

انجمن گفتگو و دمکراسی - پاریس

نشست هشتادوششم - بهار عربی

نقش و تاثیر قدرت های خارجی بر جنبش های مردمی خاور میانه

صبح روزی که یک جوان دستفروش تحصیل کرده ولی تهیدست تونس، در لحظاتی از خشم و ناامیدی خود را به آتش کشید، و خبر این حادثه فجیع دهان به دهان، تمام شهر و کشور را در نوردید، شاید هیچ کس نمی توانست حتی حدس بزند که شعله های این خشم در تمام منطقه خاورمیانه گسترده خواهد شد و برج و باروهای نظامات کهن، فاسد و خودکامه را بلرزه خواهد انداخت.

اینک درست دو سال از برافروخته شدن اولین شعله های این آتش سوزان می گذرد و تا کنون به سرنگونی رژیم های تونس، لیبی، مصر و یمن انجامیده است و شعله های آن اینک در خیابان های دمشق کاخ های استبداد را در محاصره خود دارد.

در این برآشفتگی منطقه ای کشورهای بزرگ جهان در غرب و شرق عالم دیپلماسی پر تحرکی اتخاذ کردند و کوشیدند بر روند این حوادث غیر منتظره مهر خود را بکوبند. برآستی چه داوری و تحلیلی باید از این دیپلماسی پر تحرک داشت؟ این دخالت های آشکار و نهان چه تاثیری بر روند تحولات این جوامع گذاشتند؟

منافع ملی و استراتژیک قدرت های بزرگ چگونه با منافع شورشیان کشورهای خاورمیانه همسوئی یا هماوردی کرد؟

نشست هشتاد و ششم انجمن گفتگو و دموکراسی بحث و تبادل نظر درباره "بهار عربی" را، از خلال پرسش هایی از این دست هدف خود قرار داده است.

سخنرانان این جلسه و موضوع سخنرانی آنان بدین قرار است:

فریدون خاوند استاد دانشگاه در پاریس: استراتژی غرب و "بهار عربی" تقابل یا تعامل؟

مجتبی طالقانی تحلیلگر مسائل خاورمیانه: موج سواری قدرت های بزرگ در جنبش های خاورمیانه بقصد مهار تحولات عمیق اجتماعی

علی مهدی تحلیلگر خاورمیانه: مناسبات اپوزیسیون جوامع شورشی

عرب با کشورهای تاثیر گذار، بقصد خدمت یا خیانت به منافع ملی،
امی العلی الخلیفه روزنامه نگار اهل سوریه - سردبیر سایت الرای العربی: روابط گروه های مختلف اپوزیسیون سوریه با قدرت های خارجی

زمان : شنبه ۲۶ ژانویه ساعت نوزده - هفت شب

Bd Vincent Auriol ' ۷۵

PARIS ۷۵۰۱۳

Metro Chevaleret ligne ۸

نگاه انسان‌شناختی به داستان کوتاه گدا (۱۳۴۱) اثر غلامحسین ساعدی



امیر صادقی

در داستان موجز و زیبای «گدا» پیرزن با حسرت و خشم جامعه‌ای را توصیف می‌کند که در آن انسان گرگ انسان است، حفظ منافع فردی حتی عواطف مادر و فرزندی را نیز نابود کرده است، و تنها بچه‌ها قابل اطمینان‌اند. ساعدی پریشانی ذهنی پیرزن را - که شمایل کهنه را چون نشانه‌ای از زوال جامعه به همراه دارد - در برخورد با زندگی غیرانسانی «مجسم» می‌کند



خلاصه داستان

«گدا» از نظرگاه پیرزنی نقل می‌شود که بعد از مرگ شوهرش - حاج سیدرضی - هیچ‌کدام از بچه‌هایش او را به خانه‌هایشان راه نمی‌دهند. ناچار رو به گدایی و شمایل‌گردانی می‌آورد. او که به همه اعلام کرده بود پولی در بساط ندارد، می‌خواهد یک وجب خاک بخرد برای قبرش. از آن به بعد بچه‌هایش کنجکاو می‌شوند

که مادرشان در بچه‌اش چی دارد؟! پیرزن هر کجا می‌رود بچه‌اش را با خود می‌برد. دست آخر وقتی به خانه‌ای که وسایل‌اش را آنجا گذاشته برمی‌گردد، بچه‌هایش را می‌بیند که بر سر ماترک‌اش دعوا راه انداخته‌اند. او که بیمار است و در حال مرگ بچه را می‌گشاید و کفنی را بیرون می‌آورد.

اغلب کسانی که از مدرنیته و جهان مدرن یا جامعه‌ی گام نهاده در راه مدرنیزاسیون صحبت می‌کنند تنها دودِ کارخانه‌ها، بلوارهای شلوغ، نئون‌های پُر نور و آدم‌های شیک پوش را می‌بینند. اما در دنیای مدرن در زیر همه‌ی این زرق و برق‌هایی که چشم را خیره می‌کنند، «چشمان مستمندان» (۱) نیز حضور دارد که در دنیای زیرزمینی زندگی می‌کنند. در تفسیر این داستان، ما می‌خواهیم این چشم‌ها را بیشتر بشناسیم و با این انسان‌ها ارتباط برقرار نماییم و با سرک کشیدن در زندگی‌شان درکِ واضحی از آن‌ها پیدا کنیم.

داستان «گدا» و داستان‌های مشابه آن «فاصله‌ی بین سطور» فراوانی دارند. این چنین آثاری دارای متن پنهانی هستند. (عباسی، سکینه؛ ۱۳۸۵: ۹۱) خواننده با خواندن داستان با آن درگیر می‌شود و قسمت‌هایی از آن را در ذهن خود می‌سازد. این همان چیزی است که آن را «خواننده‌ی واکنشی» می‌نامند.

نه تنها «گدا» بلکه در اکثر داستان‌های ساعدی تمثیل و استعاره جایگاه ویژه‌ای دارند. ساعدی خود درباره‌ی جایگاه تمثیل و استعاره در ادبیات داستانی می‌گوید که «اگر کار هنری به صورت تمثیلی بیان شود در هر دوره‌ی دیگری نیز قابل تأویل و تفسیر است و این اگر ادبیات داستانی جنبه‌ی تمثیلی خود را از دست بدهد بیم آن وجود دارد که جنبه‌ی روزمره پیدا کند و این نوع ادبیات را در همان زمان نوشتن می‌توان خواند.» (به نقل از صالحی؛ ۱۳۸۴) (۲)

ساعدی در داستان‌هایش تصویری که از شهر و روستا می‌دهد با وصف‌های غریبی همراه است. وضع زندگی نابه‌هنجار، آداب و رسوم پوسیده، روابط اجتماعیِ آلوده، حیاط بدوی، مونتازی از زندگی مدرن با شور و حرارت کاذب در کنار زندگی رخوت‌آلود و فساد عالم‌گیر که در شیوه‌ی جدید زندگی شهرنشینی طبقات متوسط و قشر پائین نمود پیدا می‌کند.

در داستان موجز و زیبای «گدا» پیرزن با حسرت و خشم جامعه‌ای را توصیف می‌کند که در آن انسان گرگ انسان است، حفظ منافع فردی حتی عواطف مادر و فرزندی را نیز نابود کرده است، و تنها بچه‌ها قابل اطمینان‌اند. ساعدی پریشانی ذهنی پیرزن را - که شمایل کهنه را چون نشانه‌ای از زوال جامعه به همراه دارد - در برخورد با زندگی

غیرانسانی «مجسم» می‌کند. هر چند نویسنده در پایان داستان از واقع‌گرایی به فضاسازی‌های دلهره‌انگیز و وهم‌آلود روی آورده، اما چهره‌ی «خانم بزرگ» از چهره‌های فراموش‌نشده‌ی ادبیات معاصر ایران است. این داستان شکیل و وابسته به زندگی امروز و مسائل اجتماعی زمان ماست و بی‌آن‌که همچون داستان‌های قبلی گزارشی مستقیم باشد، عمق فاجعه را نشان می‌دهد. (میرعابدینی؛ ۱۳۸۳: ۳۲۹)

پیرزن و اطرافیان او نماد انسان‌هایی هستند که در حاشیه زندگی می‌کنند (۳) یا بر اساس تصویر داستایوفسکی از دهه‌ی ۱۸۶۰ به زیرزمین رفته‌اند. بهره‌ی آن‌ها از زندگی مدرن چیست؟ زندگی که وعده‌ی رفاه و امنیت را داده و همه‌ی انسان‌ها را به طور یکسان در آن شریک می‌داند؟! زندگی آن‌ها در «جهان‌های کوچک» (۴) است. به قول برمن این‌ها دارای هستی‌های شناور هستند.

فقر و بدبختی در دنیای زیرین^۵ اصل پذیرفته شده است. در داستان «گدا» شخصیت‌ها از این دنیای زیرزمینی خارج نمی‌شوند. در هیچ‌کجای داستان ما نه صحبت از بلواری داریم که ازدحام جمعیتی در آن باشد و نه از اداره و کارخانه خبری هست. راه‌های ارتباط بسته است و خانواده‌ی چشم‌ها به خیرگی نور ویتترین‌ها عادت ندارد. این در حالی است که بهای زندگی مدرن را می‌دهند ولی از آن بی‌بهره‌اند.

پیرزن هنگامی که شوهرش می‌میرد، امنیت اجتماعی خود را نیز از دست می‌دهد. او وارد خیابان می‌شود، در گوشه‌ای می‌نشیند و چادرش را طوری روی سرش می‌کشد که کسی نبیند آن‌ش.

«پا شدم از خونه او مدم بیرون و رفتم حرم. اول حضرت معصومه را زیارت کردم و بعد بیرون در بزرگ حرم، چارزانو نشستم و صورتمو پوشوندم و دستمو دراز کردم طرف اونائی که برای زیارت می‌اومدند.» (ص ۲۸۹)

پیرزن به مکانِ عمومی پر ازدحامی آمده است که او را به دیگران مرتبط می‌کند. او که از عمق به سطح آمده، صورت‌اش را می‌پوشاند. او هیچ مشارکتی در دنیای پر ازدحام بیرون ندارد. آدم‌های بسیاری از جلوی او رد می‌شوند و توجهی به او نمی‌کنند. پیرزن از انزوای خود بیرون آمده اما زندگی در نور^۶ به صور جدیدی از تشدید و تعمیق رنج، دامن زده است. انبوه بی‌شماری از شکنجه‌ها و تحقیرها و رنجش‌ها را تجربه می‌کند. به این آدم‌ها نوعی احساس خفت دائمی و تحمل ناپذیر دست می‌دهد. اما این هستی‌های شناور در ایران آن زمان چگونه با آن مواجه می‌شدند؟

هنگامی که برمن یادداشت‌های زیرزمینی داستایوفسکی را می‌کاود، قهرمان داستان که او نیز هستی شناوری دارد و متعلق به آدم‌های زیرزمینی است، واکنش‌اش به موضعی که در آن قرار دارد طغیان است.

برمن آن را «عصیان انسان زیرزمینی علیه اقتدار» می‌نامد. (۱۳۸۴: ۲۷۰) او معتقد است «انسان زیرزمینی پویایی بس بیشتری دارد؛ او از انزوای خویش بیرون می‌آید تا خود را به آغوش عمل، یا دست کم تلاش برای عمل، پرتاب کند.» (همان؛ ص ۲۷۲)

اما انسان زیرزمینی داستان ما واکنش متفاوتی نشان می‌دهد. او که سهمی از این زندگی ندارد، خود را فریب می‌دهد.

پیرزن گدایی می‌کند. گدا در داستان^۵ تمثیل است و به این نحو درماندگی و درهم شکستگی شخصیت داستان نشان داده می‌شود. گدا مظهر شخصیت فروپاشیده‌ی انسان است. پیرزن برخلاف قهرمان داستایوفسکی هیچ تلاشی برای مرئی شدن انجام نمی‌دهد. او شخصیت درمانده و درهم شکسته‌ی خود را همچنان نامرئی نگاه می‌دارد و هنگامی که هدف از گدایی خود را ثواب می‌پندارد، لعابی از دروغ بر آن می‌کشد.

– «من واسه ثوابش این کارو می‌کردم.» (ص ۲۹۱)

– «گدایی با شمایل ثوابش خیلی بیشتره.» (ص ۲۹۲)

– «و اگه حالا گدایی می‌کنم واسه پولش نیس، واسه ثوابشه، من از بوی نون گدائی خوشم می‌آد، از ثوابش خوشم می‌آد.» (ص ۲۹۳)

نه تنها پیرزن در چنین دنیایی زندگی می‌کند بلکه بقیه‌ی خانواده‌ی او نیز با تفاوت‌هایی در جهان مادرشان هستند. آن‌ها نیز متعلق به جهان زیرین هستند و با نداری و فلاکت و دروغ زندگی را بسر می‌برند.

– «عزیز خانوم عصبانی شد و گفت: «حالا که پول داری پس چرا هی می‌ای اینجا و سید بیچاره رو تیغ می‌زنی؟ بدبخت از صبح تا شام دوندگی می‌کنه، جون می‌کنه و وسعش نمیره که شکم بچه‌هاشو سیر بکنه، تو هم که ول‌کنش نیستی، هی میری و هی می‌ای و هر دفعه یه چیزی ازش می‌گیری.» (ص ۲۸۸)

بقیه‌ی اعضای خانواده نیز هر کدام به صورتی درگیر هستند. آن‌ها از زندگی توقع زیادی ندارند. کمی غذا و یک جای خواب. این کم‌توقعی ما را به یاد «یوگنی» در «سوارکار مفرغی» پوشکین می‌اندازد. او نیز مانند شخصیت‌های داستان ما آروزهای عادی، معتدل و همراه با حجب و حیایی دارد: «ازدواج کنم؟ خوب، چرا که نه؟»

اینان آدم‌های سیالی هستند. شب‌گونه که سربزیر و دزدادنه راه خود را می‌روند یا از انظار کناره می‌جویند. «کاری به کار کسی نداشتم، هیشکم کاری با من نداشتم.» (ص ۲۹۲)

هنگامی که امثال پیرزن در فضای عمومی ظاهر می‌شوند لابد دیگران از خود می‌پرسند: «اینان کیستند، از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند، چه آرزویی در سر دارند، به چه کسی عشق می‌ورزند؟» (برمن؛ ۱۳۸۴: ۱۸۴) شاید شهروندان دیگر^۶ زیر روشنایی لامپ‌ها نتوانند این اشباح سرگردان را ببینند اما ما می‌دانیم که اگر بهتر نگاه می‌کردند سنگ

و کلوخ را در جوار زرق و برق می‌دیدند. این‌ها در قدیمی‌ترین، تیره‌ترین، شلوغ‌ترین، مفلوک‌ترین و خوفناک‌ترین محلات شهر، مأوا و مسکن دارند. در مکان‌های کاملاً ناشناخته و گمنام:

«به آخر کوچه که رسیدم در باز بود و رفتم تو. باغ بزرگی بود و درخت‌های پیر و کهنه، شاخه به شاخه‌ی هم داشتند و صدای آب از همه طرف شنیده می‌شد، قندیل کهنه و روشنی از شاخه‌ی بیدی آویزون بود. زیر قندیل نشستم و منتظر شدم، قمر و فاطمه و ماهپاره اومدند، هر چار تا اول گریه کردیم و بعد نشستیم به درددل.» (ص ۲۹۵)

و اما ترس؛ ترس از جمله‌ی مقولاتی است که در اکثر داستان‌های این دوره خود را در وجوه مختلف نشان می‌دهد. شاید ساعدی بیشتر از دیگر نویسندگان بر آن انگشت نهاده و لایه‌های آن را ورق زده است. ترس در داستان گدا نه از وضعیت خفقان سیاسی است بلکه از آدم‌های دیگر است. پیرزن از دیگران می‌ترسد. او به خود اطمینان ندارد و هر لحظه منتظر است خطری او را تهدید کند. موقعیت او شکننده است و او خود بهتر از هر کسی می‌داند که با تلنگری به آن فرو میریزد.

– «اما ترس ورم داشته بود، از عزیزه می‌ترسیدم، از بچه‌هاش می‌ترسیدم، از همه می‌ترسیدم، زبانم لال، حتا از حرم خانوم معصومه می‌ترسیدم.» (ص ۲۸۹)

– «من از جواد آقا می‌ترسیدم، از سیدمرتضی می‌ترسیدم، از بیرون می‌ترسیدم، از اون تو می‌ترسیدم.» (ص ۲۹۸)

در داستان^۵ بیست و سه بار کلمه‌ی ترس آمده است؛ و عاقبت این‌که خانم بزرگ دچار جنون می‌شود. ساعدی خود روان‌شناسی خوانده بود و این امکان هست که از اطلاعات روان‌شناسی‌اش در داستان استفاده کرده باشد. این گمان را قسمت‌های آخر داستان که همه چیز در هاله‌ای از وهم پیچیده می‌شود تقویت می‌کند. سکینه عباسی در مقاله‌ی «روایتگر ناآشنا» این جنبه از داستان را برجسته‌تر نموده است.

بیماری او ابتدا از مرحله‌ی خیالبافی و با خود حرف زدن شروع می‌شود و به «کابوس» و «حیوان‌بینی» (Zoopsia) و «عمق‌هراسی» تبدیل می‌شود. وی به سرعت مراحل آشفتگی فکری را تا دیوانگی طی می‌کند.

– «دفعه‌ی آخر انگار به دلم برات شده بود که کارها خراب می‌شود اما بازم نصفه‌های شب با یه ماشین قراضه راه افتادم و صبح آفتاب زده، دم در خونه سید اسدالله بودم.» (ص ۲۸۷)

– «ترس ورم داشته بود، از عزیزه می‌ترسیدم، از بچه‌هاش می‌ترسیدم، از همه می‌ترسیدم، زبانم لال، حتا از حرم خانوم معصومه می‌ترسیدم.» (ص ۲۸۹)

– «شام خوردم و بلند شدم که نماز بخونم در خونه رو باز کردم، پیش پایم دره‌ی بزرگی بود و ماه روی آن آویزان بود و همه‌جا مثل شیر

روشن بود و صدای گرگ می‌اومد، صدای گرگ، از خیلی دور می‌اومد، و یه صدا از پشت خونه می‌گفت: «الان میاد تو رو می‌خوره گرگا پیرزنارو دوس دارن.» همچی به نظرم اومد که دارم دندوناشو می‌بینم.» (ص ۲۹۲)

– «یه شب که دلم گرفته بود، نشسته بودم و خیالات می‌باftم که یه دفه دیدم صدام می‌زنن، صدا از خیلی دور بود، درو وا کردم و گوش دادم، از یه جای دور، انگار از پشت کوه‌ها صدام می‌زدند. صدا آشنا بود، اما نفهمیدم صدای کی بود، همه‌ی ترسم ریخت، پا شدم شمایل و بند و بساطو ورداشتم و راه افتادم. جاده باریک و دراز بود، و بیابون روشن بود و راه که می‌رفتم همه چیز نرم بود، جاده پایین می‌رفت و بالا می‌آمد، خسته‌ام نمی‌کرد همه‌ی اینا از برکت دل روشنم بود، از برکت توجه آقاها بود.» (ص ۲۹۲)

– «از زیرزمین بوی ترشی و سدر و کپک می‌اومد، قالی‌ها و جاجیم‌ها را گوشه‌ی مرطوب زیرزمین جمع کرده بودند، لوله‌های بخاری و سماورهای بزرگ و حلبی‌ها رو چیده بودند روهم، یه چیز زردی مثل گل‌کلم روی همه‌شون نشسته بود. بوی عجیبی همه جا بود و نفس که می‌کشیدی دماغت آب می‌افتاد. سه تا کرسی کنار هم چیده بودند، و وسطشون سه تا بزغاله‌ی کوچک عین سه تا گربه، نشسته بودند و یونجه می‌خوردند. جونور عجیبم اون وسط بود که دم دراز و کله‌ی سه‌گوشی داشت و تندتند زمین را لیس می‌زد و خاک می‌خورد.» (ص ۲۹۶)

– «صدام گرفته بود، پاهام زخمی شده بود و ناخن پاهام کنده شده بود و می‌سوخت، چیزی تو گلوم بود و نمی‌داشت صدام دربیاید. تو قبرستون می‌خوابیدم، گرد و خاک همچو شمایلو پوشانده بود که دیگه صورت حضرت پیدا نبود. دیگه گشتم نمی‌شد، آب، فقط آب می‌خوردم، گاهی هم هوس می‌کردم که خاک بخورم، مثل اون حیوون کوچولو که وسط بره‌ها نشسته بود و زمین را لیس می‌زد.» (ص ۲۹۷)

بیماری تدریجی او، در انتهای داستان به اوج می‌رسد:

«حال خوشی نداشتم، زخم داخل دهنم بزرگ شده تو شکم آویزون بود، دست به دیوار می‌گرفتم و راه می‌رفتم. یه چیز عجیبی مثل قوطی حلبی، تو کلمه صدا می‌کرد، یه چیز مثل حلقه‌ی چاه از تو زمین باهام [حرف می‌زد، شمایل حضرت باهام حرف می‌زد، امام غریبان، خانم معصومه، ماهپاره، باهام حرف می‌زدند. یه روز بچه‌های سیدعبدالله رو دیدم که خبر دادند خاله‌شون مرده، من می‌دونستم، از همه چیز خبر داشتم.» (ص ۲۹۸)

در داستان «گدا» اهمیت خاصی به «خیابان»، «پیاده‌رو» و «گنداب» داده شده است. «در پیاده‌رو مردمانی از هر نوع و طبقه، خود را از طریق مقایسه با دیگران در حین نشستن و قدم زدن می‌شناسند. در گنداب، مردمان در حین سگدو زدن برای بقا، ناچار می‌شوند ماهیت خود

را از یاد ببرند.» (برمن؛ ۱۳۸۴: ۱۹۱)
«بقچه و شمایل و بغل کردم و مثل مار خزیدم توی راه آب، چار دست و پا از وسط لجن‌ها رد شدم.» (ص ۲۹۸)
زندگی در گنداب نشأت گرفته از وجوه غیرعادی قهرمان داستان نیست بلکه درجات گونه‌گون انحطاط و تباهی عملکرد و ساختار عادی زندگی در آن جامعه را نشان می‌دهد.
به اشتباه جهان زیرین را نباید با دنیای سنتی یکی دانست. آدم‌های جهان زیرین از این رو هستی‌های شناور هستند که در جامعه‌ای در حال مدرنیزاسیون قرار دارند. از این روست که رابطه‌ها نیز رنگی از سنت ندارد. هیچ یک از اعضای خانواده^۵ پیرزن را نمی‌خواهد. او محکوم به نابودی است و نشانی از بزرگ خانواده در او نیست. خانوم بزرگ، که کوچک شده است تنها با بچه‌ها «رابطه» برقرار می‌کند. او از چشم‌های دیگر فراری است.

داستان «گدا» داستان مردمی است که در روشنایی روز از آن‌ها خبری نیست. آن‌ها را شب‌هنگام در قبرستان‌ها می‌توان یافت و یا گوشه‌ای کز کرده بیرون شهر. در زمانه‌ای که داستان اتفاق می‌افتد این اشباح نه می‌خواستند خود را نشان دهند و نه تمایلی به این کار داشتند. اما همچنان مانند سایه‌ای بر دیوار حضور خود را اعلام می‌کردند. این آدم‌ها که خانوم بزرگ نماد آن‌هاست در هر گوشه و کنار «شهر» دزدانه می‌آیند و می‌روند و خیابان‌های پرازدحام، نورهای خیره‌کننده و آدم‌های سطح بالا و هیچ چیز دیگر آن‌ها را نمی‌بیند و در نمی‌یابد؛ اما آن‌ها حضور دارند و کاری‌شان نمی‌شود کرد. آن‌ها قسمتی از جهان مدرن یا در حال مدرن شدن ما هستند که ساختن برج‌ها و نابود کردن آدم‌ها قسمت جدایی‌ناپذیر آن است. «آخه چه کارش کنم، در مسجده، نه کندنیه، نه سوزوندنی» (ص ۲۸۸)

برگرفته از تارنمای □ □□□□□□□□□ □□□□□

پا نوشت:

- ۱- نام شعری است از بودلر که برمن در فصل «بودلر: مدرنیسم در خیابان» در کتاب تجربه‌ی مدرنیته به آن پرداخته است.
- ۲- سایت اینترنتی دیباچه
- ۳- روشن است که در گیر و دار تقسیم‌دارایی و ابزار تولید در شهرهایی که به سوی صنعتی شدن پیش می‌رفت، آدم‌های کنده شده از روستا و رانده شده به حاشیه، امکان و فرصتی برای عرضه اندام و سهم‌بری از کار و سرمایه ندارند. (مهدی پورعمرانی؛ ۱۳۸۵: ۱۲۳)

۴- به فصل اول کتاب مارشال برمن با عنوان «فاوستِ گوته: تراژدی توسعه و رشد» مراجعه نمایید.

منابع:

- برمن، مارشال (۱۳۸۴) تجربه مدرنیته، مراد فرهادپور، تهران، انتشارات طرح نو
- عباسی، سکینه؛ روایتگر ناآشنا، سوره مهر، پایگاه رسمی انتشارات سوره مهر
- مهدی‌پور عمرانی، روح‌الله (۱۳۸۵) نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های غلامحسین ساعدی، تهران، نشر روزگار، چاپ سوم
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳) صد سال داستان‌نویسی ایران (جلد ۱ و ۲)، تهران، نشر چشمه، چاپ سوم

نقش نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در تخریب محیط زیست ایران

مهرداد مهرپور محمدی

✖ در دوران حکومت رژیم جمهوری اسلامی بر ایران، تخریب فراوانی در طبیعت و محیط زیست کشور صورت گرفته است به نحوی که از برخی پدیده های طبیعی، فقط نامی باقی مانده است و نسل های آینده می باید با مراجعه به منابع در دسترس؛ با شرح و تصویر چشمه ها، رودخانه ها، مرداب ها، جنگل ها، مراتع و ... آشنا شوند

در دوران حکومت رژیم جمهوری اسلامی بر ایران، تخریب فراوانی در طبیعت و محیط زیست کشور صورت گرفته است به نحوی که از برخی پدیده های طبیعی، فقط نامی باقی مانده است و نسل های آینده می باید با مراجعه به منابع در دسترس؛ با شرح و تصویر چشمه ها، رودخانه ها، مرداب ها، جنگل ها، مراتع و ... آشنا شوند که - به همت دست اندرکاران جمهوری اسلامی- از دست رفته است و وجود خارجی ندارد. در میان نابودگران محیط زیست ایران، نیروهای مسلح حکومت جمهوری

اسلامی نقش برجسته و پرننگی دارند. در بین این نیروها، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یکه تاز و در تخریب محیط زیست از همه فعالتر و کوشاتر است و چنان که از شواهد برمی آید، به تنهایی سهمی بیش از سایر نیروهای نظامی و انتظامی را داراست.

من در این نوشته نگاهی به فعالیت های تخریب گرانه (سازمانی و گروهی) نیروهای مسلح رژیم جمهوری اسلامی دارم. فعالیت های یادشده را در چند بخش جداگانه دسته بندی نموده ام که عبارتند از: برگزاری مانورهای نظامی در طبیعت، به آتش کشیدن جنگل ها، دفع مواد زاید در طبیعت، ساخت پادگان و مراکز نظامی، ساخت مجموعه های اداری و مسکونی، تصرف زمین های منابع طبیعی و حفاظت شده و فروش آن ها (زمین خواری)، برداشت چوب، و قتل جنگلبانان و محیط بانان. فرم های تخریب گفته شده، کمیت و کیفیت خود را دارا می باشند که با یکدیگر تفاوت دارد و هر کدام در جای خود بسیار مهم است.

ممکن است در برخی از این عناوین شباهت هایی به نظر برسد، از جمله آتش سوزی در عرصه های منابع طبیعی، یکی از نتایجی است که گاه در پی برگزاری مانورهای نظامی در طبیعت رخ می دهد که با به آتش کشیدن جنگل ها که به عمد توسط نیروهای حکومتی صورت می گیرد تفاوت دارد و در به آتش کشیدن جنگل ها، منظور آتش سوزی های عمدی است که به قصد نابود کردن پوشش گیاهی یک منطقه صورت می گیرد. در مجموع تمام این اعمال تخریبی که با انگیزه های اقتصادی و سیاسی و امنیتی انجام گرفته و می گیرد، آسیب های جبران ناپذیری را متوجه محیط زیست و مردم ایران ساخته و می سازد.

برای پرهیز از طولانی شدن متن اصلی، توضیحات بیشتر مربوط به هر موضوع را، در بخش «منابع و پی نوشت ها» آورده ام که علاقه مندان می توانند به آن جا رجوع نمایند. همچنین، تاکیدها و نوشته های داخل قلاب (کروشه) در مقاله، از من است.

۱- برگزاری مانورهای نظامی در طبیعت

برگزاری مانورهای نظامی در مناطق و محیط های طبیعی، آسیب های زیادی را به محیط زیست ایران وارد آورده است. برگزاری مانورهای نظامی دارای سابقه دیرینه ای است که همچنان ادامه دارد، و حجم این مانورها به ویژه هنگام بروز بحران های داخلی و گسترش نارضایتی مردم و نیز تنش میان جمهوری اسلامی و کشورهای دیگر، افزایش می یابد.

یک گزارش- که در بهمن ۱۳۸۷ منتشر شده است- به برگزاری مانورهای نظامی در پارک ملی کویر که از مهمترین مسایل و مشکلات پارک مزبور است- و البته انکار مسئولین مربوطه- و آثار و نتایج منفی مانورهای مربوطه چنین اشاره می کند: «وقتی برای تهیه گزارشی

درباره مشکلات و معضلاتی که گریبانگیر پارک ملی کویر است به اداره محیط زیست سمنان رفته‌ام در آنجا، مسئولان مشکلات پارک را در ۳ عبارت مطرح کردند؛ ۱- چرای بی رویه دام ۲- شکار غیرمجاز ۳- کمبود تجهیزات و نیروی انسانی؛ سه مشکل دامن گیر تمام پارک های ملی ایران. اما وقتی بیشتر پرس و جو کرده و در منابع دیگر به سراغ معضلات این پارک رفته‌ام و با افراد مختلف مصاحبه کردم با مسائل جدیدی روبه رو شدم؛ مسائلی چون انجام طرح های نفتی، عبور راه آهن بادرود- گرمسار از پارک و برگزاری مانورهای نظامی و مسابقات رالی در منطقه حفاظت شده کویر که نقش سپر پارک را ایفا میکند؛ مسائلی که هر یک از مسئولین به نوعی از مطرح کردن آن خودداری کردند و شدیداً مصر بودند که این پارک به غیر از ۳ مورد ذکر شده در طرح مدیریت هیچ مشکل مدیریتی ندارد، ضمن آن که در مورد شکار غیرمجاز و چرای بی رویه هم یادآور شدند که با اقداماتی که در این زمینه صورت گرفته این موارد هم دیگر جزو مشکلات پارک محسوب نمی شوند و فقط مربوط به گذشته اند ... نکته قابل توجه این که در حال حاضر منطقه حفاظت شده کویر که نقش سپر پارک را ایفا میکند هزارگاهی میزبان مانورهای نظامی است اما دامنه این مانورها محدود به منطقه حفاظت شده نیست. اگر گذرتان به پارک ملی کویر افتاد می توانید آشیانه های تانک ها و پوکه های فشنگ را در این پارک ببینید، سر و صدای مسابقات رالی در منطقه حفاظت شده کویر را هم به صدای مانورهای نظامی اضافه کنید، حال تصور کنید که گونه های گیاهی و جانوری موجود در پارک چه وضعیت اسفباری دارند. فراموش نکنیم که دلیل اصلی حذف گورخر از این پارک احساس عدم امنیت در پارک بود...»^۱

به دنبال اعتراض های جامعه نسبت به برگزاری مانورهای نظامی در مناطق حفاظت شده محیط زیست، در آذر ماه ۱۳۸۶، ستاد کل نیروهای مسلح، بخشنامه ای در خصوص ممنوعیت انجام رزمایش نظامی در پارک های ملی صادر نمود. انتشار این خبر امیدواری برخی فعالان زیست محیطی را در پی داشت: «... بعد از این دیگر امنیت و آرامش هیچ پناهگاه حیات وحش و هیچ پارک ملی ای تهدید نمی شود. پارک ملی نای بند، منطقه حفاظت شده دنا، پارک ملی خجیر، پارک ملی سرخه حصار، منطقه حفاظت شده جاجرود، پارک ملی و منطقه حفاظت شده کویر و... همه اکوسیستم های بکری هستند که در سال های گذشته بنا به ضرورت های خاص برای انجام رزمایش در اختیار نیروهای مسلح کشور قرار گرفته بود ... نتیجه این اقدامات در سال های گذشته چیزی نبوده جز رانده شدن و مهاجرت گروهی گله های آهو و قوچ و میش و کل و بز و گورخر

به بیرون از مناطق و بعد هم شکار آنها. در برخی موارد هم لاشه جنین های روی زمین به جا مانده که در اثر ترس و وحشت جانوران ماده سقط شده و از بین رفته اند و یا بعضا لاشه جانورانی که اشتباها هدف گلوله یا خمپاره قرار گرفته اند و در این گیرودار قربانی شده اند...» ۲

اما از آن جا که بخشنامه گفته شده، برای فریب افکار عمومی صادر گردیده بود، نیروهای نظامی مستقر در پارک های ملی و مناطق حفاظت شده، اقدامی در جهت اجرای آن و خروج از آن مناطق و توقف عملیات و مانورها انجام ندادند. گزارش دیگری که در آبان ماه سال ۱۳۸۹ (در حدود ۳ سال پس از صدور بخشنامه ستاد کل نیروهای مسلح رژیم) منتشر گردیده است، به خوبی نشان می دهد که هیچ اقدام مثبتی در جهت جلوگیری از حضور نیروهای نظامی و انجام فعالیت هایشان صورت نگرفت: «پارک ملی و منطقه حفاظت شده کویر از دیروز تا امروز: ... منطقه حفاظت شده کویر که روزگاری میزبان حیات وحش زیبا و زندگی بود تبدیل به میزبان اجباری برای مهمان ناخوانده ای شد تا مانور های نظامی را در آن برگزار کند. با شروع جنگ بود که ورود نیروهای نظامی و مسلح به منطقه شروع شد. تعرضی که با اتمام جنگ همچنان در مناطق تحت حفاظت محیط زیست و پارک های ملی ادامه داشت. اگر روزی به پارک ملی و منطقه حفاظت شده کویر ایران می رفتیم پر بود از یوز و گور و ده ها جاندار دیگر. اما امروز باید شاهد پوکه های فشنگ به جامانده باشیم.

البته در این میان نباید از کنار لاشه های جانورانی که مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و یا لاشه های جنین های سقط شده به راحتی گذشت. به گفته یکی از مسئولان سازمان، همین رزمایش ها به غیر از سقط جنین حیوانات می تواند باعث تغییرات ژنتیکی نیز در حیوانات گیاهخوار منطقه شود که غذای اصلی یوزها هستند. نتیجه این مانورهای نظامی در منطقه چیزی به غیر مهاجرت اجباری گروهی گله های آهو و قوچ و میش و کل و بز و گور خر به بیرون از مناطق و بعد هم شکار آن ها نبود. روز به روز با سرعت زیادی حیات جانوری منطقه از بین رفت و این بود سهم حیات وحش کویر از مسئولانش.

البته با پیگیری مسئولان سازمان حفاظت محیط زیست و فشار رسانه ها، فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح کشور با ابلاغ بخشنامه ای (در تاریخ ۱۳/۹/۸۶)، خطاب به تمامی قوای مسلح کشور برگزاری هرگونه مانور در مناطق حفاظت شده سازمان حفاظت محیط زیست و پارک های ملی را ممنوع اعلام کرد ... اما از آن تاریخ تاکنون این گونه به نظر می رسد که هیچ یک از این نهاد های نظامی از مناطق چهار گانه تحت حفاظت محیط زیست خارج نشده اند... حیات وحش کویر را فراموش کنید. همچنان

شرایط اسفناکی بر ۴۲۰ هزار هکتار پارک ملی و ۲۵۰ هزار هکتار منطقه حفاظت شده کویر برقرار است. روز به روز از حیات جانوران کم و به تعرض دستگاه های دولتی افزوده می شود. اول دستگاه های نظامی و سپاه بود اکنون وزارت نفت و فردا هم شاید وزارت راه و مسکن...» ۳ همچنین گزارش هایی از برگزاری مانور سپاه پاسداران، همزمان با مسابقات اتومبیل رانی قهرمانی کشور در پارک ملی کویر موجود است. ۴

بروز آتش سوزی بر اثر برگزاری مانور نظامی

یک گزارش که در خرداد سال ۱۳۹۱ انتشار یافته است به وقوع آتش سوزی در توابع شهرستان پاوه بر اثر مانور نیروهای نظامی رژیم جمهوری اسلامی پرداخته است: «مانور پایگاه های نظامی رژیم ایران در بخش باینگان منجر به آتش سوزی شد: به دلیل مانور نظامی پایگاه های رژیم در بخش باینگان از توابع شهرستان پاوه که از سه روز قبل شروع شده است، مراتع و پوشش گیاهی منطقه طعمه ی حریق شده و در آتش می سوزد. از روز بیستم خرداد ماه به علت مانور نظامی نیروهای ایران در پاسگاه های «دروله» و «کلور» در منطقه باینگان، کوه های این منطقه همچنان در آتش می سوزند. مانور نظامی نیروهای حکومت ایران دلیل اصلی آتش سوزی در کوه های «بیژل» و «کلور» در آن منطقه می باشد و بعد از سپری شدن سه روز از آغاز مانور، آتش سوزی هنوز مهار نشده و از سوی مراکز ذیربط هم هیچ اقدامی بعمل نیامده است. به گفته اهالی آن منطقه، حکومت ایران جنگل ها و مراتع کردستان را عمداً آتش زده و اجازه ی مهار آتش از سوی افراد محلی را گرفته است. پیشتر هم ۵۰ هکتار از مراتع و جنگل های شهرستان ثلاث باباجانی طعمه حریق شده و هیچ یک از نهادهای مرتبط جوابگوی این آتش سوزی ها نمی باشد.» ۵

مرگ و میر آبزیان در اثر مانورهای نظامی دریایی

مدیرکل حفاظت محیط زیست هرمزگان- در اسفند ۱۳۸۸- گفت: «جسد یک نهنگ ۱۲ تنی که بیش از ۱۳ متر بوده است در ساحل روستای بونجی شهرستان جاسک یافت شده و بر اساس بررسی کارشناسان ما مشخص شده که این نهنگ از گونه های حمایت شده و کمیاب «براید» در خلیج فارس و دریای عمان است. علت مرگ این نهنگ پارگی شکم و برخورد آن با پره موتور کشتی ها و شناورهای دریایی حاضر در منطقه است. برخورد این نهنگ با کشتی ها باعث متلاشی شدن لاشه و در نهایت مرگ این نهنگ ۱۲ تنی شده است که پس از چند روز امواج دریا آن را به ساحل آورده است...»

وی به مرگ نهنگ دیگری نیز که دو ماه پیش با وضعی مشابه مورد اخیر از بین رفت، اشاره کرد و گفت: گونه این دو نهنگ هر دو از نوع

«براید» بوده است که عواملی همچون پیری نهنگ ها و همچنین انجام عملیات ناوبری دریایی و به ویژه برگزاری مانورهای نظامی دریایی در منطقه از جمله موارد تهدید کننده زیست این آبزیان است. بارها درخصوص خطرات احتمالی مانورهای نظامی در مناطق حفاظت شده دریایی و احتمال مرگ و میر برخی گونه های کمیاب در اثر تصادم با شناورها به مسوولین مربوطه هشدار داده ایم اما نتیجه ای نداشته است. برگزاری مانورهای دریایی در مناطق حفاظت شده خطری جدی برای زیستگاه نهنگ ها است. این موضوع را بارها با مسوولین سازمان و استان در میان گذاشته ایم ولی اذعان می داشتند که برگزاری مانورها در آن محدوده و مختصات جغرافیایی یک موضوع خاص است و تعیین یا تغییر محدوده جغرافیایی مانورها از دست آن ها نیز خارج و یک تصمیم کلان کشور است و به نسبت شرایط خاص منطقه، ضروری محسوب می شود... علت مرگ و میر دلفین ها که در دو سال متوالی [۱۳۸۶ و ۱۳۸۷] اتفاق افتاد نیز به دلایل عوامل تهدیدکننده صنعتی، آلودگی های دریایی و همچنین مانورهای نظامی رخ داد.» ۶

معاون زیست دریایی سازمان محیط زیست- در مهر ماه ۱۳۹۱- گفت: ... ضرر و زیانی که به دلیل رفت و آمد ناوهای جنگی در خلیج فارس ایجاد می شود به ۲ دسته تقسیم بندی می شود: بخش اول آلودگی در خلیج فارس مربوط به مانورهای می شود که ناوهای جنگی آمریکایی گاهی به صورت شلیک موشک انجام می دهند. با شلیک هر موشک میزان زیادی نیتروژن در آب تبدیل به آمونیاک می شود که باعث رشد بی رویه جلبک در خلیج فارس می شود. تولید بی رویه جلبک در دریا به کاهش زودرس عمق خلیج فارس کمک می کند. رشد بی رویه جلبک باعث می شود که خلیج فارس زودتر پیر شود. ۷

بدیهی است که آسیب ناشی از شلیک موشک محدود به فعالیت ناوهای آمریکایی نمی گردد و طبعاً فعالیت های سایر نیروهای مستقر در منطقه، از جمله نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و به ویژه سپاه پاسداران را نیز شامل می گردد که به طور متناوب، اقدام به برگزاری مانور و سایر فعالیت های نظامی می کنند. قابل ذکر است که حکومت جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران را مسئول حفاظت از بنادر و اسکله های تمامی مناطق جنوب ایران نموده است.

تخریب کلوت های شهداد کرمان در مانور نیروی انتظامی

در پی برگزاری یادواره شهدای نیروی انتظامی در دانشگاه شهید باهنر کرمان توسط جامعه اسلامی دانشگاه مزبور، این نهاد در روز اول خرداد ۱۳۸۷ اقدام به برگزاری اردوی دانشجویی در یکی از مناطق عملیاتی نیروی انتظامی کرد که طی آن، نیروی انتظامی رزمایشی در این منطقه برگزار نمود. اخبار و عکس های منتشر شده بعد از اردو

نشان می دهد که این مانور با شلیک گلوله به کلوت های بی نظیر کویر شهداد همراه بوده است. آسیب دیدن کلوت ها با واکنش هایی در استان کرمان و کشور همراه شد. ۸.

همان طور که در اخبار و گزارش ها منعکس گردیده بود، نابودی پدیده های طبیعی، نابودی زیستگاه های گیاهی و جانوری، مرگ جانوران و یا مهاجرت آنان به مناطقی خارج از محدوده حفاظت شده و کاهش جمعیت آنان، وقوع آتش سوزی در طبیعت- که خود سبب بروز مسایل و مشکلات مختلف و متعددی است- از جمله عوارض و آسیب های برگزاری مانور در محیط زیست بوده است.

۲- به آتش کشیدن جنگل ها

از جمله خساراتی که جنگل ها و مراتع کشور در طول دوره حکومت جمهوری اسلامی متحمل شده اند، تخریب و نابودی آن ها در اثر آتش سوزی های عمدی توسط نیروهای حکومت بوده است و می باشد. این آتش سوزی های عمدی از دو علت و انگیزه امنیتی و اقتصادی ناشی می گردد. به آتش کشیدن جنگل های غرب کشور و به طور مشخص کردستان، بیشتر انگیزه سیاسی و امنیتی دارد و نیروهای حکومتی به دلیل هراس از قابلیت تهدید امنیتی مناطق مزبور برای رژیم، همواره در حال تخریب جنگل های آن نواحی می باشند. از سویی، گاه در برخی مناطق به ویژه شمال ایران، با به آتش کشیدن قطعه ای از جنگل، زمین مزبور را از پوشش گیاهی تهی ساخته و پس از تصرف زمین، کاربری آن را به مسکونی یا تجاری تغییر داده اند. چند نمونه از به آتش کشیدن جنگل ها را در ادامه آورده ام.

جنگلهای مریوان هرشب کا بوس آتش میبینند

در گزارشی (منتشر شده در آبان ۱۳۸۹)، که به آتش سوزی های گسترده و پی در پی جنگل های مریوان در نیمه دوم دهه ۸۰ پرداخته است، آمده: «ماجرا از سال ۸۶ آغاز شد، درختها اول یکی یکی طعمه می شدند و این مساله مردم محلی را زیاد نگران نمی کرد، اما به ناگاه هکتار به هکتار جنگل شروع به از بین رفتن کرد تا امروز که هزارهزار هکتار جنگل خاکستر می شود. آتش اکنون کا بوس جنگل های بلوط مریوان است. ۵۶۹ بار آتش سوزی در جنگل های زاگرس، طی ۵ ماه گذشته [تا آبان ماه ۱۳۸۹] آن هم تنها در مریوان و سروآباد، آمار به شدت نگرانکننده ای است این در حالی است که آمار تخریب آتش از ۲۰ هکتار تا پنج هزار هکتار در هر بار آتش سوزی متغیر است.

یکی از اعضای انجمن «سبزچیا» در مریوان می گوید: «زمانی در مریوان نگران همه چیز بودیم به جز آتشسوزی جنگل اما حالا هر شب کا بوس آتش می بینیم. تمام انرژی مان صرف خاموش کردن آتش می شود.

آن اوایل تعداد و وسعت آتش سوزی ها خیلی کم بود. نهایتاً یک آتش سوزی کوچک در هر ماه اما اکنون اوضاع خیلی فرق کرده و حتی گاهی پنج آتش سوزی در یک روز رخ می دهد ... شاید باورکردنی نباشد ولی واقعیت دارد، اوضاع جنگل ها این جا خیلی وخیم است.»

مدیرعامل انجمن «سبزچیا» میگوید: « تا امروز دست کم ۲۰ هزار هکتار از جنگل های مریوان و سروآباد دچار حریق شده است. تکرار چند بار آتش سوزی در برخی مناطق جنگی باعث شده است که ۲۰ درصد از جنگل های بلوط برای همیشه قدرت بازسازی خود را از دست بدهند و تخریب شوند. درخت بلوط در جنگل های غرب کشور اکثراً از نوع دانه زا است و بین ۲۰ تا ۷۰ سال طول می کشد تا یک درخت بلوط به معنای واقعی درخت بلوط شود. اما نکته اینجاست که جنگل های بلوط اگر یک بار بسوزند می توانند دوباره احیاء شوند، اما اگر این آتشسوزی بیش از دو بار تکرار شود فاتحه جنگل را باید خواند ... عامل عمده دیگر آتش سوزی در مناطق غرب کشور به ویژه در مریوان فعالیت ها و مانورهای برخی نیروهای نظامی در منطقه است. شاهد این مدعا هم آتش گرفتن قسمتی از جنگل های این نواحی بلافاصله پس از اجرای یک عملیات و مانور در منطقه است.

... متأسفانه فعالیت های نیروهای نظامی تنها به جنگل ها محدود نمی شود بلکه حتی منطقه ای مانند «کوهسالان» که در آخرین سفر ریاست جمهوری به استان کردستان توسط احمدی نژاد به عنوان منطقه حفاظت شده اعلام شد نیز بی نصیب نمانده است. این در حالی است که به موجب قانون هرگونه تیراندازی، تعرض و از بین بردن گونه های گیاهی و جانوری در مناطق حفاظت شده ممنوع است و جالب این که منطقه حفاظت شده کوهسالان اردوگاه نظامی است و اسف بارتر این که تمام پوشش گیاهی اطراف منطقه کوهسالان توسط آتش سوزی سوزانده شده و بالغ بر چهار هزار هکتار اراضی جنگلی شهرستان سروآباد در این منطقه خاکستر شده است... حیات وحش منطقه زاگرس به علت آتش سوزی های هر روز و فراگیر به شدت در معرض خطر قرار گرفته است. مشاهده اجساد حیوانات که در آتش سوخته اند قلب هر انسانی را به درد می آورد. دامنه فراگیری آتش به حدی است که حتی عقاب های تیز پرواز نیز از شعله های آن در امان نبوده اند و وجود عقاب هایی که به واسطه سوختن بال هایشان قدرت پرواز را از دست داده و توسط افراد محلی تحت درمان قرار گرفته اند این گفته را تائید می کند...» ۹

آتش خاموش نشدنی بلوط زاران زاگرس

بنابه گزارش ها (در سال ۱۳۸۹): «گسترده‌گی آتش سوزی در جنگل های بلوط زار غرب ایران (به خصوص در استان های کردستان، کرمانشاه، کهگیلویه و بویراحمد و لرستان) به اندازه ای شدت یافته که ۳۰

سازمان غیردولتی با ارائه گزارش‌های مستند از آتش‌سوزی‌های پی‌در پی؛ از رسانه‌ها، مجلس و دولت خواستند برای جلوگیری از تخریب بیش از پیش این ذخیرگاہ‌های طبیعی وارد عمل شوند.

به گفته دبیر انجمن محیط زیستی «سبز چیا» در مریوان: از سال ۸۶ آتش‌سوزی به شکلی سازمان یافته و تصاعدی در کردستان به خصوص شهر مریوان در حال گسترش است و این گمان را در ذهن متبادر می‌کند که تعمدی در کار است و دست‌هایی به عمد جنگل‌ها را به آتش می‌کشند ... آمارهای غیر رسمی از مرگ نزدیک به ۳۵ هزار هکتار بلوط در مریوان حکایت دارد.» ۱۰

در گزارش دیگری (انتشار یافته در ۲۹ شهریور ۱۳۸۹)، به آتش زدن جنگل‌ها و مراتع کردستان توسط نیروهای سپاه پاسداران اشاره شده است: «چندین هکتار جنگل و ده‌ها جانور در آتش سوختند: روز سه شنبه و چهارشنبه هفته گذشته به دنبال عملیات نظامی گسترده در منطقه «ریوار» مابین شهرستان‌های مریوان و پاوه، نیروهای سپاه پاسداران اقدام به آتش زدن جنگل‌های این منطقه نمودند. شدت آتش سوزی در این نواحی به حدی بود که موجب زنده سوختن ده‌ها خوک، روباه و خرگوش درشعله‌های آتش شد. علاوه بر این، عصر روز جمعه دوازدهم شهریورماه یکی از وسیع‌ترین آتش‌سوزی‌ها طی چند ماه گذشته در منطقه مریوان باعث نابودی چندین هکتار از سرسبزی کردستان شد. در جریان این آتش‌سوزی حدود ۱۰ هکتار از جنگل‌ها و مراتع اطراف روستای «مووسک» واقع در شهرستان مریوان طعمه آتش شده و به خاکستر تبدیل گردید.» ۱۱

بخش‌هایی از زاگرس مرکزی به سود یک نهاد نظامی رو به نابودی است دبیرخانه پروژه حفاظت از تنوع زیستی زاگرس مرکزی- در سال ۲۰۱۱- اعلام کرد: «در ۳۲ سال گذشته نزدیک به صد هزار هکتار از جنگل‌های زاگرس مرکزی نابود شده است ... براساس آخرین نتایج به دست آمده از مقایسه تصاویر ماهواره‌ای، سطح اراضی دارای پوشش طبیعی جنگلی در محدوده پروژه حفاظت از تنوع زیستی زاگرس مرکزی، از حدود ۳۶۰ هزار هکتار در سال ۱۹۷۵، به ۲۶۳ هزار هکتار در سال ۲۰۰۷ کاهش یافته است ... بیشتر کارشناسان محیط زیست، مدیران سازمان حفاظت محیط زیست کشور را به اهمال در برابر نهادهای صنعتی یا نظامی کشور از جمله وزارت صنایع، وزارت نفت، سپاه، و بخش خصوصی متصل به دستگاه‌های دولتی متهم کرده‌اند ... یک کارشناس محیط زیست منطقه می‌گوید: «ویرانی بخش بزرگی از جنگل‌های زاگرس مرکزی ناشی از بی‌تدبیری مسئولان امر در سال‌های اخیر است. برای نمونه بخش‌های بزرگی از جنگل‌های زاگرس را به افراد مشخصی واگذار کردند و این امکان را

فراهم آوردند تا درختان کهنسال برای بهره برداری صنعتی قطع شوند، سپس زمین های آن به ساخت ویلاهای بزرگ اختصاص یابد ... در حالی که مقامات عالیله نظام می گویند حفظ محیط زیست از واجبات الهی ست، در همان حال، دولت دستور واگذاری بخش های بزرگی از جنگل های زاگرس مرکزی را به یک نهاد نظامی صادر می کند تا به جای درختان کهنسال؛ پادگان، خانه های سازمانی و زاغه مهمات ساخته شود. آیا ساخت پادگان به ازای نابودی جنگل ها پیشرفت محسوب می شود؟» ۱۲

هرچند ابعاد قضیه به طور کامل روشن نیست اما به هر حال، همین مقدار مطالب در دسترس به خوبی بیانگر رفتار نابودگرانه دستگاه های نظامی در قبال محیط زیست ایران است.

۳- دفع مواد زاید در طبیعت

حضور سنگین نظامی از جمله عوامل اصلی آلودگی دریای عمان و خلیج فارس

یک استاد دانشگاه علوم و فنون دریایی خرمشهر، فعالیت های نظامی در خلیج فارس را عامل مهمی در آلودگی خلیج فارس دانسته و گفته است: «مقایسه وضعیت کنونی این دریا با گذشته نشان میدهد که تنوع زیستی در گذشته در این منطقه دریایی از تراکم بسیار بالایی برخوردار بوده اما اکنون به شکل نگران کننده ای کاهش یافته است ... عاملی که نقش مهمی در آلودگی خلیج فارس دارد اما کمتر به آن پرداخته می شود، فعالیت های نظامی [است] که هزار گاهی از سوی ایران و سایر کشورها در این پهناب عظیم برگزار می شود... به ویژه این که این کشتی ها حامل نیروی انسانی قابل توجهی هستند که احتمالاً پساب های آن ها بدون تصفیه همراه با مواد زاید در دریا رها می شوند...» ۱۳

ایجاد آلودگی و رشد بی رویه جلبک در خلیج فارس بر اثر فعالیت های نظامی

به گفته معاون زیست دریایی سازمان محیط زیست: یکی از اثرات زیست محیطی فعالیت های نظامی در خلیج فارس تخلیه فاضلاب های بهداشتی کشتی ها و ناوهای جنگی است. با توجه به این که در هر کشتی و ناو جنگی هزاران نیرو قرار دارد، به ازای هر نفر اگر ۱۰۰ لیتر پساب بهداشتی هم تولید شود، به چندین هزار متر مکعب می رسد که بار آلی زیادی همچون فسفات و نیترات و ... را به همراه دارند که این آلودگی نیز تولید جلبک به همراه دارد. ۷

استقرار پادگان ها و مراکز نظامی، تهدیدی برای اکولوژی خلیج فارس یک گزارش- که در آذر ماه ۱۳۸۷ انتشار یافته است- به نقش مراکز

نظامی و مانورها و ... در آلودگی های زیست محیطی پرداخته است: «هر از چندگاهی شاهد گسترش دامنه مرگ و میر آبریان در محدوده آب های هرمزگان به ویژه در تنگه هرمز هستیم که نگرانی بسیاری از دوستداران محیط زیست را به دنبال داشته است ... مشاهده چند پدیده ناگوار همچون مرگ دسته جمعی دلفین ها، تغییر رنگ مرجان های کیش و مرگ و میر وسیع ۱۲ گونه آبری در محدوده آب های تنگه هرمز و از بین رفتن بخش هایی از جنگل های مانگرو و حرا در چند ماه گذشته، توجه بسیاری از کارشناسان بین المللی و داخلی را به این منطقه جلب کرده و عملکرد مدیریتی بخش های مختلف مرتبط با اکولوژی دریا را در هرمزگان تحت تاثیر قرار داده است ... وجود ۱۴ جزیره حساس و استراتژیک در محدوده آب های هرمزگان نیز از دیگر مواردی است که استقرار پادگان ها و مراکز نظامی را در نقاط مختلف از نظر امنیتی برای کشور توجیه پذیر کرده است که هر از چندگاهی دستگاه های نظامی به برگزاری مانورها و آزمایش محصولات نظامی در آب های این منطقه می پردازند که بعضی اوقات سبب تبعات زیست محیطی در سطح کلان می شود.

مطالعه روی مناطق مشابه تنگه هرمز در نقاط مختلف دنیا، بیانگر این است که این مناطق با توجه به شلوغی و بهره گیری چند برابری بخش های اقتصادی و صنعتی از پهنه آبی و ساحلی نسبت به تنگه هرمز، از پیامدهای زیست محیطی کمتر برخوردار هستند...» ۱۴

آلودگی شدید خلیج فارس

در مجموع، تاثیر عوامل مختلف موجب شده خلیج فارس چهل و هفت (۴۷) برابر آب های آزاد آلوده باشد. ۱۵ موارد متعددی در ارتباط با فعالیت های آلوده کننده محیط زیست، ناشی از عملکرد نیروهای مسلح، در سایر نقاط ایران وجود دارد که از جمله می توان به نقش پادگان آموزشی سپاه پاسداران رشت در آلودگی رودخانه گوهررود ۱۶، آلودگی میکروبی رودخانه دز در اثر ورود فاضلاب پادگان نظامی تیپ ۲ زرهی خوزستان به آن ۱۷، ورود فاضلاب پادگان امام رضا به رودخانه قوبی چای شهر بناب ۱۸، آلودگی هوا در بیرجند بر اثر نقص در سیستم فاضلاب پادگان بیرجند ۱۹ اشاره نمود.

۴- ساخت پادگان و مراکز نظامی

گرچه اصطلاح «حکومت پادگانی» را در سال های اخیر برای وصف شرایط حکومت جمهوری اسلامی به کار برده اند اما واقعیت این است که حکومت مزبور، از همان آغاز کسب قدرت دارای این ویژگی بوده است و برای سرکوب مردم و همچنین کشمکش های برون مرزی، همواره اتکای زیادی به

فعالیت های نظامی داشته است. نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و به ویژه سپاه پاسداران، به طور مستمر، در مناطق مختلف کشور، در عرصه های مختلف و از جمله زمین های منابع طبیعی و تحت حفاظت محیط زیست، اقدام به ساخت پادگان و تاسیسات نظامی نموده اند. بدین شکل، تعداد پادگان ها و مراکز نظامی به چند برابر تعداد آن ها در پیش از انقلاب ۱۳۵۷ رسیده است. به چند نمونه از موارد مزبور اشاره می کنم.

ساخت پادگان و ستاد فرماندهی سپاه پاسداران در پارک ملی سرخه حصار:

پارک ملی سرخه حصار در شرق تهران واقع شده است و در سال ۱۳۵۸ زیر نظر سازمان محیط زیست قرار گرفته است. بر اساس یک لایحه قانونی که در ۱۷ خرداد ۱۳۵۹ به تصویب رسید، بخشی از زمین های منطقه سرخه حصار در اختیار وزارت دفاع ملی قرار گرفت تا نسبت به انتقال کارخانه های مکانیک از محل قورخانه [مکان ساخت اسلحه و مهمات واقع در محدوده خیابان خیام تهران] به سرخه حصار اقدام شود و زمین های قورخانه به طور بلاعوض در اختیار شهرداری تهران برای اجرای طرح مترو قرار گیرد.

سپس در ۲۷ آذر ماه ۱۳۶۲، در دولت میر حسین موسوی، با تصویب هیات وزیران مقرر گردید پناهگاه حیات وحش و پارک سرخه حصار در اختیار سازمان حفاظت محیط زیست و قسمت دشت آن در اختیار سپاه پاسداران قرار گیرد و حفاظت منطقه نیز- با همکاری! سازمان حفاظت محیط زیست- به عهده سپاه پاسداران گذاشته شد.

نیروی دریایی سپاه پاسداران که در سال ۱۳۶۴ تشکیل شد، ستاد فرماندهی نیرو را در سرخه حصار قرار داد. استقرار تاسیسات نظامی و پادگان سپاه پاسداران در پارک سرخه حصار و کنترل منطقه توسط آنان، در عمل پارک را از شرایطی که می بایست داشته باشد، دور نمود. در این خصوص، معاون سازمان حفاظت محیط زیست گفته بود: از دوران جنگ این پادگان در پارک مستقر شده و این امر باعث شده که نتوانیم مدیریتی در حفظ این منابع طبیعی داشته باشیم. تمام پارک جزء پادگان قرار گرفته و این امر عملاً این مکان را از وضعیت خاص خود به عنوان یک پارک خارج کرده است.

از مجموع پارک سرخه حصار تنها قسمت شمال و شرق پارک که در همسایگی پارک ملی خجیر قرار دارد، در حفاظت سازمان محیط زیست قرار دارد. در واقع پارک ملی خجیر و سرخه حصار همانند یک جزیره شده است که ارتباطی با مناطق حفاظت شده اطراف خود ندارد و پیامد این امر، تخریب مناطق مزبور است. ۲۰

ساخت پادگان در مرغوب ترین زمین های کشاورزی ری: بر اساس گزارشی در خرداد ۱۳۸۹، علی رغم مخالفت ها و پیگیری های قانونی مردم دهستان قلعه نو از توابع بخش کهریزک شهرستان ری، انتقال پادگان قلعه مرغی به اراضی این دهستان در حال اجرا است. حدود صد هکتار از اراضی دهستان قلعه نو که هم اکنون در بین دیوارهای بتونی محصور شده است، پیش از این، مجموعه ای تفریحی و ورزشی به نام «مجموعه پروازی آسمان ری» بود که می توانست کمبود امکانات تفریحی جنوب تهران را تا حدی مرتفع سازد. انتقال پادگان قلعه مرغی به اراضی قلعه نو، علاوه بر تغییر کاربری زمین های کشاورزی این منطقه و سلب آسایش و آرامش اهالی این دهستان که قریب ۴۵ هزار نفر جمعیت دارد، احتمال وقوع حوادث ناگوار دیگری را نیز ایجاد کرده است. دهیار روستای قلعه نو در حالی که لغو برنامه این انتقال را خواسته حداکثری مردم قلعه نو و روستاهای همجوار می داند، می گوید: حداقل بخشی از این اراضی را هم به تفریح و ورزش مردم این منطقه اختصاص نداده اند تا ۴۵۶ هزار نفر جمعیت این دهستان مکانی برای سپری کردن اوقات فراغت و انجام ورزش و تفریح داشته باشند. چگونه است که احداث استخر توسط بخش خصوصی در زمین های کشاورزی قلعه نو را به بهانه تغییر کاربری امکان پذیر نمی دانند اما با تغییر کاربری قریب صد هکتار زمین کشاورزی موافقت می کنند؟ شکل گیری مجموعه پروازی آسمان ری در قلعه نو می توانست علاوه بر فراهم نمودن فضایی تفریحی و ورزشی برای مردم این منطقه بر وضعیت اقتصادی آنها نیز تاثیرات مثبت بگذارد چرا که این مجموعه ورزشی ظرفیت مورد استقبال واقع شدن توسط تمام مردم تهران را نیز داشت؛ امری که با تبدیل این مکان به یک مکان نظامی منتفی شده است ... ۲۱

محاصره تهران از سوی پادگان ها: بر اساس برآوردها در سال ۱۳۸۸، از مساحت ۷۰۰ کیلومتری تهران بیش از ۵۰ کیلومتر از سطح شهر را پادگان های نظامی در بر گرفته اند. این پادگان ها تنها پادگان های سربازی نیستند بلکه مراکز فرماندهی را نیز شامل می شوند. نه ارتش و نه سپاه پاسداران تمایل ندارند که این اراضی را به هیچ عنوان از دست بدهند و برای بهره برداری های خود همکاری و مشارکت نمی کنند. با توجه به ارزش افزوده این زمین ها و تغییرات کاربری زمین اجازه نمی دهند که مذاکراتی که بین شهرداری و سازمان های نظامی انجام می شود به نتیجه ای برسد و حتی از ورود شهرداری به داخل این اراضی برای بازدید جلوگیری می شود. وسعت این زمین ها بسیار زیاد است. آخرین آماری که ارائه شده رقم قابل ملاحظه های است که ۱۱۰ الی ۱۲ درصد از سطح تهران یعنی چیزی حدود ۷۲ کیلومتر مربع

را به خود اختصاص داده است. ۲۲

بوشهر: بوشهر شبه جزیره ای که وجود اراضی نظامی، محدودیت و کمبود شدید زمین را در آن دامن زده و در عمل این شهر را به دو نیم کرده... اگرچه عقب نشینی هایی در برخی مناطق شهر بوشهر نظیر کمربندی دواس از سوی پایگاه هوایی ارتش صورت گرفته که گفته می شود در ازای توافقاتی با شهرداری برای امتیاز تبلیغاتی پمپ بنزین جدید مجاور این پایگاه و فعال سازی برخی تاسیسات اقامتی و تفریحی در ساحل - نظیر فعال شدن «هتل پرواز» و آغاز احداث رستوران نیروی هوایی در خط ساحلی- صورت گرفت، اما اقدامی برای خارج شدن پایگاه های هوایی و دریایی ارتش که سهم بیشتری از اراضی نظامی را در اختیار دارند، صورت نگرفته است. این در حالی است که اکنون کمتر از ۱۵ درصد مساحت شهر بندری بوشهر در اختیار ساکنانش قرار دارد و باید امور ساخت و ساز و توسعه را در آن دنبال کنند و مابقی در اختیار پادگان های نظامی ارتش، سپاه، نیروگاه اتمی، اراضی بندری و نهادهای دیگر می باشد. ۲۳

موارد متعددی از ساخت پادگان های نظامی وجود دارد که تمام یا بخشی از زمین آن ها را زمین های منابع طبیعی تشکیل داده است. از جمله این موارد می توان به پادگان قاین (پادگان غدیر) ۲۴، پادگان نیروی زمینی سپاه در خوی ۲۵، پادگان جدید لشکر ۷۷ خراسان (ثامن الائمه) ۲۶ و پادگان بجنورد ۲۷ اشاره نمود. به طور کلی، در سال های پس از انقلاب ۱۳۵۷، ده ها پادگان توسط نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و به ویژه سپاه پاسداران، ساخته شده است. ۲۸

بنا به نیازهای امنیتی رژیم، تعداد زیادی پادگان نیز در حال ساخت است که مساحت زیادی زمین را از چرخه فعالیت های طبیعی خود خارج می کنند و آلودگی هایی را متوجه محیط می سازند. مدتی پس از آغاز قیام مردم در سال ۱۳۸۸، رژیم جمهوری اسلامی که از تصرف پادگان ها به دست مردم (همانند آن چه که در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد) هراس داشت، قانونی با عنوان «قانون فروش و انتقال پادگان ها و سایر اماکن نیروهای مسلح به خارج از حریم شهرها» را در مجلس شورای اسلامی به تصویب رساند.

بر اساس قانون یادشده، پادگان ها به خارج از محدوده شهرها منتقل خواهند شد. البته برخی موارد مانند اماکن نیروهای مقاومت بسیج، سپاه انصار، نیروی انتظامی، ستادهای فرماندهی کل سپاه و ارتش و ... (با ملاحظات)، از موضوع این قانون مستثنی شده اند. وزارت جهاد کشاورزی نیز مکلف گردیده است نسبت به واگذاری زمین مناسب مورد نیاز برای احداث پادگان و یا اماکن دیگر، اقدام نماید. ۲۹

درباره جابه جایی پادگان و پایگاه های نظامی در داخل شهرها، فرمانده نیروی زمینی ارتش- در فروردین ۱۳۹۱- گفت: یکی از مسایلی که در سال ۹۱ پیگیری جدی می کنیم و در سال ۹۰ نیز پیگیری خوبی داشتیم، بحث جابه جایی پادگانها و در مرحله بعد پایگاه هاست. این مصوبه مجلس و مطالبه دولت است که کلیه پادگان هایی که در محوطه شهرها هستند و مشکلاتی را برای شهرها ایجاد می کنند و قدرت مانور را نیز از فرمانده می گیرند جابه جا شوند. ۲۳

۵- ساخت مجموعه های اداری و مسکونی

به غیر از ساخت و ساز با کاربری نظامی، ساخت اماکن مسکونی و یا اداری و ... نیز توسط نیروهای مسلح در طبیعت انجام گرفته است که در این جا به چند مورد اشاره می نمایم.

ساخت شهرک برای اعضای سپاه پاسداران در زمین های مصادره شده متعلق به بهایی ها

هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود (۷ شهریور ۱۳۶۶) نوشته است: «... برای مراسم شروع به ساخت مجتمع [شهرک] شهید محلاتی به لویزان رفتم. بناست طرح خانه سازی برای افراد سپاه اجرا شود. در فاز اول سه هزار و پانصد واحد ساخته می شود. زمین آن پانصد هکتار است؛ اینجا قبلاً «مشرق الاذکار» بهائیان بوده و جای خوش آب و هوایی در شمال شرقی تهران است. بهایی ها در ارتفاعات نزدیک آنجا، به جان ناصر الدین شاه سوء قصد کرده اند و بعداً آنجا را به عنوان مشهد انتخاب نموده اند و اراضی اطراف را خریده یا تصرف کرده اند. حدود بیست چشمه و قنات دارد. امام با پیشنهاد من، به بنیاد مستضعفان دستور دادند که آن جا را به سپاه بدهند. جای خوبی است. (این منطقه اکنون «شهرک شهید محلاتی» نام گرفته است ...).» ۳۰

ساخت و ساز مجموعه اختصاصی سپاه پاسداران در جنگل های ناهارخوران گرگان: جنگل ناهارخوران در حاشیه جنوبی مرکز استان گلستان با نام ساخت موزه در خطر تخریب جدی قرار گرفته است. رییس کمیسیون فرهنگی، اجتماعی و زیست شهری شورای شهر گرگان، در اردیبهشت ماه ۱۳۹۱ گفت: «متأسفانه یکی از نهادهای دولتی [سپاه پاسداران]، قصد تصرف عرصه وسیعی از پارک جنگلی و تاریخی ناهارخوران و ساخت و ساز موزه در این محوطه را دارد. در سایه سکوت ادارات و سازمان های متولی، علاوه بر واگذاری این عرصه ملی که حدود ۱۰ هکتار است که دور آن را فنس کشیده اند، چهار میلیارد تومان هم از اعتبارات استانی و ملی به این ساخت و ساز اختصاص داده اند. در حالی که مطابق مقررات موجود، ساخت و ساز در این محور طبیعی- تاریخی ممنوع است و

بسیاری از کارشناسان ساخت و ساز در این مسیر گردش و طبیعی را منجر به نابودی کامل ناهارخوران می دانند ... سکوت مسوولان زیربط همچون اداره کل منابع طبیعی استان و صدور مجوز قطع درختان ارزشمند منطقه ناهارخوران، باعث ادامه روند این تخریب شده است؛ در حالی که درختان بسیار باارزش و نادری در این محل وجود دارد که به لحاظ زیبایی و ویژگی های طبیعی در دنیا منحصر به فرد بوده و عمر بعضی از آن ها به چند صد سال می رسد و پس از قطع شدن، جایگزینی نخواهند داشت. متأسفانه تاکنون اقدامات و مخالفت های ما در اینباره به جایی نرسیده و اخبار و گزارش های رسیده خبر از شروع این پروژه می دهد.»

شایان ذکر است که استان گلستان به دلیل جاری شدن سیل طی ۱۲ سال گذشته - که به نظر اغلب کارشناسان، در اثر کاهش سطح پوشش گیاهی منطقه بوده - پرحادثه ترین استان کشور نام گرفته است. کارشناسان معتقدند اگر روند تخریب ها در جنگل های گلستان و از جمله ناهارخوران گرگان همچنان ادامه داشته باشد باز هم باید شاهد جاری شدن سیل و رواناب، از دست رفتن جنگل ها، فرسایش خاک، رانش زمین و بسیاری دیگر از انواع بلایا و حوادث باشیم.

پیش از تخریب جنگل ناهارخوران هم به بهانه ساخت موزه برای بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، به زمین های جنگلی و پارک ها تجاوز شده بود. قلع و قمع بیش از پانصد (۵۰۰) اصله درخت ۲۰ ساله در پارک جنگلی «تهلیجان» [شهرکرد] در آذرماه سال ۱۳۸۸، و نیز نوبتی پیش از آن تاریخ، از جمله تخریب های صورت گرفته در چارچوب فعالیت های بنیاد مزبور می باشد. بنیادی که تحت اختیار فرماندهان سپاه پاسداران قرار دارد. ۳۱

شایان ذکر است که برای جلوگیری از تخریب جنگل ناهارخوران توسط سپاه پاسداران، اقدامی صورت نگرفته است اما الهه موسوی روزنامه نگار و فعال سرشناس زیست محیطی که در باره تخریب جنگل های ناهارخوران گرگان اطلاع رسانی نموده بود، در مهر ماه سال ۱۳۹۱، با شکایت اداره کل بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس، به دادگاه احضار گشت. ۳۲

عرضه مصالح ساختمانی در پارک ملی سرخه حصار توسط نیروهای سپاه پاسداران

سپاه پاسداران به غیر از نقش مستقیم در ساخت و ساز غیرمجاز در فضاهای طبیعی که می بایستی حفاظت گردد، دلالی و واسطه گری در عرضه مصالح ساختمانی را نیز در کارنامه خود دارد. نیروهای سپاه پاسداران که در پارک ملی سرخه حصار مستقر می باشند، با استفاده

از موقعیت خود، مصالح ساختمانی را به پارک ملی سرخه حصار وارد کرده و در آن جا به چند برابر قیمت به کسانی که در پی ساخت و ساز (غیرمجاز) در داخل پارک هستند و خود قادر به وارد نمودن مصالح ساختمانی به پارک نیستند، می فروختند و می فروشند و به این طریق، کاسبی پرمنفعتی داشته اند. در چهل و سومین جلسه کمیته محیط زیست شورای شهر تهران (برگزار شده در ۱۵ مرداد ۱۳۸۷) گزارشی در مورد سرخه حصار ارایه شد که در آن آمده بود: «... در هفته های اخیر نیز چندین بنای ۵۰ و ۶۰ متری آجری ... در اراضی بکر سرخه حصار تهران با کمترین ممانعت از سوی مقامات مسئول ایجاد شده که بناهای ساخته شده در بیش از دو دهه اخیر را در سرخه حصار، به حدود ۶۰۰ بنا رسانده است... متأسفانه برخی نهادها [سپاه پاسداران] با سوءاستفاده از قدرت خود، به راحتی مصالح ساختمانی را به این پارک وارد می کنند...» ۲۰

احداث جاده در محدوده پارک ملی بوجاق توسط سپاه پاسداران
به گزارش یکی از فعالان محیط زیست: « بیست و یکم تیرماه [۱۳۹۱] از فعالیت برای احداث جاده توسط پادگان سپاه سیدالشهدا، به مساحت چند هکتار در پهنه تالابی پارک ملی اطلاع یافتیم. متأسفانه این اتفاق در ۱۵۰ متری پاسگاه محیط بانی بوجاق به مدت چند روز در جریان بود و در کمال تعجب محیط بانان پارک ملی ظاهراً [!] متوجه ماجرا نبودند.» پارک ملی خشکی دریایی بوجاق از مناطق چهارگانه تحت حفاظت محیط زیست گیلان است. ۳۳

۶- تصرف زمین های منابع طبیعی و حفاظت شده و فروش آن ها (زمین خواری)

مناطق حفاظت شده عرصه ساخت و سازهای غیرمجاز: ضمن آن که برخی سازمان های نظامی و غیرنظامی برای انجام مانور نظامی یا طرح های عمرانی خودسرانه وارد مناطق حفاظت شده می شوند، باندهای زمین خواری وجود دارد که به هر طریق زمین های با ارزش را [در این مناطق] تصاحب می نمایند و سپس با بهایی گزاف به فروش می رسانند. ۳۴

زمین خواری های سپاه پاسداران

استان فارس یکی از مناطقی است که زمین خواری توسط نیروهای نظامی [سپاه پاسداران] در آن رخ داده است. در این جا ضمن اشاره ای کوتاه به باندهای زمین خواری، چند نمونه از موارد زمین خواری نقل می گردد.

کانون قدرتمند زمین خواری در استان فارس: در دوران دولت خاتمی،

هدایت شرکت های مرتبط با نهادهای نظامی [سپاه پاسداران] در فارس را، که در حوزه زمین فعال شده و از آن زمان تاکنون به سان کانونی واحد عمل می کنند، سردار نجفی [فرمانده منطقه مقاومت بسیج فارس و سپس فرمانده سپاه حفاظت انصارالمهدی] به دست داشت، به رغم این که این امر با مسئولیت رسمی او مرتبط نبود. از نظر ساختار و مقررات، شرکت های فوق زیرمجموعه تحت فرماندهی نجفی (نیروی مقاومت بسیج منطقه فارس) نبودند و به نهادهایی چون بنیاد تعاون بسیج یا شرکت مرکزی احرار در تهران وابستگی داشتند. فعالیت این شرکت ها، به ویژه در حوزه زمین، بدون برخورداری از حمایت سردار نجفی و سازمان و نیروهای تحت امر او، مانند بسیج ادارات و بسیج متخصصین و بسیج مهندسین، نمی توانست کارآمد باشد. عناصری از مسئولین و اعضای این شاخه های بسیج، که در ادارات و نهادهای کارشناسی از نفوذ فراوان برخوردار بودند، راه فعالیت این شرکت ها را هموار می کردند. برای مثال، در ماجرای اراضی دارنگان، شرکت فارس مبین، وابسته به بنیاد تعاون بسیج، صدها قطعه باغچه یکهزار متری را به اعضای نیروی مقاومت بسیج منطقه فارس و حتی سایر مناطق جنوبی ایران، مانند بندرعباس، فروخت و در مدتی کوتاه میلیاردها تومان گرد آورد. این در حالی است که اراضی فوق از طریق خدعه و با روش های به کلی نامشروع و غیرقانونی از دست مالکین آن خارج شده و به دلیل نارضایتی تعدادی از مالکین اصلی اراضی مشاع فوق، شرکت فارس مبین تا به امروز توانایی صدور سند رسمی به نام خریداران بسیجی و غیر بسیجی را ندارد.

زمین های شهر جدید صدرا: یکی از موارد زمین خواری، ماجرای اراضی شهر جدید صدرا، تصرف نه هزار هکتار دیم کارهای های پراکنده و مراتع بکر مجاور با منطقه حفاظت شده محیط زیست، به بهانه تعلق آن به موقوفات مجاور، و انتقال بخش مهمی از این مراتع توسط سازمان اوقاف به مجمع جهانی اهل بیت به ثمن بخش (گویا هکتاری ۱۳ هزار تومان، یعنی متر مربعی ۱۳ ریال) است. در ماجرای شهر جدید صدرا و اراضی و مراتع باجگاه، [سردار] عبدالعلی نجفی و علیرضا مسعودی نقش اصلی را به عهده داشتند. آن ها حقوق دامداران و مردم محلی و ذینفع و صاحب نسق را به کلی پایمال کردند. تصرف و تخریب یُرد عشایر و از میان بردن پوشش گیاهی و تسطیح مراتع با اعمال زور و قوه قهریه انجام گرفت.

ماجرای تصرف اراضی موقوفات باجگاه و مراتع عشایر مجاور آن [تخریب مراتع و یُرد] در سال های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳، پیش نمونه ماجرای اراضی موقوفه بدیجان سیاخ (حسین آباد) و مراتع طوایف سرخی در مجاورت آن (کوهپایه دلو) در سال های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ است. طی آن سرهنگ

ابراهیم عزیزی فرمانده بسیج شیراز، سرهنگ سید حسن زندوی رییس بنیاد تعاون بسیج فارس، سرهنگ علی رحم یوسفی مدیرعامل شرکت فارس مبین و چند تن دیگر از مسئولان نظامی آن زمان، به عنوان بازوان نجفی عمل می کردند.

تصرف و تخریب مراتع کوهپایه دلو: پس از شرکت فارس مبین، شرکت احرار فارس به عرصه تفکیک و فروش زمین، تحت عنوان احداث «باغ شهر» وارد شد و با تصرف مراتع دارای پوشش غنی گیاهی در کوهپایه دلو، که جزو منطقه حفاظت شده موسوم به مله گاله از سوی سازمان حفاظت محیط زیست نیز هست، ایجاد «مجموعه باغ های ویلایی» را آغاز کرد. اداره کل منابع طبیعی و سازمان محیط زیست فارس تاکنون در برابر تخریب مراتع فوق به کلی ساکت بوده و در برابر اقدامات این شرکت هیچ ممانعتی به عمل نیامده است.

شرکت احرار فارس، مانند شرکت های احرار سایر مناطق ایران، به طور رسمی به آزادگان جنگ تحمیلی تعلق دارد همان گونه که بنیاد تعاون بسیج رسماً متعلق به بسیجیان است. گردانندگان شرکت احرار نیز همان نظامیان هستند و با گردانندگان شرکت فارس مبین در پیوند، به نحوی که هر دو شرکت را می توان عضو خانواده ای واحد تلقی کرد. کارگزاران و دلالان و پیمانکاران و عوامل محلی دو شرکت نیز یکی هستند.

شرکت احرار به سرعت در حال تخریب و تفکیک و فروش مراتع کوهپایه دلو، واقع در ۳۵ تا ۴۰ کیلومتری جنوب شیراز است و می کوشد تمامی این مراتع را، که وسعت آن بیش از یک هزار هکتار است، تصرف کند. در صورت تفکیک و فروش این مراتع، به بهای تخریب یکی از بکرترین و غنی ترین چراگاه های فارس و نابودی دامداری دو هزار خانوار عضو شش طایفه نیمه کوچ نشین، در بازار امروز [اواخر ۱۳۸۶]، ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد تومان، و شاید بیشتر، نصیب شرکت احرار و عوامل محلی آن خواهد شد.

تخریب و تصرف جنگل های زاگرس: شرکت سلحشوران که از شرکت های زنجیره ای است که زیر نظر سردار نجفی فعالیت می کرد، پیشتر در یکی از معادن سنگ نی ریز فعال بود که به دلیل ورشکستگی، به تازگی [اواخر ۱۳۸۶] وارد حوزه تفکیک اراضی شده و فعالیت خود را در محدوده جنگلی پلاک ماصرم و ده سرو کوهمره سُرخ‌ی آغاز کرده است. در شرق این اراضی، تعاونی مسکن سپاه با انعقاد قرارداد با فردی به نام حاج محمد احمدی، تفکیکی اراضی جنگلی چنارفاریاب و تبدیل آن به باغ شهر را آغاز کرده است. این شرکت با تجاوز به اراضی پلاک چشمه بردی، واقع در شرق پلاک چنارفاریاب و در حدفاصل پلاک های

دارنگان و چنارفاریاب ، به محدوده مراتع و اراضی زراعی طایفه سقلمه چی تجاوز کرده و اعتراض و شکایت آن ها را سبب شده است. بدینسان، محدوده بزرگی از جنگل های انبوه و کهن زاگرسی مورد تهاجم قرار گرفته است. این جنگل ها به «جنگل بلوط دان» معروف است و وسعت آن به بیش از یک هزار هکتار می رسد.

افزون بر فعالیت های زمین خواری، شرخری در مقوله املاک، از دیگر فعالیت های شرکت های وابسته به سپاه پاسداران است که منافع عظیمی را نصیب افراد دست اندرکار نموده است. ۳۵

مبارزه با زمینخواری را باید از حکومت شروع کرد

وضعیت سوءاستفاده صاحبان قدرت از اختیارات خود برای ثروت اندوزی از زمین خواری، چنان گسترده و آشکار و بی رحمانه است که حتی مقامات ارشد حکومتی- که خود به انواع فساد آلوده اند- نیز بدان معترفند. غلامحسین محسنی اژه ای، دادستان کل جمهوری اسلامی- در اسفند ۱۳۸۹- گفت: اقدامات زمین خواران پیچیده و تشکیلاتی است و کسانی که از درون حکومت در این اقدامات دست دارند باید تنبیه شوند. اگر می خواهیم مبارزه را شروع کنیم، ابتدا باید از خودمان و حکومت آغاز کنیم. ۳۶

۷- برداشت چوب

از جمله آسیب هایی که نیروهای نظامی(سپاه پاسداران) به منابع طبیعی ایران وارد آورده اند، غارت بی رحمانه جنگل ها و تجارت چوب است. قطع درختان جنگلی در ابعاد وسیع و اغلب غیر اصولی برای برداشت چوب، توسط افرادی از این نهاد نظامی، به ویژه در مناطق شمال کشور صورت گرفته است. در گفتگوهایی که حول این موضوع، در دفعات متعدد و با افراد مطلع مختلف داشتم، همگی اشاره داشتند که در طول سال های پس از انقلاب ۵۷ و به ویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق، در استان های گلستان و مازندران(به طور عمده در استان گلستان)، قطعاتی از جنگل ها در اختیار فرماندهان سپاه پاسداران گذاشته شد تا به دلخواه از آن ها بهره برداری نمایند. این به غیر از فعالیت های افرادی از مجموعه سپاه پاسداران در قاچاق چوب است که به طور گسترده و ممتد رخ داده است. در بسیاری موارد هم که اعضای نیروهای نظامی و انتظامی(و امنیتی) به طور مستقیم دست اندرکار نبوده اند، قاچاقچیان چوب را مورد حمایت قرار داده اند. در بخش بعدی این مقاله، اشاره ای به قاچاق چوب و تخریب جنگل توسط گروهی از پاسداران در جنگل های گیلان گردیده است.

قاچاق چوب تاثیر بسیار مخربی بر جنگل های کشور داشته است. در همین رابطه، دکتر محمد حسین جزیره ای

یکی از چهره های ماندگار منابع طبیعی کشور گفته است: «قاچاق چوب جنگل های ایران را به روز سیاه نشانده است.» ۳۷

از دیگر موارد برداشت چوب، باید به قطع درختان در مقیاس زیاد و در قالب اجرای پروژه های به اصطلاح عمرانی اشاره نمود. قطع درختان هرچند در پروژه پیش بینی نشده باشد، صورت می گیرد زیرا منافع کلانی از فروش چوب درختان مزبور به دست می آید.

به عنوان نمونه می توان به قطع بیش از ۱۳۵۰۰ (سیزده هزار و پانصد) اصله درخت کهنسال بلوط در حوزه «سینه نمک» در منطقه حفاظت شده «دنا» در کهگیلویه و بویراحمد اشاره نمود که در طول تنها ۲ (دو) روز چهارشنبه و پنج شنبه ۷ و ۸ مهر ۱۳۸۸ به وسیله قرارگاه خاتم الانبیا (زیرمجموعه سپاه پاسداران) که اجرای خط لوله گاز از عسلویه به مناطق شمال و شمال غرب کشور را بر عهده داشت، صورت گرفت.

وسعت تخریب جنگل ها در منطقه حفاظت شده دنا نزدیک به سه کیلومتر با عرض ۲۸ متر عنوان شد و پیش بینی کارشناسان این است که اگر ممانعتی در این مورد از سوی ماموران محیط بان صورت نمی گرفت، این تخریب تا مرز ۱۰۰ هزار درخت تا پایان مسیر پیش می رفته است. اگر چه مجوز زیست محیطی و ارزیابی کارشناسان محیط زیست اجازه گذر این خط لوله از کریدور سابق را داده است اما این خط لوله در مسیری دیگر و بدون رعایت ابتدایی ترین نظارت زیست محیطی و اراضی طبیعی در حال انتقال بوده است. ۳۸ معاون محیط طبیعی سازمان محیط زیست خسارت قطع درختان مزبور را بیش از یک میلیارد تومان برآورد نمود. ۳۹. رویداد مزبور نشان می دهد که دستگاه های حکومتی چگونه به راحتی دزدی های کلانی را با غارت منابع ملی کشور صورت می دهند و نظارت بر فعالیت ها و پیگیری در مورد تخلفات آن ها وجود ندارد.

۸- قتل جنگل بانان و محیط بانان

فعالیت های دستگاه های حکومتی و افراد متصل به قدرت که به تخریب محیط زیست ایران انجامیده است و می انجامد، اغلب بدون مانع نبوده است و واکنش ها و مقاومت هایی را از سوی برخی افراد دلسوز و علاقه مند به سرزمین ایران در پی داشته است. طبعاً بخش عمده ای از این واکنش ها از سوی ماموران دستگاه های حفاظت محیط زیست و جنگلبانی بوده است و از همین رو، حمله به ماموران جنگلبانی و محیط بانان و کشتن و زخمی نمودن آن ها در سال های حکومت جمهوری اسلامی به دفعات اتفاق افتاده است. به دلیل برخورداری متهمان از حمایت های حکومت، پیگیری های لازم و مجازات ضاربین انجام نشده است.

«براساس گزارش سازمان جنگل ها و مراتع کشور، روند روبه رشد قتل و ضرب و شتم جنگلبانان تا سال ۱۳۸۰ بیش از هر دوره دیگری بوده است.

۳۹۶ جنگلبان در فاصله سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۰ توسط قاچاقچیان چوب ضرب و شتم شدند و در برخی موارد به قتل رسیدند که در بین آن ها تعداد جنگلبانانی که دچار نقص عضو از ناحیه دست، پا، چشم و کلیه شده اند نیز قابل توجه است. مقایسه تعداد نیروهای محافظ جنگل و مرتع آسیب دیده در درگیری با قاچاقچیان چوب طی دهه های ۶۰ و ۷۰ نشان می دهد که در دهه ۶۰ تعداد ۵۶ نفر، اما در دهه ۷۰ با رشد چند صددرصدی، این رقم به ۳۴۰ مورد افزایش یافته است. براساس آمار موجود از مجموع ۳۹۶ مورد درگیری، ۱۴۵ مورد آن یعنی قریب به ۳۷ درصد در استان های شمالی کشور بوده و در بین استان های خارج از شمال نیز بیشترین درگیری را استان چهار محال و بختیاری با ۵۲ مورد به خود اختصاص داده است.

اما این آمار تنها تا پایان سال ۸۰ را دربرمی گیرد. در حالی که از این سال تاکنون [مرداد ۱۳۹۱] شش جنگلبان در گیلان و کرمانشاه به طرز فجیعی به قتل رسیدند که آخرینش ناصر پیروی بود و بیش از ۴۰ جنگلبان دیگر نیز تا پایان دهه ۸۰ مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند. خوشبختانه از سال ۱۳۸۴ دیگر هیچ جنگلبانی کشته نشد ...

براساس آمارها در طول سه دهه اخیر، کشتار محیط بانان به نحو چشمگیری افزایش یافته است به نحوی که از سال ۵۸ تا ۸۴، ۹۱ نفر از ماموران گارد محیط زیست و از این سال تاکنون [مرداد ۱۳۹۱] ۲۲ نفر کشته شده اند. این درحالی است که در سال های قبل از سال ۱۳۵۸ تنها چهار نفر به قتل رسیده اند! بدون شک این گستاخی روزافزون شکارچیان و متخلفان مسلح که این روزها به جای شکار حیات وحش به شکار حافظان محیط زیست رو آورده اند، بیش از هر چیز ناشی از کوتاهی مسوولان محیط زیست- از گذشته تاکنون- در حمایت و تامین جانی و مالی ماموران و عدم برخورد جدی و قاطع دستگاه قضایی با عاملان حوادث مشابه است. به طوری که تا به امروز به رغم کشته شدن بیش از ۱۱۳ نفر، هیچ یک از قاتلان آن ها مجازات نشده اند.» ۴۰

قتل ناصر پیروی رییس اداره منابع طبیعی شهرستان ماسال توسط گروهی از اعضای سپاه پاسداران

قتل ناصر پیروی رییس اداره منابع طبیعی ماسال (در استان گیلان) به دست گروهی از اعضای سپاه پاسداران، یکی از موارد بسیار دلخراش حذف موانع سر راه باندهای مافیایی بود. مهندس ناصر پیروی با شهادتی مثال زدنی در برابر تجاوز و دست اندازی فرماندهان سپاه پاسداران به جنگل های منطقه حوزه مسئولیت خود ایستاد و متأسفانه به دست نیروهای سپاه پاسداران، در ۷ اردیبهشت ۱۳۸۴، به طور فجیعی به قتل رسید. پیگیری و به مجازات رساندن عوامل دست اندرکار قتل ناصر پیروی مدتی طولانی به درازا کشید و عوامل متعددی در تکاپو

بودند تا از مجازات متهمین جلوگیری نمایند و سرانجام با تقلای خانواده جانباخته و فشار افکار عمومی، دو متهم اصلی به چوبه دار سپرده شدند تا طولانی تر شدن ماجرا، بیشتر به ماجرا دامن نزنند و از آشکار شدن نقش افراد دیگر در تصرف و تخریب جنگل ها، قاچاق چوب و زمین خواری و ... جلوگیری گردد.

مرور پرونده ناصر پیروی، نکات زیادی را در باره فساد دستگاه های حکومتی و نقش آن ها در نابودی سرزمین ایران، روشن تر می سازد.

«... پیروی ۳ ماه قبل از اینکه به دست سرهنگ پاسدار افراسیاب نصیری و پرویز کاظمی به قتل برسد، بارها از سوی فرد اول مورد تهدید قرار گرفت و وقتی پیشنهاد رشوه نصیری به او برای تصاحب جنگل ره به جایی نبرد، این جا بود که برنامه ریزی برای ترور شخصیت او آغاز شد و هر آن چه که انگ و برجسب بود به پیشانی او نصب کردند. اما پیروی باز هم کوتاه نیامد. بارها به مسئولان ارشد استان از جمله مدیر کل منابع طبیعی، رییس حراست اداره منابع طبیعی، امام جمعه ماسال، فرماندار ماسال، سازمان قضایی نیروهای مسلح و ... کتبا و شفاه شکایت برد، اما ... تا این که صبح روز حادثه [۷ اردیبهشت ۱۳۸۴] مطابق معمول با خودروی سازمانی خود از منزل اش در رشت خارج شد تا خود را به اداره ماسال برساند. اما بعد از پلیس راه رشت، خودروی او به دستور ۴ نفر از ماموران ایست بازرسی متوقف شد. ماموران [سپاه پاسداران] او را در حالی که خودروی سازمانی اش نیز روشن بود، سوار یک پژو آردی کرده و او را در نزدیکی جنگل های صومعه سرا تحویل قاتلین دادند، بعد از آن پیروی توسط قاتلان با دست های بسته به داخل صندوق عقب خودرو منتقل شد تا به قتلگاه خود در داخل جنگل رسید ...

طبق اظهارات متهمان و گزارش نماینده دادستان عمومی و انقلاب رشت، او با تیغ موکت بری و به شیوه ای ناجوانمردانه که شدت انتقام جویی قاتلان را نشان می دهد از ناحیه پشت گردن که نیروی مضاعفی را هم می طلبد سر بریده می شود. افراسیاب نصیری در حالی که خود مسلح به سلاح کلت کمری هم بوده، اما برای این که پیروی عذاب بیشتری موقع مرگ متحمل شود، او را با دستان بسته به روی زمین می خواباند و با تیغ موکت بری سر او را می برد ... «خون تا شعاع یک متری زمین را می پوشاند»، همسر دل نگران پیروی از صبح نگران او می شود ... همسر پیروی می گفت: «نگران شدم به اداره ماسال زنگ زدم اما گفتند نیامده، رفتم اداره کل منابع طبیعی در رشت، گفتم شاید امروز به خاطر این که یه جلسه دادگاه هم با یکی از اقوام همین افراسیاب نصیری بر سر تصرف اراضی ملی در رشت داشته، شاید نرفته ماسال و اومده دفتر حقوقی اداره در رشت، اما اونجا هم نبود، تا شب هر چه

گشتیم پیدا نشد تا این که خبر دادند خودروی او را بعد از پلیس راه رشت پیدا کرده اند ... دو روز و نیم بعد یعنی عصر جمعه جسد او را در جنگل پیدا کردند ... نصیری می خواست چند هکتار از اراضی جنگل را برای خودش سند بزنه، آقام نمی داشت، می گفت اینجا اراضی ملی است، اینجا جزء طرح ملی صیانت از جنگله و اون گاهی وقت ها با سوء استفاده از موقعیت اش در دستگاه نظامی با خودروی نظامی به جنگل شبانه یورش میاره...»

دادگاه رسیدگی به اتهامات ۶ متهم به قتل و آدم ربایی شهید ناصر پیروی در مهرماه سال ۱۳۸۴ به صورت علنی و با حضور خیل عظیمی از مردم و برخی مسئولان استانی در رشت برگزار شد، وقتی صحنه های بازسازی شده این جنایت در دادگاه پخش شد، اکثر حاضران گریستند و باز هم فریاد و شیون زن و فرزند و مادر و پدر پیروی بود که به آسمان بلند می شد. جسد پیروی در حالی در جنگل پیدا شد که سرش تا نیمه از بدن جدا و تیغ موکت بری در گردنش شکسته بوده، برخی از قسمت های لباس هایش به دلیل مقاومت در زمان مرگ پاره شده و هر دو مشت دستش گره شده بود، در حالی که علف های کف جنگل که از زمین کنده بود هنوز در دستش بود...» ۴۱

جسد ناصر پیروی بعد از گذشت ۳ روز از آدم ربایی و قتل، در جنگل های صومعه سرا کشف شد و بعد از گذشت ۴۰ روز سرانجام با همکاری یکی از افسران دایره جنایی اداره آگاهی تهران، قاتلان و آدم ربایان شناسایی و به قتل و آدم ربایی اعتراف کردند. [سرهنگ پاسدار] افراسیاب نصیری متهم به قتل و اجیر کردن ۴ نظامی و شبه نظامی [پاسدار و بسیجی] برای آدم ربایی و همدستی با پرویز کاظمی برای ارتکاب به قتل بود. وی حتی بعد از ارتکاب به قتل نیز بارها خانواده مقتول را به منظور جلوگیری از پیگیری های قضایی مورد تهدید قرار داد. ۴۲

احکام صادر شده

دادگاه [در سال ۱۳۸۴] افراسیاب نصیری و پرویز کاظمی که با مشارکت هم ناصر پیروی را به طرز فجیعی سر بریده و به قتل رسانده بودند را به قصاص محکوم کرد. سایر متهمان پرونده به اتهام آدم ربایی به ۱۵ سال حبس محکوم شدند. ۴۳

متهمین و حامیان آن ها در مراحل مختلف تلاش نمودند که به هر طریق جلوی مجازات را بگیرند. از جمله اگرچه دادگاه بدوی حکم قصاص افراسیاب نصیری و پرویز کاظمی را صادر کرده بود اما دیوان عالی کشور، احکام را تایید نمی کرد. ۴۴

سرانجام، افراسیاب نصیری و پرویز کاظمی به اتهام قتل این جنگلبان

به اعدام و به اتهام شرکت در آدم ربایی به ۵ سال حبس محکوم شدند. سه متهم بعدی به اتهام آدم ربایی به ۱۵ سال حبس محکوم شدند. متهم ردیف شش به علت عدم وجود دلایل کافی تبرئه گردید[!]. قاتلان سرانجام در آذر ۱۳۸۷ در رشت اعدام شدند. این اعدام، اولین مورد از اعدام افرادی بود که اقدام به قتل یا جرح جنگلبانان و محیط بانان کرده اند. ۴۵.

ادعای سپاه پاسداران مبنی بر عدم وابستگی متهمان به آن نیرو
در استعلام دادگاه از سپاه درباره متهمان ردیف ۲ تا ۵، سپاه اعلام می کند که این افراد به دلیل سوء استفاده از عنوان بسیجی، دستگیری های خود سرانه، حمل سلاح، گشت خارج از محدوده و ... از سال ۸۳ بسیجی محسوب نمی شده اند! خیلی جالب است که به نکات زیر توجه کنید:
۱- اگر این ها رابطه خاصی با سپاه نداشته اند چرا اول در بازداشتگاه سپاه بازداشت شده اند؟ با توجه به این که آگاهی تهران پیگیر پرونده بوده!

۲- چرا پیروی از متهم ردیف دوم [سرهنگ پاسدار افراسیاب نصیری] به سازمان قضایی نیروهای مسلح شکایت کرده؟ در حالی که متهم از سال ۸۳ نظامی نبوده!

۳- متهم ردیف دوم روز حادثه پس از مراجعه به محل کارش (!) از دژبان خواسته که ساعت ورود او را از ۱۰/۹ به ۱۰/۸ تغییر داده و نیز نوع خودرو او را هم خلاف واقع ذکر کند!
اگر او از خدمت اخراج شده، چگونه به محل کارش رفت و آمد داشته و چرا دژبان از دستور او اطاعت کرده؟

۴- این افراد منفک از خدمت چگونه توانسته اند حکم جلب بگیرند؟ مسلم حکم جعلی نبوده وگرنه پیروی با ۲۴ سال سابقه خدمت و آشنایی به احکام قضایی از رفتن با آن ها امتناع می کرد.

۵- دست پیروی را با یک دست بند نظامی بسته بودند؛ آیا متصور است عده ای از افراد اخراج شده از خدمت نظامی با فاصله یک سال از حادثه، هنوز سلاح و تجهیزات نظامی داشته باشند؟ (به شهادت متهم ردیف اول، سرهنگ نصیری کلت کمری به همراه داشته ...!) «۴۶»

سرهنگ پاسدار افراسیاب نصیری در زندان

آرش سیگارچی که در مقطعی با سرهنگ پاسدار افراسیاب نصیری در زندان هم بند بود، در باره او، مطلبی نوشته است (در آبان ۱۳۸۷)، که قابل توجه است: «انتقام از قاتل جنگلبان گیلانی ... خواندم که تا چند ساعت دیگر قاتل «ناصر پیروی» جنگلبان ماسالی اعدام می شود. حتما به خاطر دارید که چهار سال پیش ابتدا اعلام شد که رییس اداره منابع طبیعی شهر ماسال - در غرب گیلان - ابتدا ناپدید و سپس به طرز فجیعی به قتل رسیده است. بعد از مدتی مشخص شد که قاتل یا

قاتلین او، مجموعه ای از نظامی های عضو سپاه پاسداران همان منطقه بودند که چون در قاچاق چوب دست داشتند، و جنگلبان پیروی مانع شان بود، ابتدا سعی کردند او را تطمیع کنند وقتی این در او اثر نداشت، تهدیدش کردند و در نهایت هم به قتلش رساندند. آن هم چه قتلی. پس از زندانی کردنش در صندوق عقب ماشین، ساعتی کتکش زدند و در نهایت با تیغ موکت بر(البته روایتی هم می گوید با اره موتوری) سرش را از بدن جدا کردند.

... یک روایت از من در این مورد:

من در این مقطع به خاطر فعالیت های مطبوعاتی ام مدتی زندان بودم و تازه از زندان به طور موقت آزاد شده بودم ... بعد از چندی وقتی حکم ام تایید شد، به زندان برگشتم و در زندان بود که یکی از زندانیان توجهم را جلب کرد. مردی قد بلند، با ریشی شبیه حزب الهی ها ... همه سرهنگ صدایش می زدند اما خودش همیشه ساکت بود. از قاسم، همان قاتلی که مسوول اتاقم بود، پرسیدم، این جرمش چیست؟، گفت این همان کسی است که جنگلبان را کشته است. اسمش افراسیاب نصیری است. تا ته اش را می توانستم بخوانم. یک هم جرم داشت که فکر کنم نامش «مبارکی» بود. با این که قتل را مرتکب شده بودند، اما این دو را با متهمان جرایم مالی در بند شش نگه داشته بودند و دو هم جرم دیگر را که احتمالا درجه شان از این ها پایین تر بود، فرستاده بودند بند چهار که بند تخصصی قاتلان بود.

چند ماهی را در بند شش با هم زندانی بودیم ... خیلی از مرگ می ترسید. من به شخصه که هرگز گمان نمی کردم اعدام شود. بخصوص که هر هفته در چند نوبت ملاقات کننده هایی قابل توجه داشت و امکاناتی برایش فراهم بود. یک بار هم گفته بود بیرون دارند رضایت می گیرند. چند تا از بچه های سپاه رفته اند رضایت بگیرند!

این را با گوش خودم شنیدم که می گفت: «اول انقلاب من کلی مجاهد کشته ام. نظام نمی گذارد، من را اعدام کنند. من برای این نظام زحمت کشیده ام...»

افراسیاب قصه ما اینک بد جور تنها مانده و در یک قدمی طناب دار است. دار مکافات عمل! ... هرچند او قاتل است و مجرم و بر اساس قوانین ایران باید با قصاص(اعدام) به سزای عملش برسد، اما اگر دست من بود می گذاشتمش در زندان. برای ابد. برای ظلمی که به «پیروی» کرد، برای ستمی که به همسر این جنگلبان کرد. برای همه تخلفات دیگری که هرگز مشخص نشد. برای اینکه بالادستی هایش را لو نداد و برای هر چیز دیگر...» ۴۷

واقعیت این است که روابط سیاسی و اجتماعی و شرایط موجود در ایران، جایگاه ویژه ای به سپاه پاسداران داده است و دست این

مجموعه بسیار عظیم برای هرگونه تخلف و غارت و ثروت اندوزی و سودجویی باز است. البته تخریب هایی که توسط ارگان های نظامی و به ویژه سپاه پاسداران صورت می گیرد، خود جزیی و بخشی از تخریب و ویرانگری بزرگتری است که در ایران انجام می گیرد و هر فرد و یا نهاد و دستگاهی که بتواند، در پی سودجویی به تاراج می پردازد و محیط زیست و مقولاتی از این دست، برای آن ها دارای هیچ ارزشی نیست.

روابط و مناسبات حاکم بر نیروهای نظامی با طبیعت ایران، بیانگر رفتارهای حاکمان کشور با سرزمین و جامعه ایران است. نیروهای نظامی و انتظامی همان رفتاری را از خود بروز می دهند که کلیت نظام حاکم با مردم دارد. اگر حکومت مردمی می بود، نیروهای نظامی و انتظامی آن هم مردمی و در خدمت مردم می بودند نه بر علیه مردم و سرزمین ایران. در واقع نیروهای نظامی و انتظامی- و امنیتی- جمهوری اسلامی، برای حفظ و پاسداری از مناسبات حاکم وجود دارند. من در این مقاله جزیی از یک تخریب را نشان دادم که خود جزیی از تخریبی بزرگتر است. رفتار نیروهای حاکم، فقط جنایت علیه طبیعت نیست(صد البته گیاهان و جانوران به عنوان موجودات زنده و به عنوان عناصر اکوسیستم ها دارای ارزش و اهمیت و جایگاه خاص خود می باشند) بلکه جنایت مستقیم در حق انسان ها نیز هست. در نهایت، موضوع فقط این نیست که دست سپاه پاسداران از مردم و سرزمین ایران کوتاه شود، بلکه کل مناسبات حاکم می بایستی درهم شکسته شود و مناسباتی بر کشور حاکم شود که دیگر چنین تخریب ها و فجایعی وجود نداشته باشد. بدان امید.

mehrdadmehrpour@yahoo.com

منابع و پی نوشت ها:

۱- <http://www.hamshahrionline.ir/details/۷۳۶۳۶>

۲- «هنوز ۶ ماه از برگزاری رزمایش توسط یکی از ارگان های نظامی در حریم پارک ملی کویر و داخل ناحیه امن منطقه حفاظت شده کویر در ۵۰ کیلومتری تهران نگذشته که فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح کشور با ابلاغ بخشنامه ای، خطاب به تمامی قوای مسلح کشور برگزاری هرگونه مانور در مناطق حفاظت شده سازمان حفاظت محیط زیست و پارک های ملی را ممنوع اعلام کرد.

سرلشکر فیروزآبادی با ابلاغ این بخشنامه در تاریخ ۱۳/۹/۸۶ با تاکید بر ضرورت حفظ مناطق چهارگانه سازمان محیط زیست برای نسل های بعد، از قوای مسلح درخواست کرده چنانچه به هر دلیلی پیش تر وارد مناطق حفاظت شده شده اند، با اعلام موضوع به ستاد کل نیروهای مسلح، چگونگی تخلیه و خروج را از طریق این ستاد پیگیری نمایند. خبر «کانون عالی گسترش فضای سبز و حفظ محیط زیست ایران» در این باره که دو روز قبل روی خروجی سایت این کانون منتشر شد هر چند کوتاه اما بسیار امیدوار کننده بود، از این جهت که بعد از این دیگر امنیت و آرامش هیچ پناهگاه حیات وحش و هیچ پارک ملی ای تهدید نمی شود.

پارک ملی نای بند، منطقه حفاظت شده دنا، پارک ملی خجیر، پارک ملی سرخه حصار، منطقه حفاظت شده جاجرود، پارک ملی و منطقه حفاظت شده کویر و... همه اکوسیستم های بکری هستند که در سال های گذشته بنا به ضرورت های خاص برای انجام رزمایش در اختیار نیروهای مسلح کشور قرار گرفته بود، در حالی که همیشه این پرسش اساسی مطرح بود که آیا به راستی هیچ نقطه دیگری در این کشور به جز مناطق تحت حفاظت سازمان محیط زیست که کانون های تنوع زیستی ایران به شمار می روند، وجود نداشته که همیشه زیستگاه امن وحوش به میدان تیر و مانور بدل شده است، آن هم در شرایطی که تنها ۷ درصد خاک کشور به عنوان مناطق تحت حفاظت در اختیار سازمان محیط زیست است و ۹۳ درصد دیگر آزاد است؟! نتیجه این اقدامات در سال های گذشته چیزی نبوده جز رانده شدن و مهاجرت گروهی گله های آهو و قوچ و میش و کل و بز و گور خر به بیرون از مناطق و بعد هم شکار آنها. در برخی موارد هم لاشه جنین های روی زمین به جا مانده که در اثر ترس و وحشت جانوران ماده سقط شده و از بین رفته اند و یا بعضا لاشه جانورانی که اشتباها هدف گلوله یا خمپاره قرار گرفته اند و در این گیرودار قربانی شده اند. به هر حال، اقدام طبیعت دوستانه فرماندهی ستاد کل نیروهای مسلح کشور را که با صدور بخشنامه ای امیدوارکننده و در ۴ بند خواستار ممانعت همه قوای مسلح از ورود به مناطق تحت حفاظت شده، در وهله نخست باید به فال نیک گرفت و در شرایطی که گاهی حتی بسیاری از مسوولان ارشد کشور همچون معاون رئیس جمهور، « سیاست های حفاظت از محیط زیست را توطئه غرب علیه دنیای اسلام» می دانند، چنین بخشنامه ای را به عنوان نقطه عطفی در آشتی بین نهادهای نظامی با طبیعت به ثبت رساند ...

پادگان ها در مناطق همچنان پا بر جاست

پرسش خبرنگار اعتماد ملی از معاون محیط طبیعی سازمان محیط زیست این بود که مطابق با این دستورالعمل جدید آیا بعد از این در هیچیک از مناطق تحت حفاظت محیط زیست مانوری برگزار نخواهد شد؟ و دیگر اینکه تکلیف پادگان ها و اراضی حفاظت شده ای که در خجیر و سرخه حصار و کویر و نای بند در اختیار این ارگان ها قرار گرفته چه می شود و آیا این مناطق تخلیه می شود؟ نجفی [معاون محیط طبیعی سازمان محیط زیست] در پاسخ به این پرسش ها گفت: ما امیدواریم که این طور باشد و بر مبنای این بخشنامه، دیگر هیچ مانوری در مناطق ما اتفاق نیفتد، در عین حال به طور همزمان رایزنی هایی هم با وزارت دفاع داشتیم، چون واگذاری زمین به نیروهای نظامی یا استقرار های موقت یا واگذاری های دائمی از طریق وزارت دفاع صورت می گیرد و به عنوان مثال در ارتباط با اراضی پارک ملی نای بند قرار شده وسعت استقرار نیروهای نظامی در این منطقه به حداقل کاهش یابد. در مورد پارک ملی کویر هم پیشنهاد ما جابه جایی نیروهاست اما هنوز به نتیجه ای نرسیده ایم و در حال مذاکره هستیم...»

مژگان جمشیدی: فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح با صدور بخشنامه ای به قوای مسلح کشور اعلام کرد: از انجام رزمایش نظامی در پارک های ملی خودداری کنید. روزنامه اعتماد ملی، شماره ۵۳۷ (۲۶ آذر ۱۳۸۶)، صفحه ۷ (محیط زیست).

۳- <http://abhayesepid.blogfa.com/post-۱۹۷.aspx>

۴- در گزارشی از مسابقات رالی قهرمانی کشور (کویر ۸۶) - که در روزهای سوم و چهارم آبان ماه ۱۳۸۶، همزمان با مانور سپاه پاسداران در پارک ملی کویر برگزار شد- چنین آمده است: «... این مسابقه که قرار بود به مجموع ۳۵۰ کیلومتر مسیر رفت و برگشت و شامل حدود ۲۰۰ کیلومتر تست خاکی برگزار شود، در روز اول یک تست و در روز دوم، دو تست آن به دلیل مانور سپاه در منطقه حذف شد ... در روز اول مسابقه بعد از پایان تست اول، خودروها در محوطه ای باز در اواسط تست دوم نگه داشته شدند تا مانور به پایان برسد ... در روز دوم یک عدد خمپاره به نزدیکی ساسان عزیزی اصابت کرد...»

<http://www.carnp.com/newsdetail-۷۹۷-fa.html>

۵- <http://www.kurdistanmedia.com/farsi/index.php?besh=dreje&id=۱۳۲۷>

۶- <http://isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-۱۵۰۹۶۹۶>

۷- <http://www.rajanews.com/detail.asp?id=۱۳۸۶۳۰>

۸- <http://aftabnews.ir/vdcdgutu.ak93w4prra.html>

[در نواحی بیابانی، به برجستگی های بین شیارهای لا شکل، کلوت میگویند/ ویکی پدیا]

۹- <http://aftabnews.ir/vdcdzx.fzyt.fx۶.۲a۲y.html>

۱۰- <http://www.mehrnews.com/fa/NewsPrint.aspx?NewsID=۱۱۸۱۴۴>

۱۱- <http://www.rdek۱.blogspot.com>

۱۲-

<http://www.voanews.com/persian/news/iran/iran-enviornment-forests-۰۹-۰۳-۲۰۱۱-۱۱۷۶۸۴۷۱۴.html>

۱۳- <http://www.hamshahrionline.ir/details/۱۶۵۲۶۰>

۱۴- <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۸۷۰۹۱۸۰۶۷۱>

۱۵- <http://www.persiangulfstudies.com/fa/index.asp?p=pages&ID=۵۴۰&Sub=۱۹۹>

۱۶- **آلودگی رودخانه گوهررود گیلان:** برابر گزارشی که در بهمن ۱۳۸۹ منتشر گردید، مواد زاید و فاضلاب پادگان آموزشی سپاه پاسداران رشت که در مسیر رودخانه گوهر رود قرار دارد، و نیز فاضلاب زندان لاکان رشت، به رودخانه گوهررود می ریزد و از جمله مهمترین منابع آلودگی رودخانه مزبور می باشد. آلودگی آب، علاوه بر از بین رفتن موجودات آبی، سبب مهاجرت ماهیان و ازدیاد رشد گیاهان آبی شده است.

<http://www.mohit-zist.com/viewtopic.php?f=۷&t=۱۲۵۹>

۱۷- **آلودگی میکروبی رودخانه دز در پی ورود فاضلاب:** رییس اداره حفاظت محیط زیست درفول- در مرداد ماه سال ۱۳۸۹- در باره آلودگی رودخانه دز گفت: «... فاضلاب پادگان نظامی تیپ ۲ زرهی خوزستان که در درفول مستقر است وارد رودخانه دز می شود. هرچند که این پادگان دارای سیستم تصفیه فاضلاب است و پساب حاصل از سیستم تصفیه وارد رودخانه دز می شود. پساب حاصل از سیستم تصفیه فاضلاب این پادگان نظامی به صورت دوره ای پایش می شود و برخی مواقع میزان آلودگی میکروبی آن افزایش می یابد. میزان آمونیاک موجود در پساب این پادگان نظامی بالا است و اکنون از شرایط رهاسازی پساب پادگان در رودخانه دز راضی نیستیم ... با توجه به اینکه بسیاری از شهروندان و مسافران از رودخانه دز برای شنا استفاده می کنند لازم است هر چه سریع تر از ورود فاضلاب به این رودخانه پیشگیری شود.»

<http://old.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-۱۵۹۲۶۵۶>

۱۸- **جریان رود فاضلاب در شهر بناب استان آذربایجان شرقی:** رودخانه قویی چای از شاخه های رودخانه صوفی چای محسوب می شود که تا چند سال پیش، پس از عبور رودخانه صوفی چای از روستای چلغائی شهرستان بناب از آن جدا و از قسمت جنوب شرقی به شهر وارد می شد و پس از طی حدود ۵ کیلومتر در داخل شهر به طرف غرب و به سوی دریاچه ارومیه جریان داشت اما اکنون خشک و بی آب است و به دلیل نبود لوله کشی مناسب، فضولات انسانی وارد این منطقه می شود. به گفته نماینده بناب در مجلس: این معضل به حدود ۳۰ سال پیش برمی گردد و تقریباً ۳۰ هزار نفر از ساکنان اطراف رودخانه را با مشکل مواجه کرده و چون تقریباً از وسط شهر بناب رد می شود چهره شهر را بسیار زشت و ناپسند کرده است. با توجه به این که آب های سطحی به صورت فصلی در این رودخانه جریان دارد و نیز به دلیل نبود لوله کشی فاضلاب، فضولات انسانی و به خصوص فاضلاب پادگان امام رضا به این رودخانه واریز می شود، لذا این عوامل باعث ایجاد بوی بسیار بد و مشمئزکننده شده و این امر نه تنها زندگی را به کام اهالی منطقه تلخ کرده بلکه سلامت آنان را در معرض خطر قرار داده است ... قسمت عمده ایجاد معضل زیست محیطی قویی چای به این پادگان برمی گردد.

سعیده دلال علیپور: جریان رود فاضلاب در شهر بناب استان آذربایجان شرقی. روزنامه جام جم، شماره ۳۰۸۱ (۱۲/۱۲/۸۹)، صفحه ۱۵ (ایران).

۱۹- **بوی نامطبوع فاضلاب پادگان بیرجند:** مدیر امور آب و فاضلاب بیرجند- در خرداد سال ۱۳۹۱- در مورد علت بوی

نامطبوع فاضلاب پادگان بیرجند و گلایه شهروندان اظهار داشت: «در سنوات گذشته نواقصی در سیستم بهره برداری از تاسیسات فاضلاب داخلی پادگان به عنوان یک معضل شهری وجود داشته است که با اجرای طرح فاضلاب و نصب انشعاب فاضلاب پادگان به شبکه شهری مشکل فوق مرتفع شده است. اخیرا با بروز مشکل یو در مسیر پادگان با بررسی های انجام شده مشخص شد این بو ناشی از نقص تاسیسات پمپاژ شبکه داخلی فاضلاب پادگان است. اصلاح این مشکل در تعهدات امور آب و فاضلاب بیرجند نیست. به این مجموعه پیشنهاد شده است که با توجه به انتقال بخش اعظم پادگان به خارج شهر قسمت هایی که امکان اتصال به شبکه فاضلاب شهری را دارند منفک و حتی المقدور با حذف سیستم پمپاژ مشکل بو را مرتفع سازند.»

<http://birjandemrooz.com/index%26Email.php?obj=News%26taskName=ShowDetails%26IDD=۲۱۱>

۲۰- مهرپور محمدی، مهرداد: پارک ملی سرخه حصار، ۲۰۱۱.

http://partov.wordpress.com/۲۰۱۱/۱۰/۰۱/park_melli_sorkhe_hesar/

۲۱-

<http://www.asriran.com/fa/news/۱۲۱۱۶۸/%D۹%A۵%D۸%B۱%D۸%BA%D۹%A۸%D۸%A۸%E۲%A۰%۸C%D۸%AA%D۸%B۱%D۹%AA%D۹%A۶-%D۸%B۲%D۹%A۵%D۹%AA%D۹%A۶-%D۹%A۷%D۸%A۷%DB%۸C-%D۹%A۳%D۸%B۴%D۸%A۷%D۹%A۸%D۸%B۱%D۸%B۲%DB%۸C-%D۸%B۱%DB%۸C-%D۹%BE%D۸%A۷%D۸%AF%DA%AF%D۸%A۷%D۹%A۶-%D۹%A۵%DB%۸C%E۲%A۰%۸C%D۸%B۴%D۹%A۸%D۸%AF>

۲۲- «محاصره تهران از سوی پادگان ها: ... وسعت این زمین ها بسیار زیاد است آخرین آماری که ارائه شده رقم قابل ملاحظه‌ای است که ۱۰الی ۱۲ درصد از سطح تهران یعنی چیزی حدود ۷۲ کیلومتر مربع را به خود اختصاص داده است. ... در بند(۵) مصوبه شورای عالی شهرسازی و معماری ایران در این باره آمده است: احداث و توسعه تاسیسات نظامی از قبیل پادگان ها و میادین آموزشی و تمام یا هر قسمت از هرگونه تاسیسات دیگر متعلق به واحدهای نظامی و انتظامی که عملکرد شهری ندارند، در داخل محدوده و حریم استحقاقی شهرها ممنوع است. تاسیسات مشابه موجود نیز باید در قالب برنامه تدریجی از محدوده و حریم شهرها خارج شده و اراضی و ساختمان های باقی مانده تغییر کاربری داده و با رعایت اولویت های شهری به مصارف عمومی برسد. اما این مصوبه در سال های سازندگی[!] به فراموشی سپرده شد ... یک کارشناس شهرسازی نیز معتقد است که پادگان هایی که دست ارتش یا نیروی انتظامی قرار دارند، انتظار دارند که ارزش به روز ملک آنها بازگردانده شود تا به تخلیه این اراضی اقدام کنند اما مسئله مهم این است که این اراضی بیش از ۵۰ کیلومتر را در برمی گیرد و شهرداری و دولت قطعا نمی توانند چنین هزینه هنگفتی را برای خرید این زمین ها پرداخت کنند و پروژه در نهایت همچنان معلق می ماند. همچنین در یک بحث دیگر ارتش می خواهد با شهرداری و دولت معامله کند و معتقد است که ما در صورتی این اراضی را تخلیه می کنیم که قسمتی از زمین را با تغییر کاربری به مسکونی، به خود ما بازگردانید و چون شهرداری چنین کاری نمی کند و دولت نیز در شرایطی است که نمی تواند به آن ها چیزی را تحمیل کند در نتیجه چنین اقداماتی بی نتیجه خواهد ماند. اگر پادگان ها تبدیل به بافت مسکونی شوند برای شهر ضرر خواهد داشت.

این اراضی در جاهای خوب تهران و در ابعاد گسترده و وسیع در اختیار این نهادهای نظامی قرار دارد و با عدم خروج این نیروها از سطح شهر، تبعات تاسف بار همچنان ادامه خواهد داشت. شهر نیاز به زمین برای فعالیت های خدماتی و فضای سبز دارد...

تخلیفات صرفا مختص نیروهای مسلح نیست و تقریبا بیشتر دستگاه های دولتی، ساخت و سازهای غیر مجاز دارند. این ساخت و سازها، مشکلات عدیده زیست محیطی برای شهر دارد و تهران را با بحران جدی مواجه میکند. با توجه به این توضیحات به نظر می رسد که تهران در آستانه فاجعه قرار دارد...»

<http://www.hamshahronline.ir/details/۸۰۳۰۱>

۲۳- <http://www.pgnews.ir/showpage.aspx?id=۴۳۵۱۴>

۲۴- ساخت پادگان قاین (پادگان غدیر): در سال ۱۳۹۱ اعلام گردید که ۶۰۰ هکتار زمین برای احداث پادگان قاین در نظر گرفته شده است که در حدود ۲۰۰ هکتار زمین های متعلق به منابع طبیعی بود که واگذار شده است و بخش بزرگی نیز زمین های کشاورزی بوده است که به رغم تملک توسط ارتش، به علت عدم تامین اعتبار، تسویه حساب با مالکین زمین ها انجام نگرفته است و در عمل زمین ها از کاربری اصلی خود خارج شده است.

<http://javanonline.ir/vdcco1q-p2rbqmm8.alay.html>

۲۵- ساخت پادگان سپاه در خوی: برای احداث پادگان (امام خمینی) متعلق به نیروی زمینی سپاه پاسداران در خوی، که در آبان ماه سال ۱۳۸۶ به بهره برداری رسید، زمینی به مساحت ۱۴۵ هکتار در منطقه دیزج جمشیدخان اختصاص یافت.

<http://www.magiran.com/npview.asp?ID=۱۵۰۹۷۴۰>

۲۶- محل احداث پادگان جدید لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه: برای احداث پادگان جدید لشکر ۷۷ خراسان، زمینی به مساحت بالغ بر ۱۰۰۰ هکتار اختصاص یافته و عملیات احداث از سال ۱۳۸۸ آغاز شده است.

روزنامه خراسان: «بازدید استاندار از محل احداث پادگان جدید لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه(ع)». شماره ۱۷۷۹۹(شنبه ۱۳۸۹/۱۲/۲۸). اخبار خراسان رضوی.

۲۷- اختصاص ۱۳۰۰ هکتار زمین برای پادگان ارتش در بجنورد: در اسفند ۱۳۹۰، مدیرکل منابع طبیعی و آبخیزداری خراسان شمالی از اختصاص بیش از یک هزار و ۳۰۰ هکتار زمین ملی(واقع در تخته اردکان بجنورد) برای انتقال پادگان بجنورد و نیز تحویل اراضی میدان تیر ارتش واقع در منطقه علیآباد خبر داد.

<http://www.farsnews.com/printable.php?nn=۱۳۹۰۱۲۱۴۰۰۱۳۴۸>

۲۸- <http://www.tabriz.ir/?PageID=۲۲۲>

۲۹- «قانون فروش و انتقال پادگان ها و سایر اماکن نیروهای مسلح به خارج از حریم شهرها

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۶/۱۱

ماده ۱- وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران مکلفند با درخواست ستاد کل نیروهای مسلح، دولت یا شهرداری ها(از طریق وزارت کشور) و در صورت موافقت فرماندهی کل قوا نسبت به فروش(از طریق مزایده یا توافق) و انتقال پادگان ها و سایر اماکن تحت تملک از محدوده شهرها به خارج از حریم آنها با توافق وزارت مسکن و شهرسازی یا شهرداری ها و یا سایر دستگاه های اجرایی اقدام نمایند. در ارتباط با اراضی وقفی نیز مطابق قوانین مربوطه عمل می شود.

تبصره - اماکن نیروهای مقاومت بسیج، ناجا، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و سازمان های وابسته و تابعه آن و سپاه انصار (به جز پادگان های آموزشی، مراکز تولید سلاح و مهمات و زاغه های مهمات آنها) و مراکز علمی، پژوهشی، درمانی رفاهی و منازل مسکونی نیروهای مسلح و همچنین ستاد کل، ستادهای فرماندهی کل سپاه و ارتش و ستادهای نیروها از موضوع این ماده مستثنی می باشند. در موارد اختلافی نظر ستاد کل نیروهای مسلح حاکم است.

...

ماده ۵- وزارت جهاد کشاورزی مکلف است در موارد جا به جایی موضوع این قانون، زمین مناسب مورد نیاز جهت احداث پادگان یا اماکن جایگزین و حریم آنها را مطابق معیارها و مقررات نیروهای مسلح واگذار نماید.

...

http://www.imj.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=۱۰۸۲:۱۳۸۸-۱۲-۱۴-۲۲-۵۹-۰۰&catid=۸۳:۱۳۸۸-۱۱-

[۰۳-۰۸-۳۹-۳۹&Itemid=۲۲۱](http://www.imj.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=۱۰۸۲:۱۳۸۸-۱۲-۱۴-۲۲-۵۹-۰۰&catid=۸۳:۱۳۸۸-۱۱-)

۳۰- <http://hashemirafsanjani.ir/fa/node/۱۹۵۰۷۸>

۳۱- مدیرکل منابع طبیعی گلستان در پاسخ به این سوال که چگونه ۱۰ هکتار جنگل برای ساخت موزه به یک نهاد واگذار شده گفت: «این مقدار ۱۰هکتار نیست و حدود شش هزار متر است که در سال ۷۳ برای دفن شهدای گمنام به بنیاد حفظ

ارزش های دفاع مقدس داده شده است. آنها تمام مجوزهای لازم را در همان زمان دریافت کرده اند و حالا در حال اجرای طرح هستند.»

اما رییس کمیسیون فرهنگی، اجتماعی و زیست شهری شورای اسلامی شهر گرگان درباره مساحت زمین تصرف شده گفت: «مجوز اجرای طرح در شش هزار متر داده شده اما فنس کشی در اطراف ۱۰ هکتار انجام شده است.» او در نامه ای خطاب به رییس دفتر بازرسی خامنه ای نوشت: «بیش از دو سال است که یکی از نهادهای استان گلستان حدود ۱۰ هکتار از اراضی جنگلی را در ارتفاعات و دل جنگل های طبیعی و بکر ناهارخوران گرگان به بهانه تاسیس موزه محصور کرده و بی توجه به مخالفت های مردمی، اخیرا به قطع درختان و خاکبرداری عجیب و بی سابقه در این منطقه جنگلی (نورالشهدا) جهت ساخت و ساز اقدام نموده است... شواهد حاکی از عزم این نهاد نظامی جهت ساخت و ساز گسترده یک مجموعه اختصاصی این نهاد به بهانه احداث موزه است... این نهاد مستقیما زیر نظر مقام معظم رهبری قرار دارد... حجم عجیب خاکبرداری در دل جنگل، کارشناسان منابع طبیعی را نیز حیرت زده کرده است. در حالی که به فاصله چند دقیقه از شهر گرگان، زمین های غیرجنگلی و حتی کم بازده وجود دارد، انتخاب و اصرار بر تخریب یک عرصه کاملا طبیعی و جنگلی و همچنین عدم پاسخگویی و تهدیدهای امنیتی در برابر سوالات مردم شایبه های زیادی را گمانه می زند. عرصه جنگل های انبوه شمال کشور یادآور کدام یک از مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس است؟! ...»

مهرپور محمدی، مهرداد: محیط زیست ایران قربانی حکومت جمهوری اسلامی، ۲۰۱۲.

http://partov.wordpress.com/۲۰۱۲/۰۵/۱۹/mohit_zist_iran-ghorbani_jomhuri_eslami-mehrdad_mehrpour_mohammadi

/

۳۲- <http://jahanezan.wordpress.com/۲۰۱۲/۱۰/۱۶/۱۹۹۳۶/>

۳۳- <http://isdle.ir/news/index.php?news=۸۶۲۷>

۳۴- یک کارشناس حقوقی می گوید: «برخی سازمان های نظامی و غیرنظامی برای انجام مانور نظامی یا طرح های عمرانی خودسرانه وارد مناطق حفاظت شده می شوند. همه موظف هستند قبل از هرگونه اقدامی از سازمان حفاظت محیط زیست مجوز لازم را برای ورود به این مناطق بگیرند. سازمان حفاظت محیط زیست تنها برای ورود به مناطق غیرحساس باید مجوز صادر کند. اجازه حضور در مناطق غیرحساس نیز برای مدت کوتاهی صادر می شود و دستگاه درخواست کننده پس از پایان مهلت مورد نظر، باید اراضی را با همان حالت اولیه باید به سازمان حفاظت محیط زیست بازگرداند. واگذاری زمینهای حفاظت شده ممنوع است و نباید به هیچ وجه این اقدام صورت گیرد. وی به باندهای زمین خواری اشاره می کند و می گوید: برخی از افراد به هر نحوی که شده زمین های باارزش را تصاحب کرده و با قیمت های گزاف دوباره می فروشند...»

<http://www.jamejamonline.ir/papertext.aspx?newsnum=۱۰۰۸۸۶۴۶۴۱۵۰>

۳۵- شرکت هایی که مستقیم یا غیرمستقیم به نهادهای نظامی [سپاه پاسداران] وابسته بودند، به ویژه شرکت فارس مین (وابسته به بنیاد تعاون بسیج فارس)، به دلیل برخورداری از حمایت [سردار] نجفی و عزیزی، به «شرخری» نیز روی آوردند. آنان در املاک که در سال های پس از انقلاب به تصرف غیر مالکین درآمده، و مالکین از اسناد ثبتی و حقوق قانونی بهره مند بودند ولی توان خلع ید از متصرفین را نداشتند، به انعقاد قرارداد با مالکین پرداختند و سپس با اخراج متصرفین، سهمی بزرگ از اراضی را دریافت کردند.

شهبازی، عبدالله. زمین و انباشت ثروت: تکوین الیگارشوی جدید در ایران امروز. فروردین ۱۳۸۷.

http://www.ketabfarsi.org/ketabkhaneh/ketabkhani/ze_۱۱.html

۳۶- http://www.bbc.co.uk/persian/iran/۲۰۱۱/۰۳/۱۱۰۳۰۹_۱۱۰_ejei_land_appropriation_corruption.shtml

۳۷- <http://www.cisiran.ir/news/۱۵۰-ghachagh.html>

۳۸- <http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=۱۰۰۹۱۹۰۳۰۳۰۴>

۳۹- <http://damghanhunter.blogfa.com/۸۸۰۷۴.aspx>

۴۰- مژگان جمشیدی: «مرگ همه سهم محیط بانان». روزنامه شرق، شماره ۱۶۰۱ (۲۲/۵/۹۱)، صفحه ۱۳ (محیط زیست).

۴۱- <http://jamshidi۶.blogfa.com/post-۹۴.aspx>

۴۲- <http://isdle.ir/news/index.php?news=۱۰۰>

۴۳- سایر متهمان پرونده؛ حسن رهنما، علی رضا خیرجو، فرهاد قدرچهره و محمدعلی بینا نام داشتند که ۳ نفر از آنها بسیجی و یک نفر دیگر پاسدار بودند.

<http://naserpayrovi.blogfa.com/post-۳۱.aspx>

۴۴- در گزارشی- انتشار یافته در هفتم اردیبهشت ۱۳۸۶- به این موضوع پرداخته شده است: «چرا فریادهای همسر جوان و داغدار شهید پیروی و سه دختر یتیم شده اش را که ۱۰ روز قبل در اعتراض به عدم تایید حکم قصاص یکی از قاتلان در ساختمان دیوان عالی کشور تا ساعت ها صحنه و شیون زدند کسی نمی شنود؟ آیا برآستی خدمت در یک نهاد نظامی و پست و مقام و درجه بالا می تواند حتی برای متهمان به قتل که خود اعتراف به چنین جنایتی کرده اند، مصونیت قضایی و حقوقی را به دنبال داشته باشد؟ که اگر پاسخ غیر از این است چرا هنوز هم مجازاتی برای قاتلان در نظر گرفته نشده تا لاقل مرهمی باشد بر دل زخم خورده خانواده پیروی و امید به این که عدالت اجرا می شود؟ چرا متهمان به آدم ربایی که آنها نیز از نهادهای نظامی و امر به معروف بودند اکنون با قرار وثیقه آزاد هستند؟! ...

چرا در کمتر از سه دهه ۴۲۰ جنگلیان و ۹۵ محیط بان محیط زیست مورد هجوم و ضرب و شتم قرار گرفته و جان خود را از دست داده اند اما هنوز هم هیچیک از متهمان به قتل به مجازات نرسیده اند؟ اگر آن روز که قاچاقچیان چوب، دست و پای جنگلیان را به جای کنده درخت، اره کرده و قطع می کردند و اگر آن روز که جنگلیان و ماموران حافظ منابع طبیعی و محیط زیست را زیر تراکتور و لودر گذاشته و از روی آن ها می گذشتند با متهمان برخورد قضایی شده بود، آیا بازهم امروز کسی جرات می کرد چنین گستاخانه سر از بدن پیروی جدا کند؟»

<http://jamshidi۶.blogfa.com/post-۹۴.aspx>

۴۵- متهم ردیف اول پرونده قتل، پرویز کاظمی ۴۳ ساله اهل ماسال و ساکن رشت و دارای شغل آزاد. متهم ردیف دوم افراسیاب نصیری ۴۶ ساله اهل ماسال و ساکن رشت. متهم ردیف سوم ۳۲ ساله، اهل و ساکن رشت. متهم ردیف چهارم ۲۵ ساله، اهل و ساکن رشت. متهم ردیف پنجم از نیروهای امر به معروف در رشت و متهم ردیف ششم ۳۹ ساله و نظامی [پاسدار] بوده اند.

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D۹%A۶%D۸%A۷%D۸%B۵%D۸%B۱_%D۹%BE%DB%AC%D۸%B۱%D۹%۸۸%DB%AC

۴۶- ... متهم ردیف اول پرونده «ناصر کاظمی» در بین محلی ها به داشتن رابطه با ساواک، پیش از انقلاب، معروف بود. ... در یگانه هفتم اردیبهشت ۱۳۸۴، متهمان ردیف سوم تا پنجم که بسیجی و ضابط قضایی بوده اند، با در دست داشتن حکم جلب- که به کمک سرهنگ نصیری و با اختیارات بی حد و حصر او تهیه شده بود- خودروی دولتی «پیروی» را در سه راهی پاسگاه ملاسرای شفت متوقف می کنند و از پیروی می خواهند که با آن ها برود. بعد او را به محل قرارشان با متهمان ردیف ۲، جنگل های ضیابر صومعه سرا، برده و تحویل می دهند. بعد که کار انجام می شود و آن ها به سراغ سرهنگ نصیری می روند، نصیری به آن ها می گوید: «سر اون پیروی رو بریدم ... حفش بود که بمیره!» بعد هم (خ) [خیرجو] و دوستانش را تهدید می کند که در صورت دهن لقی کردن و حرف بیجا زدن، برای خانواده ی آنها مشکل ایجاد خواهد کرد!


<http://it.ilearn.ir/index.php?topic=۳۱۷.۱۵;wap۲>

۴۷- <http://sigarchi.net/blog/?p=۱۱۰۳>

شنبه ۲ فوریه ۲۰۱۳



فراخوان به گردهمایی اعتراضی در پاریس برای نجات جان زانیار و لقمان مرادی

هم میهن آزاده 

جمهوری اسلامی از ابتدای روی کار آمدنش، پیوسته خشونت‌سازمان یافته را بر تمام شهروندان ایرانی اعمال کرده است. در ۳۴ سال گذشته، عملکرد روزانه نظام جمهوری اسلامی در ایران نقض حقوق بشر، محدود کردن آزادی‌ها و سرکوب آزادیخواهان بوده و در این راه از همه گونه ابزار و روش اعمال خشونت استفاده کرده است.

هدف اصلی جمهوری اسلامی از این سرکوب سازمان یافته، حفظ قدرتی است که هر روز از روز پیش در شرایط دشوارتری قرار می‌گیرد. تنها خشونت عریان و ایجاد وحشت در میان شهروندان می‌تواند نظامی را که نتوانسته است در هیچ زمینه‌ای به نیازهای جامعه ایران کوچکترین پاسخی بدهد، بر سر قدرت نگاه دارد.

در این میان، و جدا از مجازات‌های وحشیانه سنگسار و قطع اعضا، اعدام یکی از اصلی‌ترین ابزارهای بوده است که جمهوری اسلامی از همان روز اول برای سرکوب مخالفان و ایجاد وحشت به کار برده است. در

کارنامه خونین ۳۴ سال حاکمیت جمهوری اسلامی ده ها هزار تیرباران و یا اعدام با چوبه های دار، مخفیانه در زندان ها و یا آشکار در میدان های شهر، نوشته شده است.

در این روزها، تایید حکم اعدام جابر آلبوشوکه، مختار آلبوشوکه، هادی راشدی، هاشم شعبانی نژاد، محمدعلی عموری نژاد پنج زندانی عرب ایرانی، تایید حکم اعدام رضا ملازاده زندانی کُرد ایرانی و تصمیم بر اجرای حکم اعدام زانیار و لقمان مرادی، تداوم این سیاست مرگبار را نشان می دهد. جمهوری اسلامی که از هر نظر در شرایط دشواری قرار دارد، در آستانه «انتخابات» ریاست جمهوری آینده با دستگیری ها و ایجاد وحشت مرگ در جامعه، شعبده بازی انتخاباتی اش را تدارک می بیند.

ما از همه ایرانیان آزاده در پاریس و حومه دعوت می کنیم که برای تشدید فشار بر جمهوری اسلامی، رساندن صدای زانیار و لقمان مرادی و دیگر زندانیان سیاسی به افکار عمومی و نجات جان آنها از چنگال مرگ، در روز یکشنبه ۲۰ ژانویه ۲۰۱۳ از ساعت ۱۵:۳۰ تا ساعت ۱۷:۰۰، در میدان کنار «مرکز جرج پمپیدو»، مقابل فواره استراوینسکی (Fontaine Stravinsky) به ما بپیوندند.

**در ایران به نقض حقوق بشر پایان دهید!
زندانیان سیاسی و عقیدتی را آزاد کنید!
مجازات اعدام را برای همیشه لغو کنید!**

انجمن گفتگو و دمکراسی - جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران -
جمعیت کردهای مقیم فرانسه
کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی

Dimanche ۲۰ janvier ۲۰۱۳ de ۱۵:۳۰ à ۱۷:۰۰
Place Georges-Pompidou (coté Fontaine Stravinsky), ۷۵۰۰۴ Paris

هویت فرهنگی و زبان ملی [۱]

فرهنگ قاسمی



مردمان سرزمین ما علیرغم گوناگونی فرهنگی از یک ریشه ملی مشترک برخوردار هستند و این ریشه ملی همان هویت ایرانی است که به هنگامی که استقلالش به مخاطره می‌افتد قد راست می‌کند، شمال و جنوب و شرق و غرب را همه در بر می‌گیرد و به "امری عمومی اما نفسانی تبدیل" می‌شود

در ادامه سه نوشته پیشین تحت عناوین قومیت‌گرایی و ملیت‌گرایی، خودمختاری و تجزیه‌طلبی، ملت، دولت - ملت و حاکمیت قانونمدار و مفهوم ملیت و تئوری جدایی‌طلبی که درباره اقوام یا ملت‌های ایرانی ارائه گردید قبل از برخورد به مسئله فدرالیسم در ایران و کوشش در جهت ارائه اصول پیشنهادی در مورد عدم سیستم تمرکز قدرت ضرورت دارد به مسئله زبان نیز پرداخته شود.

هرآینه که سخن از زبان بعنوان وسیله محاوره و محمل ارتباط بین گروه‌های جمعیتی به میان می‌آید لاجرم دو عامل اساسی دیگر پیش روی قرار می‌گیرند؛ یکی تمدن و دیگری فرهنگ و در واقع در اثر پیوند سه بعد تمدن، فرهنگ و زبان است که حجم و فضای هویت فرهنگی هستی می‌ابد که ویژگی‌های یک ملت یا قوم یا گروهی از انسان‌ها را ترسیم می‌کند. به ملت یا قومی در برابر ناملایمات و مخاطرات نیروی پایداری می‌بخشد. ویژگی‌هایی که بین ملت‌ها و اقوام و گروه‌های اجتماعی متفاوتند و آن‌ها را از یکدیگر مجزا می‌سازند. به این سبب در نوشته حاضر کوشش می‌شود این مقوله‌ها را مورد بررسی قرار دهیم.

تمدن و فرهنگ

انسان هویت خود را از چه می‌گیرد؟ از باورهای زمینیش؟ مردمش؟ از سرزمینی که در آن زندگی می‌کند؟ از رابطه ژنتیکش؟ از باورهای آسمانیش؟ از وابستگی خانوادگی و قومی اش؟ در طول تاریخ قوم بزرگ ایرانی مانند بسیاری از اقوام دیگر، هویت خود را با سرزمینش گره زده است. در دنیای پست مدرن این محک هویتی تغییر پیدا کرده و غایت خود را در انسانیت جستجو می‌کند. در جهان امروزی، در حقیقت چیزی که هویت انسان را محک می‌زند انسان بودن اوست، اما در واقعیت

امروزی جهان همین محک برای مؤثر عمل کردن و تبیین هویت خود نیاز به جایگاهی نیز دارد. پس ارزش مادی (سرزمین) را بعنوان عامل تکمیل کننده در کنار ارزش انسانی (آزادی به مفهوم کمال پذیری) [۲] قرار می‌دهد. این چنین است می‌بینیم که سرزمین، میهن، وابستگی ملی، ملیت و قومیت و بالاخره تاریخ، فرهنگ و تمدن ارزشهای مادی و معنوی خود را کماکان حفظ و خود را در انسانیت تکمیل و ماندگار می‌سازند.

بسیاری از اندیشمندان دوران مدرنیته معتقدند که تمدن قبل از هر چیز مجموعه‌ای از رفتارهای هویت یافته اخلاقی فردی یا اجتماعی [۳] "moeurs" است که در مقابل وحشی گری و برابریت قرار می‌گیرد. عوامل تشکیل دهنده تمدن یک جامعه در اثر رشد فرهنگی از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا کرده و پیشرفت شرایط زندگی، دانستنی‌ها و عادات و رفتار آن را تعیین می‌کند. واژه تمدن زمانی به شکل جمع و گاهی به شکل مفرد مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ هرگاه واژه تمدن به صورت مفرد به کار گرفته شود مفهوم پیشرفت و گام نهادن به سوی آرمان‌های جهانشمول و رشد کلان را از طریق دانش‌ها و علوم و تکنولوژی می‌رساند. در سال‌های اخیر برخی از جامعه‌شناسان و متخصصین علوم اجتماعی و اتنولوژیک مانند کلود لووی_استروس [۴] به جای واژه تمدن به مفهوم مفرد آن، از تمدن‌ها به مثابه مجموعه‌های همگرا و پایدار در قانونمندی، در دانش و در اخلاق فردی و اجتماعی فارغ از هرگونه برتری طلبی_برخاسته از تمدن یا به بهانه آن، سخن می‌گویند. این طرز نگاه ناشی از تاملی است تکاملی، تعادل در ناهمگرایی‌ها برای دستیابی به همگرایی تمدن را برآیند تمدن‌ها می‌بیند و آن را در دو بعد بومی و جهانی مورد توجه قرار می‌دهد، نگاهی واقع بینانه و فرای ملاحظات تنگ نظرانه، رنگین کمانی است متساحل که از تضادها زایش پیدا می‌کند، نه تیزی عمودی دارد و نه افقی.

تنها به یاری فرهنگ یک سرزمین است که قادر خواهیم بود دریافتی روشن از چگونگی شکل گرفتن و سیر و حرکت حیات آن جامعه به دست آوریم. با بررسی فرهنگ مردم یک سرزمین است که به چگونگی آفرینش و سیر اندیشه و جهان بینی و ابداعات و نیروی جنبش و تحرک فکری و مادی جامعه به عبارت دیگر تمدن آن پی می‌بریم.

حال ببینیم فرهنگ چیست، کارکردهای آن کدامند و اساس آن بر چه چیزهایی استوار است؟

در اینجا به مفهوم اتیمولوژی کلمه فرهنگ نمی‌پردازیم، اما سعی می

کنیم مفهوم و محتوی آنرا بیان کنیم. از جمع‌بندی اقوال و پژوهش‌ها می‌شود نتیجه گرفت که فرهنگ مجموعه‌ای از شناخت‌ها، دانستنی‌های، تربیت و آموزش، سنن و عادات یک گروه انسانی است که به شکل اجتماعی از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کند - که به هیچوجه جنبه ارثی و نژادی ندارد- فرهنگ دربرگیرنده بخش بزرگی از رفتار فردی انسان و ویژگی‌های زندگی اجتماعی یک گروه انسانی مانند: فنون و هنرها، رفتار و اخلاق، شیوه زندگی و نحوه ارزش‌گذاری، اعتقادات و مناسک مذهبی، سازماندهی خانواده محله و شهر را شامل می‌شود. مجموعه این ویژگی‌ها، فرهنگی را از فرهنگ دیگر مجزا می‌سازد به طوری که می‌توان گفت فرهنگ ایرانی، فرهنگ چینی، فرهنگ شرقی، فرهنگ غربی، تعریفی که کارشناسان یونسکو از فرهنگ ارائه می‌دهند قابل توجه است. بنا بر قول آنان: "فرهنگ به مفهوم وسیع و کلی آن، مجموعه‌ای از مشخصه‌های روحانی، مادی، روشنفکرانه و احساسی است که یک جامعه را از جامعه دیگر متفاوت می‌سازد که دربرگیرنده هنر، ادبیات، شیوه‌های زندگی، حقوق ابتدائی انسانی، نحوه ارزش‌گذاری، سنن و اعتقادات می‌باشد."

تظاهرات فرهنگی را از سه جنبه هنری، زبانی و تکنیکی می‌توان مورد بررسی قرار داد. این سه جنبه در دو حوزه فردی و اجتماعی عمل می‌کنند:

در حوزه فردی فرهنگ عبارتست از مجموعه آموخته‌ها و توانایی‌های یک فرد که جنبه سازندگی و پرورشی دارد. در حوزه اجتماعی فرهنگ واحد ارزش‌گذاری هویت است که ساختارهای اجتماعی، دینی... رفتار اشتراکی مانند تظاهرات روشنفکرانه، هنری... گروهی از مردم یک جامعه می‌باشد که ارزش‌های تاریخی یک مردم را در طرف زمان هستی می‌بخشد

کاربرد فرهنگ در زندگی روزمره یک جامعه قابل مشاهده است، اما عمده‌ترین ویژگی آن رسالتی است قهرمانانه و نجاتبخش بهنگامی که در اثر حرکت‌های بی‌منطق، بافت‌ها و ساختارهای ضروری برای پیشرفت اجتماعی در هم می‌پیچند و روندها و راهکارها اجتماعی سیاسی اقتصادی و حتی علمی کارائی خود را از کف می‌دهند یا در هم شکسته می‌شوند و دیگر ارزش معنوی و اخلاقی و انسانی تولید نمی‌کنند، در چنین شرایطی فرهنگ تنها و آخرین عواملی می‌باشد که به جامعه امکان بازسازی را می‌دهد. چرا که فرهنگ در سراسر وجود افراد و گروه‌های انسانی در اثر شناخت و دانستن و عادات و سنن و اعتقادات به طور منسجم ریشه کرده است. انسجام فرهنگی سرمایه انباشته شده‌ای است که می‌تواند در شرایط بحرانی از نابودی یک تمدن جلوگیری

بعمل آورد و باعث جهش های بزرگ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی در جامعه گردد. جامعه ای که از انسجام فرهنگی برخوردار باشد می تواند در مقابل حملات ضد فرهنگی مقاومت کند، خطرات را خنثی نماید و از ارزش های فرهنگی خود دفاع کند و آنها را از نابودی نجات بخشد. این مقاومت های که حاصل انسجام فرهنگی هستند که می توانند تمدنی را رقم بزنند و آن را ماندگار سازد.

تفاوت بین فرهنگ و تمدن

قبل از اینکه به تفاوت های فرهنگ و تمدن بپردازیم بیان یکی از وجوه مشترک اساسی این دو ضرورت دارد و آن اینست که فرهنگ نیز مانند تمدن شامل رفتار، عادات، دانشها و احساساتی می باشد که از یک موجود، به صفت فردی و نه از طریق ژن و نژادی و در اثر ممارست در جامعه سر می زند.

اما در ارتباط با تفاوت های بین فرهنگ و تمدن باید گفت که غالباً به سختی می توان تفاوت بین فرهنگ و تمدن را به روشنی تعیین کرد.

● با وجود اینکه تمدن و فرهنگ هر دو خاصیت رشد یافته دارند، اما تمدن در ریشه و پایه و فرهنگ در شاخه های اصلی رشد و گسترش پیدا می کند.

● تمدن سازماندهی زندگی شهروندان در مجموعه ای از پدیده های علمی، فنی و هنری (زیبائی شناسی) یک جامعه بزرگ یا چند جامعه است که یک وضعیت نسبتاً ثابت دارد. در حالی که فرهنگ حاصل شناخت های بدست آمده و توسعه دانستنی های و رشد دماغی ادراکات انسانها می باشد که حالتی روانه ای دارد.

● تغییر تمدن بسیار دشوار اما تغییر فرهنگ راحت تر انجام پذیر است.

● یک تمدن می تواند از بین برود در حالی که اثرات فرهنگی آن بعنوان شواهد موجودیت تمدن های از بین رفته به جای می ماند.

زنده یاد محسن هشترودی ریاضیدان فیلسوف و هنرشناس با ارزش ما روزی در کلاس درس می گفت تمدن قبرستان فرهنگ هاست. از او سؤال کردم چرا قبرستان؟ پاسخ داد در فرهنگ ما قبرستان مفهومی "پژوراتیو" دارد برای این که شما راضی شوید می گویم تمدن گنجینه فرهنگ هاست. من امروز آن بیان را یکی از ساده ترین و عمیق ترین بیان های فرهنگ و تمدن به شمار می آورم.

ذروه های فرهنگ ایرانی

بی‌آنکه رگ های گردنمان بیرون بزند، بی‌آنکه که آهنگ صدایمان بلند شود، بی‌آنکه مشت‌هایمان را گره کنیم، فریاد بزنییم و شعار بدهیم باید در کمال تواضع و افتادگی این واقعیت را در برابر چشم خود داشته باشیم که سرزمین ایران با تمام اقوام و ملت‌ها یش فرهنگ و تمدن بزرگی را در خاورمیانه نمایندگی می‌کند. فرهنگ و تمدنی که از امکانات بالقوه مهمی برخوردار می‌باشد که می‌تواند در شرایطی تظاهر مادی پیدا کند.

بیان این تمدن و فرهنگ اگر تنها از سوی ما ایرانیان بود شاید فقط ادعاهایی پیش نمی‌بود و جنبه خودستایی می‌داشت بلکه این قولیست که بسیاری از مورخین از هرودوت (نخستین مورخ جهان، که کتاب خود را با ایران آغاز میکند و با ایران پایان میدهد) (دیاکانف [۵] و ابن‌خلدون [۶] و هانری کوربن [۷] و والتر هینتس [۸] رنالد نیکلسن [۹] بلوشر [۱۰] لمبتون [۱۱] پیر بریان ... حتی کسی مانند برنارد لوئیس برآیند. تمدنی که در طول تاریخ علیرغم مخاطرات و پیچ و خم‌ها توانسته است پابرجا بماند [۱۲].

در جهان امروز کمتر سرزمینی کهن سالی را می‌توان پیدا کرد که از دو هزار و پانصد سال تاریخ و تمدن پیش از هزار و سیصد سال در اوج قدرت نظامی، اداری، فرهنگی، اقتصادی، هنری و ادبی زیسته و تداوم خود را حفظ کرده باشد. تهیه این مطلب امکان داد به دو سرزمین عراق و ترکیه نگاه کنم هر دو این تداوم را نداشتند و چند بار در عمر خود دست به دست گشته اند از سومر و آشور و کاسی و لیدیّه تا دوران جدید. امّا ایران توانسته است دو هزار و پانصد سال علیرغم پستی و بلندی‌هایش تحت همین نام و "هویت ایرانی" [۱۳] بر سر پا بماند.

شایسته است این مبحث را با نظریات محمد علی اسلامی ندوشن که در زمینه فرهنگ ایرانی زحمت فراوان کشیده است شروع کنیم او می‌گوید: "مهم ترین عاملی که ماهیت ایرانی را رقم زده است، جغرافیای اوست: حایل میان شرق و غرب، محاط در میان چند تمدن دیرینه سال، یعنی چین و هند و مصر و میان رودان؛ مجموع اینها ایران را از همان آغاز یک کشور خاص کرده است ... این موقعیت از جهتی، هم تمدن آفرین بوده است و هم دردسرافرین. ایران از آغاز تکوین خود، دو خصوصیت به هم زد: یکی آنکه دفاع گرشد. از آنجا که در معرض هجوم قرار داشت، می‌بایست همواره آمادگی دفاع جدی باشد. دوم آنکه به

علت موقعیت جغرافیائی خود تمدن نش تلفیقی گشت، یعنی در معرض داد و ستد فرهنگی قرار گرفت. این دو خصوصیت، هویت آغازین او را شکل داده، و کم و بیش بر همین روال جلو آمده است... برجسته ترین ویژگی شخصیت ایران همان مداومت تاریخی و تمدنی اوست، گرچه هر زمان به گونه ای دیگر جلوه کرده است. [۱۴] همانطور که در مقدمه این مبحث آمد سرزمینی ایرن بیش از هزار و سیصد سال به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ جهان بر بخش بزرگی از خاورمیانه حاکمیت داشته و فرهنگ و تمدن خود را در این مناطق گسترانیده است. فرای دوره‌های کوچک، اوج تمدن ایرانی را در چهار دوره بزرگ می‌توان مورد بررسی قرار.

“پیر بریان” Pierre BRIANT استاد برجسته دانشگاه ماریسی که تحقیقات علمی خود را با مطالعه درباره یونان باستان شروع کرده و در این زمینه از آشنایی و شناخت کافی برخوردار است. اخیراً در کتابی تحت عنوان “تاریخ امپراتوری پارس از داریوش تا اسکندر” که در ماه می ۲۰۰۶ توسط انتشارات Fayard (پاریس) در ۱۲۴۷ صفحه به چاپ رسانید، معتقد است که اهمیت دولت هخامنشیان زیر سایه “یونان جاودان” در تاریخ جهان مورد بی‌مهری قرار گرفته است. او در این کتاب براساس اسناد و مدارک، قدرت نظامی و اداری، اهمیت قدرت مذهبی، تقسیم‌بندی کشوری، سیستم حکومتی، ساختار اقتصادی، سیاسی و مبانی فرهنگی، معماری، هنری، صنعتی و شیوه زندگی مردم، نحوه فرمانروایی و تقسیم قدرت و کنترل آن توسط قدرت مرکزی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. در دیداری که نویسنده با او داشت از غنای معرفتش از فرهنگ و تمدن ایرانی آن دوره در شگفتی فرو رفت. او می‌گوید دولت هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۰ پیش از میلاد به مدت ۲۲۹ سال) که پایه‌های سیاسی و آن را کورش و داریوش و مبنای دینی آن رازرتشت گذاشتند... از دجله تا رود سند گسترده بود و از نظر وسعت، تمرکز قدرت و توانایی فرهنگی یکی از مهم‌ترین امپراتوری‌های جهان در عهد باستان بود” [۱۵] بر اساس اسناد و مدارک پادشاهان هخامنشی در سرزمین‌های تحت سلطه خود عدالت‌خواهی و احترام به حقوق انسانی و رفاه و آبادی مردم را در درجه اول اهمیت قرار می‌دادند. گفته می‌شود اولین بار داریوش اول پادشاه هخامنشی تصمیم گرفت که کانال سوئز را بکند آب راه باریکی نیز به وجود آورد که که بعلت عدم توجه غیرقابل استفاده باقی ماند.

تکرار اوج قدرت قوم ایرانی و دوره‌هایی که این قدرت‌ها در فرمانروایی باقی ماندند در تاریخ جهان بی‌مانند است. یکی دیگر از

دوره‌های قابل اهمیت و اعتلای قوم بزرگ ایرانی حکومت نیرومند اشکانیان است. "در سال ۲۲۷ قبل از میلاد مسیح تا ۲۲۴ بعد از میلاد مسیح به مدت بیش از ۴۵۰ سال باز ایران در دوره حکومت اشکانیان در برابر توسعه‌طلبی رومیان که هم از طرف ایرانیان و هم از جانب ژرمن‌ها با دشمنانی شکست ناپذیر مواجه شده بودند به دفاع از خود برخاست." [۱۶] به فرمانروائی بزرگ در جهان دست یافت و پیشاپیش بشریت گام برداشت.

ذروه سوم اعتلای ایران، حکومت نیرومند ساسانیان به شمار می‌آید. ویپرت بلوشر در سفرنامه خود می‌نویسند: "از ۲۲۴ تا ۶۴۳ میلادی به مدت ۴۱۹ سال، ... (ایران) در طول تاریخ خود به‌عنوان نیرومندترین کشور جهان قد برافراشت به نحوی که تنها بیزانس می‌توانست گاه و بی‌گاه با آن معارضا کند" [۱۷] به دنبال این توسعه و شکوفایی سیاسی جهشی فرهنگی نیز ظاهر شد که بخصوص در معماری و هنرهای دستی به خلق و آفرینش آثاری بی‌نظیر توفیق یافت. اگرچه دولت ساسانی پس از چهار صد سال دوام مقهور شد در نتیجه دین اصلی و بومی این سرزمین به اسلام جای پرداخت، اما در ادامه این بحث خواهیم دید که فرهنگ و زبان آن از بین نرفت. مجتبی مینوی که عمر خود را در تحقیق و تفحص درباره تاریخ و فرهنگ ایران صرف کرده است، در کتاب "تاریخ و فرهنگ" به نکته جالبی اشاره می‌کند. او می‌گوید: "هدف و وسیله بهبود احوال هر قوم مفرد همان تعلیم و تربیت می‌دانم و بس، و چاره اختلافات مابین اقوام و طریقه ایجاد محبت و حسن تفاهم در میان ملل نیز، به اتفاق عقلا، همان طریقه علم و معرفت است و بس." [۱۸] به شهادت تاریخ در فرهنگ ایرانی این محبت و انسانیت و حسن تفاهم نسبت به ملل دیگر وجود داشته است. بیشک این امر در تداوم فرهنگ و تمدن ما بی‌تأثیر نبوده است.

فرمانروایان ایرانی اگر توانستند سال‌های طولانی بر بیزانس، یونان، آسیای صغیر، مصر، یمن، حبشه، روم، ترکستان و هند حاکمیت داشته باشند و تمدن و فرهنگ ایرانی را رشد و صیانت ببخشند در اثر همین توجه به تعلیم و تربیت و آموزش در امور سپاهی‌گری، مالیه، داوری، ترویج فلاحتی، تجارت، اصلاحات اداری، تقسیمات کشوری، تأسیس مدارس از جمله مدرسه طب در گندی شاپور در قرن ششم میلادی، ترجمه کتب فلسفی یونان و کتاب "بیدپای هندی" (کليلة و دمنه) و رعایت اصول و مبانی مروت و انسانیت و رعایت احوالات ملتها بوده است که آن را از قانون *مَـورَـبی* تا استوانه کورش کبیر، در تعلیمات زرتشت و مزدک و گوماتا ... می‌توان مشاهده کرد. آری همین زبان و خط و شعر

و موسیقی و نقاشی و معماری و مجسمه‌سازی... حافظ هویت فرهنگی ما شدند و به قول نویسنده کتاب الفهرست در دوران انوشیروان قریب هفتاد جلد کتاب از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده است. [۱۹] و این در حالی که سرزمین‌های دیگر در مقابل حمله اعراب هم شکست نظامی را پذیرفتند و هم مغلوب فرهنگی شدند، غالباً فرهنگ و زبان و خط و آثار هنری خود را از دست دادند. اما این وضعیت شامل ایران نگشت چرا که ایران کشوری است با امکانات بسیار، دارای جامعیت فرهنگی کم نظیر و تمدنی انکارناپذیر.

قوم ایرانی از نیمه قرن هفتم در اثر هجوم اعراب به مدت بیش از ۷۰۰ سال در مقام چالش برای حفظ تمامیت و هویتش قرار گرفت. در این دوره دچار فراز و نشیب‌های زیادی شد، شیخون‌های ترکان و از آنان سهمناکتر مغولان را تحمل کرد. مغولان با اینکه پایه‌های قدرت‌های ایران را به لرزه افکندند و توسعه و تکامل آنرا به تعویق انداختند اما حریف مقاومت و برتری فرهنگی نشدند. ایرانیان به فاتحین اجازه ندادند تا هویتش را در هم کوبیده و آنرا نابود سازند.

قومیت ایرانی در طول تاریخ همواره کوشید تا با توفیق زیرکی و هوشیاری و با توسل به فرهنگ برتر خود طی نسل‌ها، اندک اندک باز راهی به روی خود بگشاید. ذروه چهارم اوج قدرت ایرانیان دوره صفویان است که ۲۳۴ سال به طول انجامید (۱۵۰۲ تا ۱۷۳۶) دوره‌ای به شدت تعیین‌کننده در تاریخ جهان جدید، دوره‌ای که قدرت‌های تازه ظهور می‌کنند و مقاصد اقتصادی و استعماری در سرلوحه فعالیت‌های آنان قرار می‌گیرد، دوره‌ای که براساس آن جهان امروز رقم می‌خورد.

متأسفانه حاکمیت صفویه حاکمیت تبعیض و تعصب بود. عبدالحسین زرین کوب در کتاب چیزهای دیگر درباره صفوی چنین می‌نویسد: "این حکومت با تعقیب و آزار مخالفان با زنده باد و مرده باد درویشان تبرزین به دوش... چنان رعب و وحشتی در میان مخالفان برانگیخت که نظیر آن را تاریخ جدید شاید به جز در دوره روی کار آمدن رایش سوم سراغ نمی‌دهد" [۲۰]

"این درست است که سلسله صفویه توانست در ایران بعد از ۸۵۰ سال حکومت واحدی به وجود آورد و در یک دوره هرج و مرج ایران را از دست‌اندازی عثمانی‌ها و ازبک‌ها نجات دهد. اما این سلسله برای نیل به هدف چنان تعصبی برانگیخت که فرجام نابسامان آن قابل پیش‌بینی بود. محیط تعصب‌آلودگی را بوجود آورد و مردم را به حکم تمایلات

مسلکی، نقوطی بودن، اتهام الحاد، تسنن، مشرب حکمت، شاعر و موسیقی‌دان بودن، وسعت مشرب، حتی تعلیم کتاب شفا، متواری و گاه به قتل رساند. [۲۱]

در این دوره حدود و ثغور مملکت گسترش یافت از نظر خارجی امنیت و از لحاظ داخلی نظم و رفاه ایجاد شد. علم و هنر بار دیگر به اوجی رسید که تا آن زمان در مشرق زمین نظیری بر آن شناخته نمی‌شد.

کم تحرکی یا به شکلی، زوال مملکت ما از این ۳۰۰ سال گذشته رنج برد. این کمبود بی تردید در اثر دو چیز عمده بوده است یکی عدم توجه به تعلیم و تربیت و کم توجهی به "جمهور علم و معرفت" و در نتیجه به دور افتادن از پیشرفت‌های عظیم دوران روشنگری، نکته دوم اختلاف آفرینی توسط سیاست‌های استعماری فیما بین اقوامی که سرزمین بزرگ ایران را حفاظت و صیانت می‌کردند.

طرح نابودی هویت ایرانی

فرهنگ و تمدنی که در چشم بخش‌هایی از افراطیون و قدرتمندان بزرگ جهان باید درهم شکسته شود و نابود گردد. برنارد لوئیس، معمار و تئوریسین طرح تجزیه ایران و خاورمیانه نخستین بار در نشست بیلدبرگ در سال ۱۹۷۹ پروژه «خاورمیانه بزرگ» که بعداً به عنوان «پروژه برنارد لوئیس» مشهور شد مطرح کرد بر پایه این طرح، ایران باید به شش یا هفت تکه تقسیم شود؛ او اظهار می‌دارد: در دوهزار سال گذشته هیچ فاتح و کشور گشایی و یا نیروی مهاجم خارجی نتوانسته به زبان و فرهنگ ایرانی اثرات بنیادی بگذارد و در این کنفرانس چنین نتیجه می‌گیرد که تنها راه رویارویی با چنین فرهنگ والایی از بین بردن آن است و در این مورد می‌گوید باید ایران را به قطعات قومی گوناگون بشکنند و به کشورهای کوچک جدیدی تقسیم شود این ایده در عراق اجرا شده و الان به جای یک عراق، در واقع سه عراق وجود دارد. به باور دیک چینی، معاون رییس جمهور پیشین آمریکا، در قرن جدید، دانشمندان، قانونگذاران، دیپلمات‌ها و رسانه‌ها دنباله رو خردمندی لوئیس خواهند بود. [۲۲]

او که یکی از مدعیان در هم شکستن فرهنگ و هویت ایرانی است در شهریور ۱۳۹۱ طی سخنرانی خود در دانشگاه تل آویو در مورد اثرات حمله اعراب به ایران چنین اظهار نظر می‌کند: "چیزی که من می‌خواهم در همان ابتدا نظر شما را بدان جلب کنم، تفاوت عمده و حقیقتاً قابل توجه در آن چیزی است که در ایران اتفاق افتاد و آنچه

در تمام کشورهای دیگر خاورمیانه و شمال آفریقا - که توسط اعراب اشغال شده و در قرن هفتم و هشتم به صورت بخشهایی از خلافت اسلامی درآمده بودند - رخ داد. این کشورهای دیگری که تمدن های باستانی داشتند، کشورهای عراق، سوریه، مصر و شمال آفریقا، در طی مدت کوتاهی، اسلامی و عربی شدند. مذاهب قدیمی شان به کل از میان رفت یا به اقلیتهای کوچکی محدود شد؛ زبانهای کهنشان تقریباً محو شد. برخی [از این زبانها] در کتب مقدس و ادعیه باقی ماندند، برخی هنوز در روستاهای دورافتاده مورد استفاده است. اما در بیشتر جاها و در میان بیشتر مردم، زبانهای کهن فراموش شده است. هویتی که این زبانها ارایه می کردند جایگزین شده و تمدنهای کهن در عراق، سوریه و مصر به آنچه امروز جهان عرب می خوانیم تبدیل شده است." [۲۳]

... "ایران حقیقتاً اسلامی شد اما عربی نشد؛ پارسیان پارسی ماندند و پس از وقفه ای خاموشی، ایران دوباره به عنوان عنصری جداگانه، متفاوت و مجزا در اسلام هویدا شد و نهایتاً عنصر جدیدی را به خود اسلام هم افزود. [به لحاظ] فرهنگی، سیاسی و از همه مهمتر مذهبی، مشارکت ایرانیان در این تمدن تازه اسلامی بی اندازه مهم است. تاثیرات ایرانیان در تمام زمینه های فرهنگی شامل شعر عربی هم می شود و مشارکت شاعران ایرانی که شعرهایشان را به تازی سرودند، مشارکت بسیار عمده ای است." [۲۴] او همینطور اضافه می کند "برخی این تفاوت را به علت فرهنگ برتر پارسیان می بینند. فرهنگ برتر، فرهنگ پست تر را تحلیل می برد" [۲۵]

نهضت مقاومت فرهنگی

دیدیم که دشمن داخلی یعنی جمهوری اسلامی توانست بخشی از این فرهنگ و تمدن را با ارزش دادن به تمدن اسلامی و عربی از بین ببرد دیر یا زود رژیم زمخت جمهوری اسلامی که در جهت عکس خواستهای مردم ایران و جامعه مدرن و انسانیت و مروت و مردمی و عدالت اجتماعی و آزادی و استقلال عمل می کند از بین خواهد رفت آشتی بین ملت و دولت یعنی ایجاد یک دولت- ملت می تواند یکی از عوامل مهم تضمین کننده دموکراسی در ایران بشود، متأسفانه به این امر مهم وامروز به اندازه کافی توجه نمی شود چنانکه این بی توجهی کماکان ادامه پیدا کند بدون شک ایران در آینده در ورطه مخاطرات عظیم قرار خواهد گرفت. در دنیای کنونی دو مسئله بنیادی در برابر هر کنشگر ایرانی فرای ملیت یا قومیتش که نسبت به هویت و فرهنگ خود احساس مسئولیت می کند قرار دارد یکی خود بودن یعنی هویت فرهنگی و تاریخ خود را شناختن و با چشم باز به آن نگاه کردن و تعصب و تبعیض را کنار

گذارن، دوم حضور در زمان حاضر یعنی فرزند زمان بودن و یافتن راه‌حل برای مشکلات با ابتکار با کنشگری و نه با انفعال و واکنش.

واقعیت این است که در میهن مازبان پارسی (دری) که یکی از زبان‌های بومی ایران محسوب می‌شود، طی تاریخ توانسته است برتری خود را نسبت به سایر زبان‌های بومی موجود در آن مبدل سازد و یک حالت امتیاز گونه برای خود کسب نماید. همین طور در طی تاریخ و سیاست‌های نابرابر و بی‌توجهی‌های حاکمیت‌ها و بسیاری عوامل دیگر سایر زبان‌های بومی نتوانسته‌اند به اندازه کافی رشد پیدا کنند، در نتیجه حقوق برابر آنان مورد تجاوز قرار گرفته است. اما از سوی دیگر نباید فراموش کرد که یک زبان، مانند بسیاری از پدیده‌های، با زبان‌های دیگر در رقابت است پیش‌ذاتاً از امر برتری طلبی نمی‌تواند بری باشد و شرایط فرهنگی، سیاسی، تاریخی، هنری، ادبی، اجتماعی، نظامی و بالاخره قدرت و حاکمیت در این رقابت بی‌تأثیر نیستند.

اقلیت‌های زبانی و فرهنگی جامعه ما، بحق معترض‌اند که حقوق زبانی و فرهنگی آنان مورد تجاوز قرار گرفته است، این اصلیت غیرقابل انکار. اما اینکه گفته شود پیشرفت زبان پارسی در اثر تو سری زدن به زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر ملی ایران انجام پذیرفته، جای بحث بسیار دارد. در نوشته حاضر به این ساده‌ترین برهان پرداخته شده است که هیچ فرهنگ و زبانی را به زور نمی‌توان برای دوره‌ای طولانی بر ملتی تحمیل و مستقر کرد. این امر در تاریخ بسیار مشاهده می‌شود: وقتی رومی‌ها در اثر جنگ یونان را تسخیر نظامی کردند بسیار کوشیدند تا زبان و فرهنگ آن را نیز به دست آورند اما مشاهده می‌کنیم یونانی‌ها به علت داشتن فرهنگ برتر به تسخیر فرهنگی و زبانی رومی‌ها در نیامدند، برعکس قدرت فاتح مجبور شد در برابر برتری فرهنگی سر خم کند و زبان یونانی‌ها را فراگیرد و تمدن آن را تحسین می‌نماید. در مورد ایران چنین شباهتی بعد از هجوم اعراب وجود دارد که در زیر بدان خواهیم پرداخت.

در طول تاریخ بر هر ملتی به دلایل علمی و ارتباطی و دیوانی و تاریخی و مصلحت‌ها و حکومتی زبانی غالب می‌شود تا بتواند حلقه اتصال زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون اقوامی باشد که بنا به ضرورت‌های تاریخی و فرهنگی و جغرافیایی سرنوشت مشترکی را در سرزمینی مشترک انتخاب کرده‌اند. برآستی نباید از دیده بدور انگاشت که زبان رسمی بر هر ملتی بنوعی توسط حاکمان و دیوانسالاران و علما و شاعران و دانشمندان و نویسندگان تحمیل می‌شود و رسمیت پیدا می‌کند. اما چه خواهیم و چه نخواهیم، بنا بر دلایل عدیده تاریخی و فرهنگی و هنری

در همه جوامع بدون استثنا همواره یک زبان بومی به زبان‌های بومی دیگر غلبه می‌کند. کما اینکه یک زبان بین‌المللی علیرغم همه مقاومت‌های زبان‌های ملی دیگر، قادر می‌شود ارجحیت خود را به کرسی بنشانند.

همان‌طور که در بالا گفتیم عامل برتری یک زبان بر زبان‌های دیگر و رسمیت و مشروعیت پیدا کردن آن تنها قدرت حاکمیت سرزمین صاحب آن زبان نیست به عبارت دیگر زور و قدرت نظامی به تنهایی در این امر موفق نخواهند شد. کما اینکه سال‌های متمادی عرب‌ها و ترک‌ها بر ایران حکومت کردند، اما زبان ملی زبان عربی و ترکی نشد، قرآن و مذهب اسلام زبان عربی را تا اقصی نقاط دنیا نشر داد، اما در سرزمین ما زبان ملی عربی نشد. شاید پاسخ این باشد که مجموعه عوامل تاریخی و فرهنگی و ملی در طول زمان دست به دست دادند تا بنا بر ضرورت‌های عینی یک زبان بومی ایرانی را مشروعیت و رسمیت بدهند. این پدیده مختص سرزمین ما نیست بلکه هر ملتی در فرآیند تحول فرهنگی خود باین اصل رسیده است.

فرهنگ و زبان یک مردم بهم پیوندی عمیق دارند چنانچه مشاهده میشود بعد از حمله اعراب به ایران زبان دری توانست در مقابل زبان عربی مقاومت کند و این زبان توانست عنوان یک قوه محرکه فرهنگی

هستی و هویت ایرانی (ایرانیت) را از نابودی نجات دهد. اگر این کار انجام نمی‌شد چه بسا سرزمین ما نیز مانند بسیاری از سرزمین‌هایی که پس از حمله اعراب نتوانستند از نظر فرهنگی مقاومت کنند زبان کهن خود را از دست می‌داد و امروز ما ناچار بودیم به زبان عربی گفت‌وگو کنیم. اما اگر این کار امکان‌پذیر شد مهم‌ترین علتش فرهنگ کهن ایرانی بود فرهنگی که در وجود مشاهیر و اهل فن و دانشمندان و به‌طور کلی در گروه‌های انسانی با عادات و سنن و اعتقاداتشان به طور منسجم ریشه کرده بود. ملاحظه می‌شود که انسجام فرهنگ ایرانی همانند سرمایه ای انباشته در شرایط بحرانی بکار آمد تا تمدن قوم بزرگ ایرانی را از نابودی نجات دهد و به دنبال آن جهش‌های بزرگ اجتماعی، سیاسی، نظامی اقتصادی و اخلاقی را در جامعه باعث گردد. اما این به تنهایی کافی نبود. شاهرخ مسکوب در "کتاب ملیت و زبان: که به همت انتشارات خاوران در اروپا چاپ شده است این برداشت را به شکل زیر بیان می‌کند: "در جستجوی جریان‌ها و حادثه‌های تاریخی، دنبال یک علت گشتن گمراه‌کننده است به این دلیل ساده که علت رویدادها، منشأ چیزهای گوناگون، متعدد و خیلی وقت‌ها حتی متناقض است، علل متفاوت و مختلفی که گاه به نظر می‌رسد که یکدیگر را نفی می‌کنند. در اینجا باید انگیزه‌های متفاوت را در نظر گرفت

از انگیزه‌های دنیای و شخصی، خدمت به حاکمان جدید، مقام، امرار یا گذراندن روزانه گرفته تا فرهنگ دوستی، عشق به حقیقت، محیط فرهنگی سرآغاز تمدن اسلام و عطش دانستن و آگاهی... [۲۶] پس حفظ و گسترش زبان فارسی نوعی مقاومت در مقابل هجوم زبان عربی بوده است. او در ادامه استدلال خود چنین اظهار می‌کند "در فاصله‌ای که از بهت و کوفتگی شکست درآمدیم تا وقتی که دوباره توانستیم سر پایمان بایستیم. ما به عنوان یک قوم برای ادامه حیات دو جور ایستادگی کردیم... نظامی و فرهنگی. و بعد از چهار صد سال به دو نتیجه رسیدیم شکست و پیروزی، شکست در مقابله مستقیم در رویارویی و جنگ برای هدفهای اجتماعی و سیاسی، برای جدا شدن و بریدن از فاتحان عرب، خلافت بغداد از دین اسلام. دومین رسیدن به پیروزی بود. پیروزی در نگهداری ملیت و زبان." [۲۷]

"اسلام عربی تحت سلطه اعراب تنها در عربستان و پایگاههای دورافتاده ای مانند مراکش ادامه حیات داد. مرکز جهان اسلام تحت تسلط کشورهای ترکی و پارسی بود که هر دو به وسیله فرهنگ ایرانی شکل گرفتند. مرکز عمده اسلام در اواخر قرون وسطی و در اوایل دوران مدرن، مراکز قدرت سیاسی و فرهنگی مثل هند، آسیای مرکزی، ایران، ترکیه، همگی بخشی از تمدن ایرانی بودند. اگرچه بخش عمده آن به اشکال مختلفی از ترکی و زبانهای دیگر محلی تکلم می کردند، زبان فرهنگی و ادبیشان پارسی بود." [۲۸]

از تفحص در تاریخ و فرهنگ ایران و رابطه آن با اداره جامعه و قدرت سیاسی به این نتیجه می‌توان رسید که مردمان سرزمین ما علیرغم گوناگونی فرهنگی از یک ریشه ملی مشترک برخوردار هستند و این ریشه ملی همان هویت ایرانی است که به هنگامی که استقلالش به مخاطره می‌افتد قد راست می‌کند، شمال و جنوب و شرق و غرب را همه در بر می‌گیرد و به "امری عمومی اما نفسانی تبدیل" می‌شود، بطوری که شاعر و نویسنده با قلم وزبان، دفتری و دیوان سالار با فن و شناخت، دانشمند و هنرمند با علم و صنعت، فرمانروا و حکمران و با قدرت نظامی و سیاست، رعایا و مردم عادی با فدا کردن جان و قبول مشقت به پا برمی‌خیزند و هویت آگاه و ناخودآگاه خود را خوستار می‌شوند، آن جان بمرمق را که در اثر حمله رومی‌ها، یونانی‌ها، اعراب، ترکان و مغول‌ها رو بنا بودی است دوباره قوت و عظمت می‌بخشند. پس مشاهده می‌کنیم که چگونه زبان یک ملتی می‌تواند نقش تضمین کننده هویت ملی و نجات دهنده عظمت فرهنگی یک جامعه را بعهده بگیرد.

" ما ملیت یا شاید بهتر باشد بگویم هویت ملی "ایرانیت" خودمان را

از برکت زبان و در جان پناه زبان فارسی نگهداشتیم علیرغم پراکندگی سیاسی در واحدهای جغرافیائی متعدد و فرمانروای عرب، ایرانی و ترک، ایران و به ویژه خراسان آن روزگار از جهتی بیشباهت به یونان باستان یا به آلمان و ایتالیا تا نیمه دوم قرن نوزدهم نبود. در همه این کشورها یک قوم و یک ملت با زبانی و فرهنگی مشترک، نوعی فرهنگ یکپارچه توأم با اختلاف در حکومت وجود داشت؛ وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی یگانگی درریشه و پراکندگی در شاخ و برگ. [۲۹]

زبان ملی و حقوق زبانی

زبان قوه محرکه اندیشه است. هیچ انسانی نمیتواند بدون زبان چه نوشتاری باشد و چه گفتاری وضعیت درونی و بیرونی خود را بیان کند. یک لحظه تصور کنید که دیگر این وسیله ارتباطی را نداریم و آن را از دست داده‌ایم، گوئی همه چیز از دست می‌رود و براحتی بیان ساده ترین مفاهیم و احساسات به چیزهایی به شدت دشوار و حتی ناممکن تبدیل می‌شوند. انسجام سیستم تحرکات فکری که لازمه انتقال دانستنی‌ها و احساسات ماست مختل می‌گردد. با یک چنین برداشتی می‌توان به ضرس قاطع گفت هیچ فرد و هیچ قدرت به هیچ عذر و بهانه‌ای حق ندارد زبان مردمی را از او سلب کند. در دو کلام حق زبان حقی است ذاتی و انسانی پس غیرقابل دستبرد. چالش برای حفظ زبان همانا چالش برای فرهنگ و تمدن است.

زمان (تاریخ) و حرکت (زبان) هستی (هویت فرهنگی) را می‌آفریند. زبان ماده حرکت یعنی انتقال فرهنگ و تمدن و تاریخ یک جامعه است. مردم بی زبان از نظر فرهنگی و تاریخی، مردمی هستند بدون تحرک پس محکوم به نابودی. زبان هر مردم، هر ملت و هر قومی باید در تمامیت آن حفظ و صیانت شود. در این زمینه قبل از پرداختن به رابطه فرهنگ و زبان لازم می‌دانم به چند مصوبه بین‌المللی در مورد حق زبان اشاره کنم.

در "اعلامیه دوازدهمین سمینار انجمن جهانی گسترش تفاهم و ارتباط میان فرهنگ‌ها" (۹ اکتبر ۱۹۸۷، رسیف برزیل) به سازمان ملل پیشنهاد شد تا گام‌های موثری را برای تصویب و اجرای "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" بردارد؛ به دنبال آن همایش سراسری "فدراسیون جهانی آموزگاران زبان مدرن" در ۱۶ اوت ۱۹۹۱، در شهر شهر پچ مجارستان در یک اعلامیه به صراحت اعلام داشت که "رسمیت یافتن حقوق زبانی به مثابه حقوق اساسی فرد انسانی" [۳۰] قلمداد می‌شود .

“اعلامیه انجمن جهانی قلم” (سانتیاگو دمپستلا) و اعلامیه “کمیته حقوق زبان و ترجمه” انجمن جهانی قلم (۱۵ دسامبر ۱۹۹۳) که در خلال آن “برگزاری کنفرانسی درباره حقوق زبانی تأکید ورزید.

بالاخره در اجلاسی که با مشارکت نهادها و سازمان های غیردولتی و تمام امضاکنندگان «اعلامیه جهانی حقوق زبانی» در همایشی که در تاریخ ششم تا نهم ژوئیه ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) در شهر بارسلون اسپانیا برگزار شد، [۳۱] این اعلامیه، مبدا حرکت خود را “جمعیت های زبانی” و نه “دولت ها” اعلام می کند. این اعلامیه را باید از منظر تقویت نهادهای بین المللی که هدف آنها تضمین توسعه برابر و پایدار زبان های جامعه بشری است؛ مورد توجه قرار داد. در عین حال، هدف این اعلامیه، کوشش برای ایجاد آنچنان ساماندهی سیاسی در جهان است که امکان تنوع و تکثر زبان ها را بر بنیاد احترام، همزیستی و منافع متقابل همه خلق ها تامین کند. این سند حقوقی بین المللی یکی از مصوبات جامع باارزش سازمان ملل در زمینه حقوق زبانی محسوب میشود که تقریباً همه جوانب حقوق بومی، ملی و بین المللی را در نظر گرفته است. خوب است یادآور شویم که تهیه آن از مشارکت افراد و سازمان های متخصص در امور زبان و آموزش زبانها برخوردار بوده است ما ترجیحاً متن کامل آن را عنوان یک سند اساسی به پیوست و در پاورقیدر اختیار خوانندگان و علاقه مندان گرامی قرار میدهیم. [۳۲]

همانطور که ملاحظه خواهید کرد که این مصوبه حق تکلم و نوشتن و هر گونه استفاده دیگر افراد یک جمعیت زبانی از زبان نشان را در مکان ها خصوصی و عمومی حقی انسانی و بلامنازع میداند و براساس آن گروه های زبانی در آموختن زبان و فرهنگ خود از آزادی کامل برخوردارند. حقوق آنان در دسترسی به خدمات زبانی و فرهنگی باید حفظ گردد. گروه های زبانی و فرهنگی باید امکانات برابر در حضور در رسانه های و وسایل ارتباط جمعی داشته باشند. دولت ها موظفند حقوق گروه های زبانی را رعایت کنند.

اما مهم این است که زبانها و لهجه های و گویشهای گوناگونی که غنای فرهنگی یک سرزمین را باعث میشوند مورد حفاظت و صیانت قرار گیرد. “جایگاه هر زبانی، ... محصول تعامل و کنش و واکنش عوامل بسیار گوناگون و گسترده از جمله عوامل سیاسی، قانونی، ایدئولوژیک، تاریخی، جمعیتی، اقلیمی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زبان شناسی، اجتماعی، زبانی، میان زبانی و عواملی با ماهیت ذهنی است.” [۳۳]

در جهان امروز به طور عمده سه زبان بومی و ملی و بین‌المللی وجود دارد و هر کدام کاربرد خود را دارد و هر کدام در سطح خود وسیله سهولت ارتباط بین عناصر اجتماعی می‌شود و هر فرد نسبت به نیاز و بنا بر شرایط محیطی خود از این سه امکان استفاده می‌کند. اگر امروز زبان انگلیسی یا فرانسه به یک زبان بین‌المللی تبدیل شده است و بیشتر در محافل علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد این برتری زبانی به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر ریشه در چندین قرن تحولات علمی از یک سو و قدرت بلامنازع استعمار و استثمار از سوی دیگر دارد و متأسفانه کوشش برای جایگزین کردن این زبان‌های بین‌المللی با زبان‌های بومی حتی ملی دور از واقعیت است. اما این بدان معنا نیست که نباید از به کارگیری زبان‌های ملی و زبان‌های بومی دوری جست و آن‌ها را کم ارزش دانست زیرا زبان و گفتاری یک و مادر لر یا کرد یا ترک یا بلوچ یا گیلک ... با فرزندش اگر پر ارزش تر از فلان خطابه علمی در بهمان مجلس بین‌المللی نباشد کمتر نیست. اما اگر کسی بخواهد فرزند زمان خویش باشد به ناچار باید به زبان بین‌المللی زبان ملی را نیز فراگیرد. به همین جهت در مورد زبان نیز باید در جستجوی یک راه حلی بود که پاسخگوی شرایط کنونی ما باشد و آن اینکه از رشد انکشاف زبان بومی باید پشتیبانی کرد و از تدریس بین زبان‌ها بومی در کنار زبان ملی و بین‌المللی نباید جلوگیری به عمل آورد بلکه باید از آن بعنوان محور اتصال و انتقال روابط و مناسبات فرهنگی و هنری و ادبی و علمی بجهت رشد اجتماعی و سیاسی و توزیع هرچه وسیعتر علم و فناوری استقبال کرد. اعمال چنین سیاستی می‌تواند تفاوت‌های ناهنجار موجود در بین اقوام ملی را کاهش دهد.

۱۳۰۲/۰۱/۱۵ پاریس

[۱]

L'identité culturelle et la langue nationale

[۲]

Perfectibilité رها شدن از خود و از طبیعت (روسو) از هر آنچه که او را احاطه می‌کند برای رسیدن به غایت و کمال.

[۳]

[۴]

Claude Lévi-Strauss

[۵]

کتاب ارزشمند تاریخ ماد نوشته ایگور میخائیلویچ دیاکونف با ترجمه مترجم توانا کریم کشاورز است. این کتاب به دلایل بسیاری یکی از معتبرترین منابع در خصوص مطالعه تاریخ اقوام ماد است.

[۶]

عبدالرحمن بن خلدون که به نام ابن خلدون شهرت یافته است در سال ۷۳۳ هجری برابر با ۱۳۳۲ میلادی در تونس متولد شد. از وی هم به عنوان پایه گذار فلسفه تاریخ و هم به عنوان آغازگر مطالعات اجتماعی با تکیه بر روابط علت و معلولی، نام میبرند.

وی نظریات خود را در کتابی که به نام مقدمه، معروف شده گرد آورده است، که هم روش جدیدی در تاریخ نگاری را در آن ارائه داده و هم مسائلی را که امروزه در شعب مختلف جامعه شناسی و رشته های علوم اجتماعی مورد بررسی و بحث و فحص اصحاب علوم اجتماعی قرار میگیرد، در آن مطرح کرده است.

ابن خلدون در ارتباط با تحول فرهنگ ها و فرهنگ پذیری نیز می گوید: ... و فرمانروایان و پادشاهان ، هرگاه بر دولتی استیلا یابند و زمام امور آن را بدست گیرند ، ناچارند آداب و رسوم و عاداتی از روزگار پیش از فرمانروایی خویش را بپذیرند و بسیاری از آنها را اقتباس کنند و گذشته از این عادات نسل خویش را نیز از یاد نبرند ، از این رو در آداب و رسوم و عادات دولت آنان ، برخی از اختلافات با عادات نسل اول پدید می آید و باز وقتی پس از این دولت ، دولت دیگری روی کار آید و عادات خود را با عادات آن دولت در آمیزد باز هم برخی از اختلافات روی می دهد که نسبت به دولت نخستین شدیدتر است . آنگاه بتدریج این اختلافات در دولت های بعدی همچنان ادامه می یابد تا سرانجام روی هم رفته به تضاد و تباین منجر می شود و بنابراین تا روزگاری که ملت ها و نسلها به توالی ایام و اعصار ، در کشور داری و ساطنت تغییر می یابند ، اختلافات عادات نیز همچنان

پایدار خواهد بود و وقوع چنین کیفیاتی اجتناب ناپذیر بشمار خواهد رفت .

[۷]

Henry Corbin : زاده ۱۹۰۳ - درگذشته ۱۹۷۸) فیلسوف، شرقشناس، ایران‌شناس و اسلام‌شناس و شیعه‌شناس فرانسوی و استاد دانشگاه سوربن پاریس بوده‌است. او بخشی از عمر خود را در ایران و خاورمیانه سپری کرد.

[۸]

Walther Hinz متولد ۱۹ نوامبر ۱۹۰۶ در اشتوتگارت - درگذشت در ۱۲ نوامبر ۱۹۹۲ (در گوتینگن) یکی از دانشمندان شاخص در میان ده‌ها ایران‌شناس بزرگ آلمانی است که در دو سده گذشته، پژوهش‌های بنیادین و بی‌همتایی را به جهان ایران‌شناسی عرضه داشتند. هینتس (۱۹۰۶-۱۹۹۲) ایران‌شناسی پرکار و به ویژه متخصص خط و زبان‌های ایرانی و تمدن ایلام بود. او در بسیاری از حوزه‌های مطالعات ایرانی (همچون تاریخ و تمدن هخامنشیان و ساسانیان، زرتشت‌شناسی، کتیبه‌شناسی، تاریخ صفویه و علم اوزان و مقادیر)، صاحب پژوهش‌هایی ناب و گسترده بود که در کتاب‌ها و مقاله‌های بی‌شماری از او منتشر شده‌اند. هر چند که بسیاری از این دستاوردها در میان ایرانیان بکلی ناشناخته و مهجور مانده‌است.

[۹]

Reynold Alleyne Nicholson رنالد الین نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ در یورکشر در انگلستان متولد شد. پدر او استاد دانشگاه ابردین در اسکاتلند بود و او نیز تحصیلات عالی را از آنجا شروع کرد. سپس به دانشگاه کمبریج رفت و به فراگرفتن ادب یونانی و لاتین مشغول شد و در ۱۸۹۰ در امتحانات آن رشته رتبه اول را حائز گردید. چون پدر بزرگ او علاقه‌مند به زبان عربی و تاریخ عرب بود، از کودکی رغبتی به آموختن زبان عربی و معارف اسلامی پیدا کرده بود، و در کمبریج به تحصیل زبان عربی پرداخت. در ۱۸۹۲ برای اولین بار به دیدار ادوارد براون نایل آمد و از آن پس به آموختن فارسی مشغول شد. چون پروفیسور براون دلبستگی خاصی به آثار عارفان ایران داشت، نیکلسن برای پایان‌نامه دکترای خود به راهنمایی او دیوان شمس، مجموعه غزل‌های جلال‌الدین محمد بلخی را برگزید و منتخبی از آن را در ۱۸۹۸ در سی سالگی به انگلیسی ترجمه کرد و همراه با متن اصلی

به چاپ رساند.

در ۱۹۰۱ به معلمی زبان فارسی در دانشگاه لندن منصوب شد و یک سال بعد همین سمت را در دانشگاه کمبریج عهده‌دار شد و این مقام را تا زمان درگذشت ادوارد براون در ۱۹۲۶ دارا بود. از آن تاریخ کرسی زبان عربی (موسوم به کرسی سر تامس آدم) به عهده^۴ او گذاشته شد تا در سال ۱۹۳۳ در سن ۶۵ سالگی از دانشگاه بازنشسته شد. طی این دوران بسیاری از متون مهم فارسی و عربی را ترجمه، تصحیح و منتشر کرد. همچنین تعدادی از برجسته‌ترین خاورشناسان انگلیسی تربیت‌یافتگان او بودند، از جمله چارلز استوری که جانشین او در دانشگاه کمبریج شد، و آرتور آربری که بعداً متصدی کرسی دانشگاهی او شد. رِ نالد نیکلسن در ۲۷ اوت ۱۹۴۵ درگذشت.

[۱۰]

ویپرت فون بلوشر (به آلمانی: Wipert von Blücher) (زاده ۱۴ ژولای ۱۸۸۳ - شهر شورین در شمال آلمان، درگذشته ۱۸ ژانویه ۱۹۶۳ - در شهر گارمیش-پارتنکیِرچن در ایالت بایرن) دیپلمات آلمانی بود که از فون بلوشر، چندین کتاب به جای مانده و سفرنامه وی در ایران (با نام اصلی *Zeitenwende im Iran* «گردش روزگار در ایران») با ترجمه کیکاووس جهان‌داری منتشر شده است. [۱] در این کتاب اطلاعات جالبی در مورد ایران و فرهنگ و آداب و رسوم و سیاست، به شیوه بی طرفانه‌ای نگاشته شده است.

[۱۱]

آن کترین سواینفورد لمبتون: Ann Katherine Swynford Lambton (۸ فوریه ۱۹۱۲ - ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۸) پروفیسور ایران‌شناس در دانشگاه لندن و پارسیدان انگلیسی و کارشناس تاریخ ایران در دوره‌های سلجوقیان، مغولها، صفویان و قاجارها و پژوهشگر برجسته^۴ مسائل ایران بود. وی مدتی وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در ایران و نیز از ماموران برجسته^۴ سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی در ایران بود که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش داشت.

[۱۲]

فریدون خاوند، آیا ایران می‌توانست کره جنوبی بشود؟

باشگاه قدرت های نوظهور. شمار زیادی از بررسی های آینده نگرانه

درباره اقتصاد جهانی، که عمدتاً از سوی نهاد های پژوهشی وابسته به غول های مالی و یا موسسات متخصص در زمینه مشاوره استراتژیک انجام گرفته، ایران را در زمره کشور هایی جای میدهند که از توانایی های بالقوه برای تبدیل شدن به یک قدرت نوظهور اقتصادی طی دو سه دهه آینده برخوردارند.

آیا ایران می تواند کره جنوبی بشود؟

[۱۳]

اصطلاح هویت ایرانی، هویت فرهنگی در گذشته معنی نداشته و اصطلاح جدیدی است. به طور مثال، تا صد سال پیش و حتی هفتاد سال پیش حرفی از هویت ایرانی به میان نمی آمده است. پدیدار شدن این مفهوم ناشی از برخورد دو موج دنیای اصلی و قدیمی ایران با دنیای جدید است. رویارویی این دو موج قدیم و جدید، حالتی ایجاد کرده که آن را بحران هویت ایرانی نامیده اند. مسأله ی حفظ هویت ایرانی به این معنی است که یک ایرانی باید دارای یک سری خصوصیات باشد و نباید این خصوصیات را از دست بدهد. فقدان این خصوصیات را بی هویتی نامیده اند به این معنی که نمی توان مشخص کرد که ایرانی فاقد این خصوصیات چه کاره است و در چه قالبی می تواند حضور پیدا کند. گذشتگان ما مسأله ی بحران هویت را با این مفهوم جدید نداشتند. یعنی شخصیت ایرانی شکل گرفته و جا افتاده بوده، در حالی که با تضادهای درونی خود سر می کرده، تمام لوازم یک دنیای معنوی را فراهم آورده و با آنها زندگی می کرده است. محمدعلی اسلامی ندوشن.

[۱۴]

محمدعلی اسلامی ندوشن، متن سخنرانی ایرادشده در «همایش ملی آینده شناسی هویت های جمعی در ایران» - در تاریخ ۱۴/۷/۸۸.

کتاب «ایران و تنهائیش» انتشارات «شرکت سهامی انتشار».

[۱۵]

Pierre BRIANT Histoire de l'Empire Perse - de Cyrus à Alexandre Fayard, mai ۲۰۰۶

متأسفانه ما در این نوشته کوتاه امکان پرداختن به تحقیق با ارزش و گرانبهای او را که که بیش از ۱۰ سال از عمر خود را به اثر اختصاص داده است

[۱۶]

ویپرت بلوشر در سفرنامه ترجمه کیکاووس جهان‌داری انتشارات خوارزمی
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳

تهران ص ۱۳

[۱۷]

همانجا

[۱۸]

مجتبی مینوی تاریخ و فرهنگ مجموعه گفتارها و نوشته‌ها انتشارات
خوارزمی چاپ دوم آذر ماه به ۲۵۳۶ صفحه ۳۱۷

[۱۹]

تاریخ ایران تألیف حسن پیرنیا مشیرالدوله، عباس اقبال آشتیانی،
به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتاب‌فروشی خیام، صفحه ۲۷۰

[۲۰]

عبدالحسین زرین کوب در کتاب چیزهای دیگر انتشارات جاویدان صفحه
۱۲۱ و ۱۲۲

[۲۱]

از مقدمه زنده یاد محمود ریاضی به کتاب ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ
تلخیص پل‌کندی ترجمه محمود ریاضی صفحه ۱۳.

مهندس محمود ریاضی یکی از متخصصین برجسته میهن ما بود که در مکتب
ملی و آزادی‌خواهی و در طرفداری از عدالت اجتماعی در دوران پهلوی
و در حاکمیت جمهوری اسلامی هرگز دست از مبارزه نظری، علمی و عملی
برنداشت او کتاب‌های اجتماعی و سیاسی مهم و بدرد خوری برای جامعه
ما را به فارسی ترجمه کرد از آن جمله می‌توان از :

استالین،

بحران انرژی،

اسطوره‌های انقلابی در جهان،

فاصله عقب‌ماندگی،
ظلمت در نیمروز،
روسیه، غرب و چین،
نظری به دوران شیلی آئنده،
انقلاب ناتمام،

...

را نام برد. محمود ریاضی دوست و قوم و خویش من بود از جوانی با شاد یاد دکتر کاظم سامی بسیار مربوط همفکر و همگام بود. چند ماهی است کشتن کاظم سامی با چاقوی قصابی جمهوری اسلامی در مطبخ نمی‌گذشت که محمود ریاضی و همسرش در اثر یک حادثه هوای مشکوک از بین رفتند.

[۲۲]

In this new century, his wisdom is sought daily by policymakers, diplomats, fellow academics, and the news media

[۲۳]

[ایران در تاریخ؛ سخنرانی برنارد لوئیس، معمار تجزیه ایران، در دانشگاه تل آویو](#)

[۲۴]

همانجا

[۲۵]

[ایران در تاریخ؛ سخنرانی برنارد لوئیس، معمار تجزیه ایران، در دانشگاه تل آویو](#)

[۲۶]

شاهرخ مسکو ب، ملیت و زبان انتشارات خاوران پاریس مهرماه ۱۳۶۸ ص

[۲۷]

همانجا ص ۱۹ و ۲۰

[۲۸]

ایران در تاریخ؛ سخنرانی برنارد لوئیس

[۲۹]

همانجا ص ۲۰

[۳۰]

Organisation des Nations Unies, Pour l'éducation, la science
et la culture Conseil exécutif ex. Cent cinquantième sessions

[۳۱]

[اعلامیه جهانی حقوق زبانی](#)

[۳۲]

[اعلامیه جهانی حقوق زبانی](#)

این اعلامیه، مبدا حرکت خود را " جمعیت های زبانی" و نه " دولت ها" اعلام می کند. این اعلامیه را باید از منظر تقویت نهادهای بین المللی که هدف آنها تضمین توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری است؛ مورد توجه قرار داد. در عین حال، هدف این اعلامیه

نهادهای و سازمان های غیردولتی و تمام امضاکنندگان "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" در همایشی که در تاریخ ششم تا نهم ژوئیه ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) در شهر بارسلون اسپانیا برگزار شد، اعلام کردند که:

■ با توجه به مقدمه "اعلامیه جهانی حقوق بشر" (۱۹۴۸) که در آن بر "برابری حقوق اساسی انسان ها، شان و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق زنان و مردان" تاکید شده است؛ و نیز با توجه به ماده دوم همین اعلامیه که: "هرکس، بدون هیچ گونه تبعیض اعم از نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، دیدگاه سیاسی یا هر دیدگاه دیگر، و نیز خاستگاه ملی یا اجتماعی، ثروت، تولد و هر وضعیت دیگر از تمام حقوق و آزادی های مذکور در اعلامیه برخوردار است."

■ با توجه به "پیمان نامه جهانی حقوق سیاسی و مدنی" (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) و "پیمان نامه جهانی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی" (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) که در مقدمه های خود تاکید می کنند که: انسان ها را نمی توان آزاد شمرد مگر آن که با فراهم آوردن زمینه های مناسب، قادر به اعمال حقوق مدنی و سیاسی و حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود باشند؛

■ با توجه به مفاد قطعنامه "۱۳۵ _ ۴۷" مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۸ دسامبر ۱۹۹۲) که در آن "حقوق اقلیت های ملی، قومی، دینی و زبانی" به تصویب رسید؛

■ با توجه به اعلامیه ها و توافق نامه های شورای اروپا از جمله "قطعنامه جامعه اروپا در دفاع از حقوق و آزادی های اساسی بشر" (۴ نوامبر ۱۹۵۰) و "قطعنامه شورای وزیران شورای اروپا" (۲۹ ژوئیه ۱۹۹۲) که "منشور جامعه اروپا را درباره زبان های منطقه ای یا اقلیت ها" به تصویب رساند و نیز اعلامیه "حقوق اقلیت های قومی" مصوب نشست سران شورای اروپا (۱۹ اکتبر ۱۹۹۳) و توافقنامه "چارچوب دفاع از حقوق اقلیت های قومی" (نوامبر ۱۹۹۴)؛

■ با توجه به "اعلامیه انجمن جهانی قلم" (سانتیاگو دمپستلا) و اعلامیه "کمیته حقوق زبان و ترجمه" انجمن جهانی قلم (۱۵ دسامبر ۱۹۹۳) که در آن "برگزاری کنفرانسی درباره حقوق زبانی" پیشنهاد شده است؛

■ با توجه به "اعلامیه دوازدهمین سمینار انجمن جهانی گسترش تفاهم و ارتباط میان فرهنگ ها" (۹ اکتبر ۱۹۸۷، رسیف برزیل) که در آن به سازمان ملل پیشنهاد شد تا گام های موثری را برای تصویب و اجرای "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" بردارد؛

■ با توجه به "قطعنامه ۱۶۹ سازمان جهانی کار" (۲۶ ژوئیه ۱۹۸۹) که در آن بر "حقوق بومیان و قبایل کشورهای مستقل" تاکید شده است؛

■ با توجه به مفاد "اعلامیه جهانی حقوق مشترک خلق ها" (مه ۱۹۹۰، بارسلون اسپانیا) که "همه خلق ها فارغ از تفاوت در نظام سیاسی حاکم بر آن ها از حق ارائه و توسعه فرهنگ، زبان و ایجاد نهادهای ویژه برخوردارند و برای رسیدن به این منظور می توانند ساختارهای سیاسی، آموزشی، ارتباطی و دولتی لازم را سامان دهند."؛

■ با توجه به "اعلامیه نهایی همایش سراسری فدراسیون جهانی

آموزگاران زبان مدرن" (۱۶ آگوست ۱۹۹۱، شهر پچ مجارستان) که "رسمیت یافتن حقوق زبانی به مثابه حقوق اساسی فرد انسانی" را توصیه نموده است؛

■ با توجه به گزارش "کمیسیون حقوق بشر شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد" (۲۰ آوریل ۱۹۹۴) در رابطه با پیش نویس "حقوق بومیان" که در آن حقوق فردی را در پرتو حقوق جمعی مد نظر قرار می دهد؛

■ با توجه به پیش نویس اعلامیه "کمیسیون حقوق بشر آمریکا درباره بومیان" مصوب نشست ۱۲۸۷ (۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵) این کمیسیون؛

■ با توجه به این که اکثر زبان های در خطر نابودی، به مردمانی تعلق دارند که از حق حاکمیت ملی محرومند؛ و با توجه به این که عامل اصلی عدم گسترش، نابودی و جایگزینی زبان دیگر به جای زبان این خلق ها، عدم وجود حاکمیت ملی و خط مشی دولت هایی است که ساختارهای سیاسی، اداری و زبانی خود را بر آن ها تحمیل می کنند؛

■ با توجه به این که حمله نظامی، اشغال، استعمار کشورها و دیگر روش های انقیاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در اکثر مواقع با تحمیل صریح زبان حاکمان یا در بهترین شرایط خدشه دار نمودن ارزش و منزلت زبان خلق های محکوم همراه بوده و به طور کلی به تضعیف زبان گویشوران آن ها انجامیده و با اعمال سیاست های تبعیض آمیز وفاداری گویشوران به زبان مادری خود را خدشه دار کرده است؛

■ با توجه به این که زبان مردمانی که اخیرا استقلال خود را به دست آورده اند همچنان در حاشیه مانده و روند جایگزینی زبان کشورهای استعمارگر و امپریالیست پیشین به جای زبان خلق های تازه از بند رسته همچنان ادامه دارد؛

■ با توجه به این که "جهانی شدن" بر بنیاد تنوع و تکثر زبانی و فرهنگی خلق ها قرار دارد و سیاست حذف زبان ها و فرهنگ ها و یکسان سازی آنها را رد می کند؛

■ با توجه به این که برای تامین همزیستی مسالمت آمیز جمعیت های زبانی می بایست اصولی تدوین شوند که تشویق و ارتقا موقعیت زبان ها و نیز احترام به همه آنها و کاربرست اجتماعی آن ها را در مجامع عمومی و محافل خصوصی تضمین نماید؛

■ با توجه به این که عوامل گوناگونی که ماهیت زبانی ندارند از جمله عوامل تاریخی، سیاسی، جغرافیایی، جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی _ فرهنگی و اجتماعی _ زبانی می توانند به انزوا، انحطاط و نابودی زبان ها منجر شوند و نیز برای آن که بتوان اقدامات و راه حل های مناسبی در هر مورد خاص اتخاذ نمود لازم است که حقوق زبانی به صورت همه جانبه بررسی شود و با اعتقاد به این که "اعلامیه جهانی حقوق زبانی" در پرتو تضمین احترام و توسعه کامل همه زبان ها و پایه گذاری اصولی برای همزیستی برابر و عادلانه زبانی به مثابه عامل اصلی در حفظ روابط اجتماعی موزون، می باید نابرابری های زبانی را اصلاح کند؛

به این وسیله اعلام می کنیم که:

● درآمد

■ جایگاه هر زبانی، در پرتو ملاحظاتی که خواهد آمد، محصول تعامل و کنش و واکنش عوامل بسیار گوناگون و گسترده از جمله عوامل سیاسی، قانونی، ایدئولوژیک، تاریخی، جمعیتی، اقلیمی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زبان شناسی، اجتماعی، زبانی، میان زبانی و عواملی با ماهیت ذهنی است.

در شرایط کنونی این عوامل را می توان اینگونه توضیح داد:

■ تمایل دیرینه سال اکثر دولت ها و حکومت ها به کاهش تنوع زبانی و حمایت از گرایش هایی که با چندگانگی فرهنگی و تکثر زبانی مخالفت می ورزند.

■ سیر به سمت اقتصاد جهان گستر و ظهور پدیده هایی چون بازار جهانی اطلاعات، ارتباطات و فرهنگ که فضای مناسب برای اشکال مختلف تعامل های زبانی را _ که انسجام درونی زبان ها را تضمین می کند _ مختل می سازد.

■ مدل رشد اقتصادی جهان که شرکت های فراملی مطرح کرده اند و بر اساس آن کاهش حمایت های دولت را با پیشرفت و فردگرایی رقابت محور را با آزادی قرین می دانند به تشدید نابرابری های جدی و فزاینده زبانی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منجر می شود.

■ جمعیت های زبانی را در عصر ما عوامل زیر تهدید می کنند: عدم وجود دولت های ملی یا خودگردان، گویشوران محدود یا گویشورانی که

به طور کلی یا جزیی پراکنده اند، اقتصاد ضعیف، عدم وجود زبان معیار یا ارائه مدلی فرهنگی مفایر با فرهنگ مسلط. این عوامل ادامه حیات و گسترش بسیاری از زبان ها را عملاً غیر ممکن می کند. مگر آنکه ملاحظات زیر مورد توجه قرار گیرد:

■ از دیدگاه سیاسی: جهان از منظر سیاسی باید به گونه ای ساماندهی شود که امکان ارتباطی ملت ها با مشارکت همه خلق ها، جمعیت های زبانی و افراد در روند توسعه سازگار باشد.

■ از دیدگاه اقتصادی: جهان از منظر اقتصادی به گونه ای ساماندهی شود که توسعه پایدار همه جانبه را بر بنیاد مشارکت همه خلق ها و نیز بر اساس احترام به حفظ تعادل محیط زیست و روابط برابر حقوق همه زبان ها و فرهنگ ها تامین کند.

■ بنابر آنچه آمد ، این اعلامیه، مبدا حرکت خود را " جمعیت های زبانی" و نه " دولت ها" اعلام می کند. این اعلامیه را باید از منظر تقویت نهادهای بین المللی که هدف آنها تضمین توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری است؛ مورد توجه قرار داد. در عین حال، هدف این اعلامیه، کوشش برای ایجاد آنچنان ساماندهی سیاسی در جهان است که امکان تنوع و تکثر زبان ها را بر بنیاد احترام، همزیستی و منافع متقابل همه خلق ها تامین کند.

● مقدمه : مفاهیم

■ ماده ۱

(۱) : در این اعلامیه، هر جامعه انسانی که از نظر تاریخی در "سرزمین معینی" _ فارغ از رسمیت یافتن یا نیافتن _ ساکن شده و خود را خلقی را با هویتی یگانه دانسته و زبان مشترکی را به عنوان ابزار طبیعی ارتباط و هم پیوندی فرهنگی برگزیده است؛ "جمعیت زبانی" خوانده می شود. در این اعلامیه اصطلاح "زبان خاص يك سرزمین" به زبان جمعیتی اطلاق می شود که در شرایط ذکر شده شکل گرفته باشد.

(۲) : در این اعلامیه مبنای حرکت بر این اصل قرار دارد که حقوق زبانی هم حقوق فردی و هم حقوق جمعی زبانی را به طور همزمان در بر می گیرد. در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی این اعلامیه اعلام می کند که مرجع خود را "جمعیت های زبانی تاریخی" می داند که در سرزمینی خاص زندگی می کنند. در اینجا "سرزمین" تنها به جغرافیایی اطلاق نمی شود که گویشوران در آن زندگی می کنند، بلکه به محیط اجتماعی

و کارکردی هم اطلاق می شود که برای رشد و شکوفایی همه جانبه يك زبان ضروری است. تنها با این گستره معنایی است که می توان حقوق زبانی گروه های مورد نظر در بند ۵ این ماده و حقوق زبانی افرادی را که در خارج از سرزمین زبانی خویش زندگی می کنند را بر بنیاد پیوستاری و در عین حال درجه بندی تعریف کرد.

(۳) : در این اعلامیه گروه هایی که یکی از موقعیت های زیرین را دارا باشند نیز متعلق به "جمعیت زبانی" معین و "ساکن سرزمین" معین شمرده می شوند :

الف: زمانی که از بدنه اصلی "جمعیت زبانی" به دلیل مرزهای سیاسی یا اداری _ اجرایی جدا شده باشند.

ب: زمانی که در طول تاریخ، در منطقه کوچک جغرافیایی که آن را دیگر جمعیت های زبانی محاصره کرده اند، "جزیره زبانی" تشکیل داده و تثبیت شده باشند.

پ: زمانی که در منطقه جغرافیایی معین با دیگر جمعیت های زبانی که پیشینه تاریخی مشابه دارند؛ همزیستی کرده و تثبیت شده باشند.

(۴) : در این اعلامیه عشایر و کوچ نشینان و خلق هایی که در نواحی جغرافیایی پراکنده زندگی می کنند ؛ نیز "جمعیت های زبانی" خوانده می شوند که در سرزمین های تاریخی خود به سر می برند.

(۵) : در این اعلامیه، گروه هایی از مردم که زبان آنها در محیط سرزمینی جمعیت زبانی دیگر، تثبیت شده، اما پیشینه تاریخی آنها با پیشینه تاریخی جمعیت زبانی مهمان پذیر همسان نیست؛ هم "گروه زبانی" خوانده می شود. مهاجران، پناهندگان، اخراجی ها و آوارگان در زمره "گروه های زبانی" شمرده می شوند.

● ماده ۲

(۱) : در این اعلامیه هرگاه جمعیت ها و گروه های زبانی گوناگون در سرزمین یگانه ای زندگی کنند؛ حقوق زبانی آنها بر اساس احترام متقابل باید به گونه ای تامین شود که دموکراسی حداکثر را تضمین کند.

(۲) : برای کسب تعادل اجتماعی _ زبانی رضایت بخش یعنی ایجاد هماهنگی مناسب بین حقوق زبانی جمعیت ها و گروه های زبانی و افراد متعلق بر آن ها، علاوه بر پیشینه تاریخی _ سرزمینی و نیز خواسته

ها و مطالبات دموکراتیک آن ها، عوامل دیگری از جمله ماهیت اجباری مهاجرت ها و درجه آسیب پذیری فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنها را هم باید مورد توجه قرار داد.

● ماده ۳

(۱) : این اعلامیه حقوق زیرین را به عنوان حقوق شخصی انسان ها _ که تحت هیچ شرایطی قابل نقض نیست _ به رسمیت می شناسد.

_ حق انسان به عنوان عضوی از يك جمعیت زبانی

_ حق انسان در استفاده از زبان خود در مکان ها خصوصی و عمومی

_ حق انسان در استفاده از نام خود

_ حق انسان در ایجاد پیوند و مناسبات اجتماعی با دیگر اعضای جمعیت زبانی خود

_ حق انسان در حفظ و گسترش فرهنگ خود

_ و دیگر حقوق زبانی که در "پیمان نامه جهانی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" (۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) به رسمیت شناخته شده اند.

(۲) : این اعلامیه تصریح می کند که گروه های زبانی، علاوه بر حقوق عامی که بر شمردیم و همه افراد این گروه ها از آن برخوردارند؛ در انطباق با بند دوم ماده ۲ همین اعلامیه حقوق زیرین را نیز دارا هستند.

_ حق گروه های زبانی در آموختن زبان و فرهنگ خود

_ حق گروه های زبانی در دسترسی به خدمات فرهنگی

_ حق گروه های زبانی در حضور برابر زبان و فرهنگ خود در رسانه های ارتباط جمعی

_ حق گروه های زبانی در توجه و احترام نهادهای حکومتی به طرح های اجتماعی و اقتصادی آنها که به زبان خود ارائه کرده اند.

(۳) : حقوق گروه های زبانی و اعضای آنها به هیچ عنوان نباید مانع مناسبات متقابل این گروه ها و اعضای آنها، با جمعیت زبانی مهمان پذیر یا ادغام آنها در جمعیت زبانی مورد نظر شود. در عین حال

حقوق این گروه ها و اعضای آنها نباید حقوق جمعیت زبانی مهمان پذیر یا اعضای آن را در کاربست زبان جمعیت زبانی مورد نظر در سرزمین معین محدود کند.

[۳۳]

اعلامیه جهانی حقوق زبانی: ششم تا نهم ژوئیه ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) در شهر
بارسلون